

۱- منافع الطالبین از عبد الکریم ۱-۲۶

۲- رساله سوال و جواب شاه عبدالعزیز

مرتبه نعیم الدین ۴۱-۲۷

۳- کلمات التحقیق از عبد الکریم ۹۶-۴۲

۴- قایده الطالبین از میان شیخ امیر علی ۹۶-۱۱۴

5

11-7

باب فتح القلايين

في بيان حال الجوارح بعد الموت

منها نعيم الدنيا

في بيان حال الجوارح بعد الموت

في بيان حال الجوارح بعد الموت

11-4

٢٠٠

بسم الله الحمد للرحمن

يا قهرمان البطش الشد يد وانت الذي
لا يطاق انتقامه ما قاهرهم ورفع
من قهرهم وانت اشد حق من حقهم

بسم الله الرحمن الرحيم
ما حسن لقب زینبی در دردم آتشکسته زینبی تب
که بیک زینبی خوش و آید حسن و آمد قتل آید در کون
در این چهار مرتبه خواهد و در کون کون به مع مری خواهد
در این به تو المیبت دفع خواهد

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی حد و سبایس سببایس مران مجبور بر این است که مثل او هیچ
 شیخ را بدی نه درود و سلام بران رسولی را بگوید که هیچ اورده صفت
 حمیده و فعال پسندید هیچ مجبور بر این نه و برال و اصحاب او که مردن
 از ادب و محبت این از دروسته دیگری هیچ کدی نه اما بعد از سلام
 البت که در بیان اذکار و الشالی اعمال هوایه ای که باید ذره مفید
 کانت لطوف محمد اکرم عقیقه العظمی از زبان رسیده برای خود
 که طایبان اید فتن اندر در خیر تحریر آورده و بمشایع الطالبین موصوفه که در آن
 و بابر التوفیق و الاستعانة بهدا که حق سبحانه و تعالی او را برای
 هر چه و باری و الهی و لب نیا فرید بلکه بران طاعت و عبادت و معرفت
 به خویش بر وجود آورده و از آنرا کتب و در بیان رسل مقصود وی
 بماند بپای با وجود و متابعت حبیب خویش که در استقامت اوم
 که در امتیان احکام نه عیم و اجتناب از نوایم و احتیاج از کلام راه

که بر منور الی الدنیا بر خیزد و از منور شده و از او نام و نام
صدور کند و بعضی در حدوت و کذب و حیثیت و حیثیت و حیثیت
و دیگر از حصال نالبنده در او باشد و هر نیز کند که جمیع مسلمانان را خصوصاً
راه خدا را رسم قتل و زهر پدید است و اختیار حصال نالبنده محمود
چون دوست و محبت و صدق و دیانت و تقوی و کان خیر و غیر از افعال
بسیار کند که بیانی فرمودی خدا و در کمال است مسلم دنیا و اوست
منج و آن ملک علی الدوام اگر میراید از دست نهد و جهان گویند که بیخ اختیار کند
و دوست و اقبالان در در دل او بر لعل بر باب هم در بیان حال بیفتد
بدانکه بیعت در لغت معنی عهد است آن لغت یا در موصوف است و
و اما کجی ختم است اگر کسی نماند و اعتبار کرده بود که معنی آن در لغت
معهد باشد و محمل خفاوت و بر تقدیر اعتباران از بیع و تمام فوق بده محبت
میانگو یا وحدت است معنی آن فروختن باشد در اصطلاح بر قول در اسلام مخیر
از گفته و قول در ایمان خود را فروخته است یکی و اندر زبان دیگری کنش
محلی و از خود بر سر و رادت خود بر آمدن است تمام اینها جمهور است
را اتفاق است بر آنکه در حب است هر مرید که در سل حکم شیخ خود چون
باشد در پیش خیال و محبت ابدات را موقوف میکند و بماند
و انصاف برین کرده اند و بیدار است که آنرا اندر یکم اراده و است
و مرید خود است نه بده خداوند و پیر و بنده خداوند و مرید برالت که
اراده و من اندر اراده ابدان قالی کشد باشد قال بوضه المید من

و اینها

[illegible]

از کجای چهل و نارسای این بی نیست نمیدانند که مسایح پیر تعلیم و
پیر صحبت را نیز پیر کوفه اند و قدرد پیر و بزرگوارند بلکه در علمی و ایمانی
پیر اول آنرا عالم میگویند و در دین و راهی دیگر بنیاد آنکار پیر اول و پیر است
که بیانی اختیار نموده اند و در این حدیث در باب خود فرمودند بلکه در باب
استیضاح از علماء بخاری فتوی درست فرموده اند از آنکه اگر پیری خود را
از ادب کوفه از دیگران خرقه در دلت بگذرد و اگر کرد و خرقه بزرگ کرد
از بیجا دهم می آید که پیر دیگر اصلاً نگیرد بلکه دولت که خرقه از ادب است از
دیگری گیرد و تعلیم طریقت از دیگر و صحبت با ثالث دارد و اگر این سه
دولت از یکی تیسر شود به نفع است و قاضی است که در تعلیم و صحبت از
آنچه مندرج است استفاده نماید اینست که معلوم و رسان و علی المرتضی است و یوسف
رحم و کتاب قول الجلیل میگویند که تا از بیعت از رسول صلی الله علیه و آله
است و همچنان از صورتی بیکدیگر از دست و سخن پیران باشد بیعت ظهور
از آن شخص که با او بیعت کرده است پس هیچ مانع نیست و همچنان
آن شخص عیناً منقطع از آن شخص شود و لیکن بلیغ عذر
بیعت می آید تا بیعت است و از آن میگوید و میگوید و
قلب روح از محمدان و اولو عالم حاصل اند و فکر بیعت از روح
منور و تجدد از آن بی نیست و تا بیعت از رسول الله صلی الله
علیه و آله و از آن شخص صورتی است و تا بیعت از آن شخص

تأخیر از درویش اگر سبب ظهور تنلی که موجب ضرر باشد نموده است پس هیچ
یا کمیت یا کم از شایسته که با او جهت کردن آن شخص و اوقات یافت و در برابر او
بسیار فایده دینی حاصل نشود یا عیبت معقوله رود اگر امید ملاقات از درویش
باینکه معقوله شود و میمورت هم لا باس به است اما بگذرد اگر کسی از فقر است
خلاف شریع صدور یافت من را بازی و مسخری است عمار و ابوالحسن
مزیل برکت است که از انفس مبتکره شیخ خود می باید عدول و بهر از
او بر میگردد بلکه حسرت الدنيا والاخرة میگردد اللهم احفظنا من سوء العباد
و من سیئات اعمالنا و باید دانست که ما که است که در دست او
صفات باشد اول آنکه قدری از علم تفسیر و حدیث رفق آگاه باشد بر
از اصول و کلام و ضربات فقر و فق نماید دوم آنکه محبت از
کسایر و غیره بر صفایر باشد سیرم آنکه تارک دنیا و رغب اخلاص
و حریر بر طاعات و عبادت حق باشد و اکثر اوقات با خدا باشد چنانچه
آنکه امر معروف و نهی منکر را بعد از خود از دست ندیده چنانکه صاحب شیخ
گفته باشد و از این ترسیت یافته باشد و بیایع هم واجب است
باقل و باج و رغب باشد و در بدایت آمده است که آورده شد
انحضرت صلی الله علیه و آله برای بیعت چنانکه در حضرت صلی الله علیه و آله
سرا و در عا برکت در حق او فرمود بیعت نکرد بیعت از صاحب که

صحاحی که در آن آمده اند بر این است که هر یک از اینها که در صورتی که
 است هم بر سر کوه است یکی بیعت توبه است از معاصی فقط دریم بیعت
 برکت است بیعت بیعت بدخل در رسد صالحین غیره رسد استاد صدیق
 پس بیعت بیعت برکت است بیعت بیعت ناکد است که تابع و ملحق
 باشد و در منیبات بازماند و در یاد و توکل باشد همواره مستحق و در
 و بیعت اصل است و در ذکر مذکور ذکر صد نسیان است
 و این یاد کردن حق است و اقامه آن بسیار است و ذکر آن بیعتی که
 و مقامات اینها را در اقبیه معلوم فرماید و بر زبان ذکر را بر چهارم
 بیان کرده اند اول آن ذکر و قلب غافل و بیع زبان ذکر و دل با و
 مرفعی الا انکم دل گاه غافل هم می شود و بخلات زبان بیوم زبان
 هر دو ذکر و گاه هر دو غافل و بیع زبان غافل و دل ذکر این انتهای مقامات
 و است و بیعت را و ذکر قلب حاصل است الت که بکنند و از بیعت با بیعت
 از بیعت که آن ذکر است و در اوقات یا اکثر اوقات و اصلاح حال مبتدی
 ذکر است و حال متوسط ملاوت قرآن و بیعت منتهی نماز نفل اما محاربه از
 بر زبان اقتضای ملاوت ذکر خفی و تصفیه دل و تقویت اخبار و عدم التفات
 بمال و است و در ذکر خفی و تصفیه دل و زاداد ذکر را لازم است اول
 دوم طهارت بیوم است و در بیعت و علم آنکه است و از بیعت از بیعت
 عبد و سم و آن از حضرت حق است جل و علا چهارم مرتبه است حق یا بطور غار و
 وضع هر دو کتب بر و در آن بیعت لبس غریب ظاهر کتب تاریک و حق

بیعت و ذکر قلب و ذکر روح و ذکر کلمه و ذکر خفی و ذکر اقبیه

به چشم بستی نوران کوشش و پیدایش دو چشم بهم احضار صورت لایق و این
 اول که از این است و بهم صدق در ظاهر و باطن یازدهم احضار دوازدهم اعتبار کلام
 قوی بر غیر آن از او کار سیزدهم احضار معنی کلام در هر بار سبب نفی کردن
 هر موجود همه را از مساحت ضمیر عمیق و حقیقی و از خواص و کرامت
 هر که هر صاحب بطهارت هزار بار بگوید اسان سوز بروی السباب سوز
 دیگر چون آتش نزدیک خواب هزار بار بگوید روح انوقت حراش رو و دوش
 خود بر حسب قدرت خویش دیگر هر که عذراستوان هزار بار بگوید باطن از کشتن
 محفوظ ماند و دیگر هر که بگوید نزد رو سینه بلبل الله تعالی و در از چشم
 دیگر هر که عذراستوان و از کشتن هزار بار بگوید عذراستوان عذراستوان
 خود را در از کشتن هزار بار بگوید دیگر هر که هزار بار بگوید دل الله تعالی و در از کشتن
 خود را در از کشتن هزار بار بگوید دیگر هر که هزار بار بگوید عذراستوان عذراستوان
 گفته اند که از ذکر کمال برسد آن کس بحالت ذکر قلب سر باید که از ذکر کمال
 هم در گذرد و در حال جمع آن و بیجا باشد که از ذکر کمال است و قد انشأ
 لاسل این ترتیب آمده است اما در طریق لغتند به اقتضای ذکر و در نظر
 بینند و حسن کردن نفس در حالت ذکر و از حد فیه از حد اصل
 است در نفسی فطرطی فاما نزد اصحاب قادر بر حقیقت و کبر و در و نظایر
 و عا هم شرط است که حسن نفس نهند و این اصحاب نفس نهند هم شرط

چهار بار

نور و غیر منکر و لوسه و مسدود قضا و قضیه در کتب دیگر مذکور است
 و از آنکه در این تذکره چند انور ظاهر می‌گردد گاه نور سپید و گاه سبز و گاه حقیق
 و از هر نور سیاه و این را نور حیرت می‌گویند و حقیقت حال امین نور
 باید دانست که اگر از طرف راست متصل کتف یا بر سوزن نور کاش
 می‌باشد و اگر غیر متصل باشد آن نور شیخ است و از هر طرف متصل یا غیر
 آن نور محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است و از هر طرف جب ظاهر شود اگر متصل
 تقطع است آن نور کاتب است و اگر غیر متصل باشد دانند که از
 تبلیغ است و اگر همگی از تصور است از جب ظاهر شود هم از تبلیغ است
 و نور از بالای باز پس ظاهر شود دانند که از ملامت حفظ است و اگر ملامت
 ظاهر می‌گردد و در خاطر و بهشت آید و بعد رفتن حضور نماید دانند که این هم
 از تبلیغ است و اگر در وقت ظهور حضور شود و بعد رفتن فراق شود
 از تبلیغ بود دانند که از مطلوب است و اگر از بالای سینه یا از بالای چشم
 ظاهر شود دانند که صفای دل است اما غالب صدوق هیچ یکی از این انور را
 نیاید و اگر شرح انگیزد و لازم است که از کمال بر مراقبات مقدم در درویش
 نزد بعضی از صوفیه مراقبه مقدم است و این نیز درست است و الاول اصح اما
 حق است که اول با ذکر مشغول شود بعد از آن مراقبات و در تعلیم از ذکر هم
 تفاوت است هر که را شیخ به دنیا نایل بیند او را تعلیم نفع و آفتاب است
 و اگر آنکه اندک را در کمال سون محبوب در درویش حلال فرماید و
 درونی خلقی دل یا وقت در طبع احساس می‌نماید بجهو فرماید و اگر
 رعایت کسر ابط این بیت شیر لازم است و اگر رعایت

بزرگ و ذات و صفات و محلات و در مرتبه فوق
را کل نفس بزرگ و شریف و مراد از بزرگ در سطح صفت است
و مراد از ذات ذات و هو و مطلق سبحانه و تعالی است و مراد
از صفات اینهمه که نمونه و حکم و قدرت و جمیع و غیره دارد
و کلام و مراد از مد کلمه لا اله الا الله است و مراد از شدت در این است
و مراد از تحت لزوم از سر تا نو و هیچ و اینها کلام از تکلف
راست و اینها لقب را است کرده بقوت زدن بر صفای دل
بکلمه الله و این مراد از فوقی است چون این سر از اصل و منبع
مبتدی در این باید که در خلوت شکفته شود و مرید مجتهد از درون باطن بجز
طوری نیست است زیرا که جل شکر این است الله در وقت ذکر نفس جایست
و چشمها به بند در بند و دستها بر سر مخزن بگذرد و بنویسند ده
در روز و وقت را را است دارد و کلمه لا اله الا الله در صورت پرکت و
در از کند تا بر بند بوی و خوش را است پس بنویسند الله الا اله الا
بقوت و شدت بر دل که طرف لیسان حب است بزند و معنی ذکر را
فاطر بگذارد که نیست ملک و خود حق و قیود ذکر نفس تا کند از سر
بوی ادای خود ذکر نفس را تا مکنده و کلمه لا اله الا الله اولی و
و در اوایل مبتدی را لا تعبدوا الا الله میفرماید و متوسط را لا تعبدوا الا

بوی

بنوع الشجر والادوية ارسا و سيند که از کلمه بنوع ارسا شيها فهميده است
 و اول در پنج طريقه محاليم که قادر است مذکور چهار صغره باشد و غرض از هر
 غير مغرور است و اسم ذات را در اين طريقه چهار نوع ضرب ميکنند اول
 بکفری و اوالت که لفظ الله را برند و مذهب و نفوت بر دل ضرب
 کند و دوم او ضربی است و اوالت که بر تشبيه مثل جبهه کافر و ضرب
 لفظ الله بسیار بر زانوی است و یکبار بر دل و بیانی طور دیگر کند بلب
 فصل و سوم سه ضربی است و اوالت که بر تشبيه مروج کبر است
 که در ذات را یکبار بر زانوی راست و بار دیگر بر زانوی چپ
 و مره سوم بر دل این ضرب انفرادیت نفوت و نمیر باشد و
 چهارم چهار ضربی است و اوالت که بر تشبيه مروج کبر ضرب کند
 یکبار بر زانوی راست و یکبار بر زانوی چپ و یکبار بر دل و بار
 دیگر شش خود یکی ضرب چهارم است و اجهر از بر سر است و در کلام عظیمه
 لا اله الا الله وای یکضری و ضربی سه ضربی و چهار ضربی نیانند است بکفر
 باید که بعد نفی و اثبات اثبات گوید و بعد اثبات اسم ذات و کلمه الله را
 از الله الله بسیار گوید و همچنین الله را از مجموع الله الله محال طور
 کلام الطرقت با وضاحت را از زانوی رسید است صفت است
 که اول قافیه بود و اخحاب قادرند و چنین نمیزند و بعد از آن
 درود

و در هر حد که خوانند نور بخورند اقل آن یازده بار بعد از آن لا اله الا الله
بستان که محل دل است بجز و زیر پستان است که محل روح است
برسانه و از روح الدالیه کشید و بر دل زنده بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
پنج مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه یا دو مرتبه یا هر چند که بخواهد بگوید
و لفظ محمد رسول الله بعد از هر مرتبه سه مرتبه یا هر چند که بخواهد بگوید
بعد از آن کلمه طهر را سه بار بطور سابق بگوید پس الله را فقط چهار مرتبه
بگوید و لفظ محمد رسول الله را بطوریکه نوشته ایم محفوظ در ده مرتبه یا
کلمه طهر را بطور سابق تکرار کند بعد از آن لفظ الله را فقط سه مرتبه یا یک مرتبه
یا بی هیچ که مذکور شد باز الله الدالیه محمد رسول الله را بطور سابق سه
بار تکرار کند و اگر خواهد زیاد کند که در هر طریقه قادر به محمول است بعد از آن
صد بار لفظ ال که مختصر الدالیه است بگوید بعد از آن کلمه طهر را بطور
سابق تکرار کند بعد از آن صد بار لفظ ال فقط که مختصر الدالیه است بگوید
بعد از آن یا کلمه طهر را بطور سابق تکرار کند بعد از آن یکصد بار لفظ
یا که که احوال اخیر است یا کلمه طهر است یا بطریق بگوید که یا
ای ال را از الله که مفتوح است ایاف بگوید و یا و تائید نماید که از الله
الدالیه مفتوح است از دماغ بگوید و یا و تائید نماید که از لفظ محمد رسول الله
است از دل بگوید و بعد از آن کلمه طهر را بطور سابق سه بار بگوید و غفل

ستمه باید این و فراموش کنی نیز گوید و آن عبارت از سه چیز است
 است یا از صفات امیات یعنی علیم و سمیع و بصیر هر یک را
 که بنزد اله از زبناف قوت بر کشد و تمام دم بسوی سینه بگیرد و بصر
 و سمع و عمل را بگوید باز مادی سمیع بگوید یا تصور محض باز از آن بگوید
 و با وی بگوید یا تصور محض باز از آن بگوید و با وی علیم بگوید یا تصور
 محض و این را عروج گویند نه از لطیف البصر و سمیع و این را عروج
 گویند و سمع البصر و سمیع و این را عروج ثانی گویند و باید دانست
 که سمیع البصر و سمیع و سمیع البصر و سمیع البصر و سمیع البصر و سمیع
 و سمیع البصر و سمیع و سمیع البصر و سمیع و سمیع البصر و سمیع
 که در حالت در راه پیدا می شود و سوسه سوسه و دفعه سوسه و حرکت غالب
 و سوسه سوسه و سوسه سوسه و سوسه سوسه و سوسه سوسه و سوسه
 برای و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه
 بر وزن سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه
 بهیم درین کشد برای کیف از روح ضعیف میگذرد جانب راست به شوق
 و بجانب چپ قدوس و بسوی اسحاق رب المکمل بگفته و در ثبات و التمس
 و برای شوق ضعیف است که از کوه پس ضعیف کند بی
 بهت یابی و نظریه چپ یا در جانب یمنی برار بار بکشد و برای
 شعار مرید و دفع کردن برای و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه و سوسه
 مناسب از اسباب الهی است حاجت بگیرد پس بطور کامل و حق

از صفت الله جل و علا
 از صفت الله جل و علا
 از صفت الله جل و علا

صبر می خواد چهار ضرب عمل کند همو یا ساق یا ماصد یا زدن و یا
مدل و همچنان انواع اذکار بسیار سبب در این کتاب موقوف
داشته اما ذکر نزداه عجب چشیده با منظرین تعلیم میکنند که در این
جست سید است تصویر می و او را دور است یکی فوقانی که از ذکر هر
کن ده شود و دوم تحتانی که از ذکر هر دفعه صفوح میگرد و دل متراش
که از ذکر هر دفعه بعضی می باید او را صاف کند و آن ذکر لاله الله است
بسیار باید که از ذکر هر بار صد مرتبه بطریقی که در کتاب میگوید از ذکر
یعنی هر انگشت پای راست انگشت که بر سر است و در هر یک
آن دو فایده است یکی نفی خواطر و سرگشت دل پس شروع کند لاله
از زیر ناف و مدد دارد که در نفی غلظت می کند و باز در دم جریده فایده
الله می در دل ضرب کشید کند و برای کشف قبور نزد این نوعی اهل
است چون مد مفرد داخل شود اول دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت
بود فاتحه سوره انعام بخواند و بعضی پنج بار قل هو الله بگوید در هر
دو رکعت بعد فاتحه سوره اندلس بخواند و بعد از آن صفت و پشت
بخوابد بگوید سوره ملک خواند پس بگوید و تبتیل گوید و باز ده بار سوره
فاتحه بخواند و نزد بعضی بعد فاتحه باز ده بار اصرار است پس در هر
وقت که وقتیکه باید از نماز بعد از آن منقطع فیض از صاحب می شود
که در دل او چیزی رسد اما ذکر نزد اعیان نباشد باید با منظرین است
که زبان خود را بکلام می اندازد و صبر می کند و شروع باید که لاله

از زین ناف و یکست از انجا نیست و مانع بعد از آن میل دهد بکلر اهل
بجاست گفتن یعنی در ضرب کند الداله را بر طرف و سار بجایست که
آن ضرب در آن بر وجه ظاهر شود و بصورت دینی ذکر آنست
که خود در صورت و نفی کند ذوق را ثابت نماید و بزبان دل بگوید
ای ای انست مقصود در هر حال مطلوبی و باید که بر اسباب هیچ
توجهی ازین نفی و اثبات محسوس نشود و بزبان قلب محرم رسول الهی گوید
و بصورت دیگر در برسان چون عدد و متجی و شود و از شران متبرک شود
و بهر روی و بحیثیت روحی شنایید پس از آنکه در شرط و خوا کرده
و الله این ذکر بجایست اقر و در است و انشاء است که منتفی گردد نفی و
مضت با ثبات به تعلیم ذکر اسم ذات از این سر مکان میفرماید
و این را لطائف سبطی نامند لطیف اول قلبی است که آن را برین
پستین چیست است صنوبری شکل با قیطنی که زبانی بکام بحسنانه
و منظر حیاتی را بر قلب صنوبری اندازد و تو فطر ظاهری به بریزد و
و پس خود را با بکلمه متوجه قلب نمود و از طریق آن رسم ذات را
گویند مظهری که این رسم را خیر از ذات الله و در روح حال از دست
ندهد لطیف دوم روحی است محل این زیر لبان است است و
نور این لطیف به همچو بنده بفرستاده ذکر اسم ذات را بطور لطیف
قلبی گویند و این سبب را هم بکار اوقات معکوه باشد تا آنکه
مثل ذکر قلبی صفت و لذت حاصل شود و گاه باشد که آن یک است
و در لطیف تخیلیات بود و بعد در فکر یا به تثبیت تخیلی نور میفرماید

در سر است محل مخصوص این لایحه و سطر این است در میان دو
بستان ذکر اسم ذات را از اینجا میگردانند مثل سابق لطیفه چهارم
خفته است محل مخصوص برای بطور درشت است اسم ذات در
علی بطور این گویند که کیفی جمع از غنی است و مقام این لطیفه فوق است
بطور این مذکور است اسم ذات را از اینجا گویند لطیفه ششم نفع است
جایی این دماغ است در اینجا هم بطور سابق ذکر کند بعد از آن امر
به نفع و اثبات میکند خاتم نظیر این آن مضمون تراکیب از کار زیاده
از آن است که بخیر تحریر اسم طالب را بهمان قدر کافی است، بداند مراقبه
دل است از خیر یا بد او راه نیابد و تجارتی در دست چیست تا بدانی غیر
حق نمول است یکی حریت نفس که بهمان دل قصد و اختیار در دل صریح میکند
و دوم فطره بهیض قدیمی آید و میرود سوم نظر که علم باشد و متکثره و اصل
در علاج این فطره شغل باطن است و آن بر چند اسم است از آن مراقبه
معین است که آنکس بزبان گوید که حاضر می و در دل معین آن تصور
کنم که او حاضر است ملائکین ظهور و چون او با طری گوید ساکت نظر بر او
در و در موجودات بر و در و در باطن تصور کند که او حاضر است
با و چون او معنی بگوید چشم را ببندد و در ملاحظه کند و هو معلم اینی گفته و
در دل بگذرانم که او با ما است دوم مراقبه اسم ذات است با اشیاء
صفات با ربط جمع بجز صلاوات که در آن جانب دل مایل کنی چشم

را بنده و چشم نوزده ماهه نوری و تصور کنی که حقیقتا می بینی بهیچ وجه
اسم ذات را بر زبان نیاوردی و در دل تصور کنی صورتی که تصور کنی
که او را بجز تصور کنی و در نظر نیاید صورتی که گفتی اسم ذات که در صورت
چهارم یعنی اسم ذات است که بروج دل بقدر فکر منقوشی که داند و در آن نقش
ملاحظه کن تا آنکه بر لفظ اله و ایزد می شود در صورت افتاد و در هر
تاغیر کنی و نظر آید و به نور که در چون مجوز خود را صورت لفظ اله و ایزد
سند جدید صورت بر تنی بنظر و نقش اسم اله آید بنیچ مرتبه جمیع است
چون خواهد که ما بدین ان فی جدام علیه کتبه الناس و لاکن تبسلی الناس
در یابید باید که هیچ فکر خود با اله را مانع بر دانی لفظ است و در شنیده و در
است تا بنده تصور نماید که از آن نقطه شعله چون چراغ پیدا شود و از آن
نقطه ضمیمه کتبه الناس و لاکن تبسلی الناس رو فرزند نمود و بجهت انی علیه
حالیه است بهیچ وجه و علم علم خود و نشان پیدا نمود خود و در یابید
صهار العبد و انیا و الحق با قیاب بود که کرد علی هذا الطایع مراقبه بسیار است
و زرب این بر کور ران فصولا بخند القادر ضمیمه است که این در کدام اسم
خود کلم دیگر از زبان بگوید و در دل خود خیال کند و معنی آن بفهمد و در کتب
نفس کند که چگونه است این معنی و وجه صورت تحقیق است بعد از آن
خاطر خود بر این موضوع جمع کند چنانکه که فطره مالمی اله در دل نیاید و
مستغرق شود که از مالمی با کلمه و هیول و شیایان آید آیات مراقبه
مستغرق شود و معنی اینها کتبی اینها تو کوا قضم وجه الهی که می نامی بان الهی که
عین اوقب اله من ذیل النور یزد و اله بکلمه محیط و هیول اول و الله و

و اما بهر حال این را بهر حال که بود برای تعلق فعل بسوی خدا تعالی
یعنی مراد میگرداند بر این وجه خلاف و خبر و نام و مسکن و جمع بسوی این
س کل علیها فان و پس در مقدمه یک دو طلال والا که طریقه شایسته است که هر کس
نفس خود را که در دو عالم است در هوا و او را بر زمین و آسمان پاره پاره در ملاحظه
بدانیه را که بسبب و صورت او و تصور کند از دنیا بی موقوف است و ازین ایتیه
الموت النفس نفوذ من فکرمه هلاکم و اینها تکرار شود و کلم الموت و یوکنتم فی
مسکینه و در سینه عالمی غنیمتند به بار کار بر سر طریق است اول ظن و خبر و اول
یعنی چون و چگونه بی شبهه چون که از اسم مبارک از مفهوم سیوری که توسط
خداست بحری و فارسی و غیره بحال و نظر غایت جمیع مدارک و نفوذ بدان مقصود
نمودن تالی تکلف و اولم الکاهی است و بعد دریم طریق را بطاعت و آن تو را بهر
شبهه است که فانی است و در دماغی است و کمال غنیمت و بخود روی غایب از هر
که تا الله را در بین تفهیم که جامع منبع نفی و اثبات است و مراقبه است و در
که از حد مجوده میگذرد و گنیش است که در چشم است و در و در نظر بر
زیر بینی در درین چنان نظر کند که سیاهی بر وجه غایت نور رسیده
چشم ظاهر گردد و جویت خاطر و خطره بدین پیدا شود و این شکل نقل نصیه است
و در نظر برابر و پای خود و در و شغل خواب و غنیمت شدی کند و این شغل را حق
محموده گویند و حضرات نقش بند و کلمات آن که بنا بر طریقت ایشان
چون است و اینها ایند و در چشم در و در نظر بر قدم و خلوت در انجمن و

در این روش دوم معنی انتقال از نفس معنی می باید که از سر خلقت
نیاید و از سر حضور باشد و نفوس که میزنند از باطن روح سبحانی و عارفان
نظر در تمام معنی سالک در مقام و اصل نظر بر اینست بای او نماید
نظر او بر آنکه از نور و جلالش می باید بی اقتدار خلوت در بر حق یعنی خلوت می باید
که در میان خلق باشد تا برش و باطنش را بداند تا خلق از احوال او واقف باشد
و احوال او عبارت از نور و در وطن یعنی نور باید که در در صیقل مضامین بود
و صفات مرتبه حمیده انتقال نماید و بنای مخلوق ایشان بر این گذاشته است که
یکدیگر را در دو بار گشت و نگارند و یاد داشت

نکته است و یاد است و یاد عبارت از آنست که فکر از گذر امور از روایت
یا بر سینه است و از آنست عبارت است از آنکه در غایت فکر که کوه جدا و غلط
حق و من از ذکر رضای است و نگار است عبارت است از آنکه در پیش
دل خود را نگار دارد در حضور اغیار باید که یک غلبه یا وسعت باز دارد
از وسعت و غلبه که میسر شود خاطر خود را بکشد از و از آنکه غیر بی خاطر او نگار دارد
یا در آنست عبارت از آنست که دل خود را با جناب مقدس حاضر و در محو
از باطن حرف و صوف و حریف و غار و محو و از جمیع جهات و موعظه
راوشیده گویند و طریقی یاد دارند و دیگر آنست که نفس خود را در او
گشت و زبان را بکلام حساسند و بدن را بحد کلمه طبعی بلام الله تعالی محو و
در آنست باز ده تا آنقدر از که خود را و طاق گویند اینهمه کلمات مذکوره
خود است بعد از آنکه غنی بنویسند و بعد از آنکه کلمه دیگر انداز صفت و این
همه از آنست لغت کنند و اینها و قوت زمانی و قوت قلبی و قوت عددی باشند
اما و قوت زمانی سهوش در دم و در دست قدم بر میانند و اما و قوت قلبی
معنی آن متوجه شدن بسوی جانب حب زیرستان است و حکمت در آن
موجبه مثل حکمت است و مراعات فرمات نزد قاور و قوت عددی
نما فطرت کردن عدد و طایفه است و اما که گزینست و سودای ازین است
طایفه را مقایسه و طایفه دیگر از سبب اشتقاق بیان آن نکردم
غالب بر این سخن گفت است و الله اعلم

و فقه این که کاتب الحروف از زبان امید است در حیز تحریر
می آید بعد از آیات و از کار و او علم که بر او نفاذ امر اضی و غیر از این
می فرزند و رقیه میکنند نفع و شفا و ذات الهی است لیکن قبولیت آنها و عدم
تا از دو وجهی است اول از جهت ذی مطلق او سبحانه تعالی است و اجابت کننده
و اما اول است قبل جلاله بر هر قدر بگذرد و هم آنکه ای که شرایط خواندن آنها و عمل کردن
برای آن بزرگان است مقول است ضایع اکل ضلال و صدق مقال و حضور قلب و حضور
و بجا آوردن آیات اوقات صالحه و آن وقت سحر و غنای الفطاری و بعد از نماز و اوقات
در روز عرفه و حضور شیطان و بعد از تلاوت قرآن و در نزول باران و دعا و عرض
و دیگر از اوقات که در کتب مرقوم اند و اینها و قیام بر در و در تلاوت السیر جلیل
علم و علم و علم ملال از عدم سرعت اجابت و تجدید توبه و استغفار و توبه و دعا
و آیات کامل و تقدیم فعل خیر بر فعل صوفیه و مانند آن و استقبال و توبه و
قبول و ترک اینها و توفیق بیو حیز سحر و بعضی شرایط که بزرگان مرقوم دارند
از فعل و حیوانات جلدی و جمالی و ترک اینها و مانند اینها و بیاز و بیرون
و انکه و غیره که تفصیل الیهیم جدا و در کتب ایشان معلوم است از عامل اینها و تفصیل
و آنچه شد از این پس قابل اجابت است بهر تقدیر اجماع است علم را بر جواز
در هر یک شرط اول بکلام الهی و دوم دعا و یکم زبان عربی باشد یا زبان دیگر
که معنی آن معلوم بود و سوم آنکه بدانند از روی اعتقاد که موثر حقیقی است
سمانه قلم و در کتاب صراط الیه تنظیم که شرح و السعاده است از
مسلم روایت جابر بن عبد الله می گویند که این دعا را از امام جعفر
از این پس بعضی ضمایم بعد از آن گفتند که در کار رقیه بود که از عفت
مسلم

میگردد و آن رقیبه را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کردند و در میان
 شریعت تا آنکه نغمه را شنید برادر خود را آتشی و هم در کتاب خود
 مسطر است بترک آن سر و تا آنکه احوال بنور صمد الله علیه و سلم بطریق آن حضرت
 میگردد و بزرگترین رقیبه را قرأت فاتحه قرآن معوذتین و آیه الکرسی و بسم الله
 بنور صلی الله علیه و سلم که در احوال و بیست صحیح ثابت شده از آنحضرت اعوذ بکلمات
 الله التامات من شر ما خلق و اعوذ بکلمات الله التامات اللهم
 تجاوزین برادرا فاجزاد بالسماء الله الحسنى ما علمت مشها و عالم اعلم و مشها
 خلق و در آیه و برای و من شر ما یبذل من السماء الله الحسنى من شر ما یخرج منها
 و من شر ما یشع فی الدرض و من شر ما یخرج منها و من شر فاق الدمل و النهار
 و من شر طور رقیه الدلیل الد طارق بطریق کثیر ما یحس در از آنکه اعوذ بکلمات
 الله التامات من شر ما خلق و من شر عباده و من شر السیاطین
 و آن یحفظون و از آنکه رقیبه جبرئیل است که بر سر اصلی الله علیه و سلم رقیبه
 کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک
 و من شر کل نفس اوعیانی حارر الله شفیق بسم الله ارقیک من کل شیء
 از این عباسی هم مروایت که زنی از طلوع مانده بود آیت را یاد
 و آیت را از قرآن و دیده که نشویند و بسوختند که بر آیت شفا
 و شفا و بر قوم تیرین و شفا کلماتی الصدور یخرج من طوره

شریک، مختلف الواحه فیه شفاء للناس و منزل من القرآن ما هو شفاء
 و رقة للمؤمنین و اذا مرضت فهو شفاء قاصد الیوم المؤمنین
 و شفاء من قرات ایت مذکور و کتبات آنها را در
 غرض صینی و سنی از باب و فواید بدن بیمار آمده است که
 این کتب را رسول اله را در بدن و جوع غظیم است و زلزل کسلا
 تا این زمان باقیست فرمود که دست بر موضع الم بند و سه بار بگوید
 بسم الله و بیعت بار بگو اعوذ بنفقه الله و قدرته من شر ما جدد و اعوذ
 در جامع ترجمه است که چون کسی را کار سخت پیش
 فرمود یا حی یا قیوم بر چشک استغیت میفرمود دعا را و بگوید
 یا رب الله بر چشک او حواله نکستی الی نفس طرفه بینی و
 صلح است فی کلمه لا اله الا انت و فرمود دعا را و چون
 در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک الی کنت من
 الطامیل و حج مسلمان گوید الله که مستجاب شود و فرمود دعا را
 صلح الله علیه و سلم برای ادای دین اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک
 و اغنی بفضلك عن سواک و از حضرت صلح الله علیه و سلم برای مردی
 این رقیه میگردانید از باب الباب بسم الله و انت الشافی
 مدنی فی الدانت و از حضرت صلح الله علیه و سلم برای اعتبار

و از جامع

خ

مرکب

در سیرت شرح میگوید از دست راست خود بر دوج نهد و میگوید
اذهب الی الناس رب لنا و الی نفس انت انت فی الله شفاعة الی الله
که شفاعت کند بنده را در حق و گفت احدی که میگوید و سلمی که
شیارت کند مریض را که با پیش ترسم به باشد پس میگوید نزد او بگوید
یا ارحم الراحمین اللهم العظیم رب العویش العظیم ان یشفیک من کذا عاقبت
دهد او را خداوند از ان مرض و میگوید مسلمی که دعا کند ملازم الله انت
سحائب انی کنت من الظالمین جعل یارب یس بکیر در آن مرد را بر او
او را اجر شهید دهد و اگر شفا یافت جمیع کنایان او به بخشد و میگوید
یا رب که خود را بخیر کند اللهم لا تقلنا بک و لا تهلكنا بعدا
ایکبار و عاقبتا قبل ذلک و ایضا سبحان الذی یسبح الی رب
بحمد و لا یملک من جفوت و قشکم یواسی تنه بر خیر و بگوید اللهم ان
اسرک خیرا و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بک من شرها
فیها و شر ما ارسلت به و ایضا اللهم اجعلها ریا حاد لا تجعلها
یئس اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا و هر که بطلد بگوید
یا ارحم الراحمین اللهم ابد لنا علینا ما یمنی و الی یمن و السلام و الله اعلم
و اتوکل علی الحق و فی حق ربی و فی حق الوالد بطلد خیر در حق اللهم

ای ای ایا که فی شریک البهره خیر القدر و اعوذ بک
ما یستغفره و هر که از بادشاه یا از ظالمی ببرد بگوید اللهم اکرم الله
بهم عن مشرکهم جیسا که از محارفات و احذ از عود و باطل الای
یا الله هو المکرم و ان تشیع شیخ زین الدین یا الله من نزل علی
ملائک و بنوره و ارتقا کرد اسما و من الجن و الانس اللهم کن لی
جارا من خیرهم صل نمازک و عذابک و لا اله الا انت و فیک
برای خوار و بایاید و شست یا در انوار بیاید پس بگوید اعوذ بک
الله التامنه من خصمه و عقابه و شر عباد و من بهزات الشیاطین
و محضون و یودیه الدین عمرهم تعلیم میکرد و این کلمات را
که عاتق می باشد از سر او ببرد که عاتق غنی می شود و ثواب
از می بست در کردن او و بگوید در پیش و از خواب
و بگوید بکفرت الحمد لله الذی اصابنا بید ما قنا و الله المستور و غیره
که بیدار شود از شب پس بگوید لا اله الا الله و لا شریک له الحمد لله الذی اصابنا
قدیم از او و جان را و لا اله الا الله و اکبر و لا حول و لا قوه
یا الله اللهم اغفر لی دعا کنز حاجت کرده شود پس اگر وضو کند و بگوید
قبول کرده شود یا زانو و مسجود و در قبل شود راحت را
پس بگوید الحمد لله الذی اعز ذلک

[illegible]

[illegible]

دو رتبه بودید پس اگر سجده کند و حاجت بخرد صدقه العلق برای
صفادین چهار رکعت در هر دو احوال هر یک بار ایستادن قلب نه تن
دلیل نماز حاجت در رتبه و پنجم ثب بر خود ریخت کند و چهار رکعت
نماز بر سر سجده و بخواند در هر رکعت خود از فاتحه ادرجا و نظر الویج و یون
انظار فاتح خود بر سجده کند و صد بار بگوید یا من لا یحتاج البیان و
سیر او باشد که حق قلم کار او تمام رساند و این نماز سه رتبه است
ریخت و پیشتر کنوده اند چهار رکعت نماز حاجت بکنده و در هر
دو رکعت بخواند و بعد از فراغ هزار بار بگوید لا یحسبها الله هو الهم بزر
و اگر بخواهد تحقیق کند هر کس سه رکعت نماز بکند در هر دو رکعت
نماز رکعت بگوید یا من لا یحتاج البیان و صد بار در هر رکعت بخواند
و در دو رکعت حفظ الدیان بکند در هر رکعت سه و تحمیلان از روی
دین بکند و بعد از آن صد بار لعل و الله قوه الله عالمه العظیم بگوید و این
از حاجت حریب است با سند صحیح از شیخ "باب الحوائج المستعجله"
سپردی قلم هر که در رتبه دو رکعت نماز کند آنچه در دست بخواند و بعد
صدقه صدقه و صد بار استغفار بر سر سجده پیش از نماز بکند و صد بار بگوید
یا من لا یحتاج البیان و صد بار در هر رکعت بخواند و صد بار بگوید یا من
حاجت منی بر سر سجده و صد بار در هر رکعت بخواند و صد بار بگوید یا من
بگوید ضعف بر در قوی بکند کوشه مصلی بکند و صد بار بگوید یا من
یا من لا یحتاج البیان و صد بار بگوید یا من یا من لا یحتاج البیان و صد بار
یا من لا یحتاج البیان و صد بار بگوید یا من یا من لا یحتاج البیان و صد بار

[illegible]

[illegible]

است بر کرده بخسید و سخی شکوه الکرک هر روز بدینانی انداز کار خود
 الکرک بگوید و در هر روز از این سخن بگوید الکرک را بهی عظیم در هر روز
 بنشیند و در هر روز و آن انداز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 صلوات آورد و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 و فایده و چهار قل و وقت انداختن در آب و در هر روز و در هر روز
 ابتدا از روز جمعه کند اما بسم الله الرحمن الرحیم للقول و الدعوه الی الله تعالی
 الی الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم رب الی الله الملك الحق المبين المحقر من العبد
 الذلیل الی المولی الجلیل رب انی تسبیح الضمیر و تسبیح الرحمن با و در
 یاسی یا محمد یا ذوالکرم یا محمد یا فاضل الما یرید اس که بگوید است
 الی ام و بعینک الدق للنیام و بقدرتک الی قدرتی بیا علی ج
 اس که از بقضی حاجتی ان تقول کنتم یومون و یومون محمد و الی الله
 الی الله و الی الله و الی الله و الی الله و الی الله و الی الله و الی الله
 و سلم و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 فایده و بار بار الکرک و بار بار الکرک و بار بار الکرک و بار بار الکرک
 بگوید اللهم صل علی محمد و علی النبی الام و سلم و بگوید ان حضرت امیر القیاس
 او بار از جمعه کند و قد جری بعض الفقهاء هر که بگوید و در هر روز
 محمود هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد است و بنیام و بعد سلام بر بار
 در و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 از هر رکعتی که بگوید هر که بگوید چهار رکعت و تسبیح و جمعه ای در و در
 بگوید یا بار بار و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

اللهم صل على محمد بن عبد الله وعلى آله وصحبه وسلم
جمل ما رايه عيني عند كل كربة وجميع عند كل دعوة ومعاذ عند كل شدة
وأيما عيني حين تنقطع حيلت فوئيد سحر حلالا وعلما وسلم در صورت
سنة امام الطهيرة غوث العظم قدس من فرموده اند شما که در احوال
مادره سهرت ان گروه در این بر شما باد کبریا که نیت با بنظر بوی
فویت ان اصل التماس که مملوأة الفردية متوجهه انی فخر الاله الاله
نوازند و یافتم این لایه را که بعد بایر رسول الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب
هو الرحمن الرحيم پس این پند و تشهد فوئید و سلام در بسوی دست راست
ابنه در فوئید و در سجده یعنی وضع کند کلمه سر بسوی کتف راست
یا هفتاد و هفت بار بخواند الهی کبریه عالمینک و بعد از آن
در سجده وقت این بیان الفاتحه این است و اگر نتواند در سجده بخواند
از او در راست که حضور تمام این نماز بگذرد و نیز فرموده ان که بوی
مادره ان غافل مسوید از این نماز بسیاری از او لیا و در دست بسیار و
برکت و فتح بخبر کرده اند و فرموده اند که کاف و این سر بفرمان کند و بعضی
عادلان و درین کتف ملکوت و سر جبروت یافته اند و رسول الله الرحمن
الرحیم اللهم ارزقنی حیا و حب من یحبک و حب عمل یقر به الی
حبک اللهم اجعل حبک احب الی من الماء البارد الی الدمان
یا محمد بن عبد الله برای محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم و توسل
با او در هر موقع ماه نیت جماعت و یکبار فوئید و نیت دوم و سوم و نیت
کنند که طیب اولی باشد یا این در او در الله صاعدا علی محمد بن عبد الله
یا و الله و بارک و مسلم بعد سبعین مرتبه یا این است در بیان

[illegible]

و در نم گفت با الیاس گفت یار و قل به الامام است بهت بر من
الامام ارسی فی منای کنذا و کنذا و اجعل فی من امری فرجا و مخرجا و
در آن فی حمامی ما استدلل به علی حاجت و عونه بسی اگر به سینه اولی
عزت به است و الدروز به هم بکنند و آنکه در هر سیوم کند تا بهفت آن
بفرزند در بخورند و به یزید در روز در یک پرچم کاغذی اینتد بکنند
و در یارم سفید بکنند و در آن چوبه در بکنند و باذن الله تعالی و در خلد صر
در ایام اینست و الوقت با فیها و خلعت و از نیت کمر بهاد و نیت
اشعیا اشعرا صبا برای زنگ و خنجر شود باید که رنگ او به قندار خط سینه بکنند
و در هر مرتبه که انگشت بکشد یا متنی بگوید در خانه که شیاطین سنگین و اندک
چهار صبیخ بر پر شمع لب و پنجبار این اینتد بخوند و هر چهار طرف بکشد
فن کند اینتد از نیت انهم بکنند و در کید الحار برای السیب رده در
سایپ او این اینتد را بهفت بار بخواند و لغد قشنا سلمان الی تاب
برای دفع جمیع بیماریها و ایم سیوم بکنند و در کردن نقل نمرد و
کلان بکنند با خود در در مجرب است با منقول و نبؤس و حجه حتم حتم حتم
اینست نموراند از حروف مقطعات برای جمیع فواید است و تجربه
رسیده و نموراند و امح مد مد ن طی و نمورند و مد مد ع ل امراج
مد و مد مد سیوم مد مد مد مد ل ی مد ل ل ا ل ا زین نمورند
نمورند که نمورند بکنند و بهر برای بر آمدن حاجات و کفایت بهجات
فتح سوره یسین نماید با منطوق که از خروج ماه با اجتناب از استنباط
که بایش مکره است چنانکه نمورند و سید بیاز و سید از کرات نمورند

پرویز کند شروع کند روز اول یکبار ده زودج و بار دوم سه بار بخواند
چهل و نه مرتبه و یکبار ده پس از آن یکبار یکصد و یک مرتبه بخواند
کم کند تا یکبار رسد ان شاء الله تعالی است که حاجت ده برآید
و صحت است روز جمعه قبل از نماز صبح سوره کهف و سوره بقره و سوره
ملک خواندن قوی بسیار است و فضیلت سوره کهف در حدیث آمده است
هر روزی از قیامت نزد امیر و ملوک و بابایان عالمی که از خوف جان
بایست باید که بخود مقابل شدن انگشت سیاه است است زیر دهن
به بند و ده بار در دو بخواند و هفت بار این آیه نیز بخواند و الله اعلم
خیر ما تصفون و ایت بار در دو بخواند پس انگشت بیرون کردن
ان شکر بر پیشانی کن الله قاطب از شکر او در امان خود در روز قیامت
موجب دوزخ شده است این دعا را است بار بخواند و دست بر سر گذاشت
یا طعام ان ضرر منی و لا تنفع فی خصمک مولای بنی ابراهیم ایا دعا را
نخوبه بخواند بخندان ممول است و سماع رسیده از کتب خواندن سوره ناس
برای وحت زرق و خوف اعدا منقول از امام جسته الله سلام عز الله باین
است بعد نماز صبح است و یکبار و بعد ظهر است ده بار در دو بخواند
بار و بعد غروب است و چهار بار و در غایت ده بار و از بزرگین بمقدار
باین غطر رسیده که بعد غایت و یکبار و بعد غایت و دو بار و بعد ظهر
است بیست بار و بعد غایت و چهار بار و بعد غایت ده بار و این
بخش است و وقت نماز است و دست کند زنده بخواند بعد غایت

[illegible]

[illegible]



والمسلمين والصلوات اللهم اني اسئلك بغير منة بغير وسالته وبعدي الي
 وقله هم جوبدش عمر وصلاحه وكنه وغلان ورسا وسته وبله علو
 سجا وسته وسجا وده الحسن وسته وسجا وده الحسن وسته وسجا وده الحسن
 حاجي يا فاضل الحاجات اغثني يا غياث المستغاثين
 برحق سپيد نوشته بر جای سپرز بنده اس الله تعالی سمع نوران
 بکس السموات والارضات ورجعها يا طحال ارجع الي مكان
 بحسب الی بکرن الصديق الی غیر محورت این ایه بنویسد و نهاد
 و در حینا الی امهوس ان ارضه تا مسلمان برای عزیز چهار روز
 این تعویذ بابت سرکه بخورد اگر خواهر یا برادر یا دوست
 بخشد جایز است و بیست و یک بار بخواند و بیست و یک بار
 یک تعویذ بنویسد روز جمعه روز قار غسل کند و یک بخورد و یکی
 بنده بهمان سان است و بگوید ان شاء الله تعالی بطلب برسد تعویذ است
 بسم الله خير الاسماء اسم الله رب السماء والارض اللهم الذي لا يضر مع
 اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو اسع العلة اعم ذكائنا
 الله التامة من غصه وعقابه وشر عباده وكن تهرت الساعين
 و ارحم ذك رب ان يحفرون فالخير حافظا وهو ارحم الوالحين
 فرستادن هفت این ایه را که حققت الله عنکم و هفت عدد در روز
 ان بخواند عنکم و هفت عدد در آن که حققت ان بکم و ارحم
 را فرزند عیسی و این تعویذ را آن شب در او بخواند و از او و هفت

و در زن بخورند و آب دیگر ننوشند و اگر آب کمی شود دیگر آب اندازند
نخستین شروع کنند و مرد با قدرت و قیام کند و حق او را فرستد و بنشیند
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلك بانی الشهدک انت الاله الذی
لا اله الا انت و الله الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احدی
عزیز و علی و فاطمه و الحسن و الحسین ان یزرقنا و لک اصالها طویل
و صابر علی سیدنا محمد و آل محمد صبرای زینک و صبرای زبیر و صبرای
آل بیت من مدت حمل اوست ماه بر پوست اهور از عفران و کلاب بنشیند
البته معلوم باشد که کل اینها تا متعال و یا دیگر یا انانیت که بخله امالی
سمما بس بنویسد حق مردم و عیب اینها کمال طویل العمر حق محمد و آل
برابر و محفوظ و حمل رشته سرخ مقدار دزدن بیمار و مقدار ماه که
فی مانند که کعبه بپزند و این آب بخورند و اصرار و مایه برک الی الله تا محزون
قل یا ایها الکافرون برای دروزه نوشته بران چوب نامور ببرد
فورا بهایزاید و الوقت ما فیها و خلعت و اذنت لرینا و حلفت
اینها را شش ایضا برای دفع تب و جهاب تب نوشته بند و یا به
در بنویسد و در زن دهد قلنا یا نار کونی بردا و سلما علی امرا بیده و فی
نیز آنرا بچهار لایحه حسنین و برای جنم کرده یا حقیقه یکصد و نوزده
بار و این آیه باینها آن کتاب متعالی صبه من هر دین نایات
با آن یکصد و نوزده بار بخورند و بعد از آن یکصد و نوزده بار از باران
در خانه کسی که شیاطین استغیا فرستاده اند باید که سه قطعه بر قدر

و کردن صاحب آن بیاورد مقصد است و برای دفع قی قبل از
ایلی ما کتبنا للظالمین فوسلعت شکره فخر رفته قی با زمانه (الکرام)
ایده من کلیمه ضعیفه را بر داد و بنویس بشنا باید هرگز وقت خواب
تا آنکه از آن تا مال من قوه و اند تا آخر بخوابند بسیار محکم شود
منقول در بعضی کتاب است و برابر بیداری که آخر سوره کهف از آن
استوار و علو الهامات تا آخر سوره بخواند هر وقت که خوابد بیدار
در محراب است هر که اینه قل من کلمو کم باللیل والنهار من الرحمن
بیم بخواند هر وقت که خوابد بیدار شود برای خلاص جگرش اول
در کعبه نماز بخواند بعد از آن این دعا را یکبار بار بخواند و دوست بار
آن الله تامل خلاص شود الهی بحق الحی و ارضیه و امیه و ابیه و جدیه بنی
فرخ عینی مما انا فیہ استغفار ام اگر هر روز بار بخواند دلش سر شود و پاک
الهم شغفین اغثنی و ناصراً المظلومین الفرضی بر معصوم سوره هر
بخواند و بعد از اینه و مان ان الله متوکل علی الله تابتو فکلون قوته
جای ویزد شفا یابد و برای رفعتی نزد کسی که از خوف و شرم است باند
همون مقابله اول انما کنت مستوحشاً راساً را زیر و علی کنت
بمؤمن و الله مستوحشاً مقابله اول انما کنت مستوحشاً راساً را زیر و علی کنت
اندان نهند و س بار و در روز اول و سه بار از و بکار بر سبب نکشت
ایده و الله المستعان علی ما یفون بخواند نهی که زبان بر آن کشت برزد بس

[illegible]

بر آنست که او در وقت سینه زدن سینه بکشد و برای حفظ از هر
حرف که چهل کبار سه یا چهار بار بخواند و بکشد و برای دفع و زدودن
راه اگر اسهال اصحاب کبف نوشته در آن حرف بندد و بکشد
هر کس بر کول بکشد باید که در دوده بار بخواند و وقت
خواب بر سب ختم فزادگان فاتحه بکشد و بار بکشد و در
صد بار و کلمه و لم نخرج جفا خواند و نه بار قل هو الله احد تا بکشد
و یکبار و از فاتحه تا بر در و در صد بار سب خواند و در سب
هر وقت بر سب که باشد طهارت کامل کند و بعضی در حکمت
نخاسته اند و روح حضرت فزادها باینه الکتره میخوانند
ترکیب طریق ختم فزادینه ابتدا از روز چهارشنبه کند
تا روز جمعه و بعضی دو کانه بنموشه از در هر کس که از الکتره
بکبار و احد صد بار و بعد سلام و بعد از سب ختم
شروع کند با کلمه ختم بر و ختم است ختم کبر و ختم صغیر و آن
بکیم است در و صد و بار و کلمه تجید بکشد و بار و
نام ده بار و لم نخرج بکشد از و بکشد بار و بار و در

در وقت خواب بر سب ختم فزادگان فاتحه بکشد و بار بکشد و در صد بار و کلمه و لم نخرج جفا خواند و نه بار قل هو الله احد تا بکشد و یکبار و از فاتحه تا بر در و در صد بار سب خواند و در سب هر وقت بر سب که باشد طهارت کامل کند و بعضی در حکمت نخاسته اند و روح حضرت فزادها باینه الکتره میخوانند ترکیب طریق ختم فزادینه ابتدا از روز چهارشنبه کند تا روز جمعه و بعضی دو کانه بنموشه از در هر کس که از الکتره بکبار و احد صد بار و بعد سلام و بعد از سب ختم شروع کند با کلمه ختم بر و ختم است ختم کبر و ختم صغیر و آن بکیم است در و صد و بار و کلمه تجید بکشد و بار و نام ده بار و لم نخرج بکشد از و بکشد بار و بار و در

یکصد بار در ده بار پس فاتحه بروحانیت ایشان
بخند و حاجت خود را بخواه اما ختم صغیر پس بکلیا برود
از شرح بگوید و چهار کبار و بیست مرتب بخوابد این است
در نماز و در وقت تنبیه کند و الدار از صغیر هم کار ایشان می بود
بقوم و کرم ترکیب ختم بسم الله الرحمن الرحیم برای هر حاجت
مخصوصه برای شفاست چهار مرتبه بخوابد و صد بار
کند و در وقت گذر و کافرون و افساد خواند است یا یا
لست که جماعه صالحین درود هفت بار و ششم از
باز بگوید پس یارب هزار بار و هفت بار درود و یک
طریق ختم او است که اول مرتبه بار الحمد و یکصد بار درود
بالله بار ششم باز یکصد بار درود هفت بار الحمد و بیست و یک
ختم لافول و لا قوة الا بالله العظیم است ترکیب صحیح سوره
انعام برای این حاجات غسل کند و روی سوی قبله کند
ایشانند و فاتحه یا شمه بخواند و سوره انعام بخواند و سستی بخوابد
تا بر نیاید در صبح فاتی مثل ما اوتی رسل الله طهاره نگاه بخورد
و در وقت نماز کند صد فاتحه اریه لکرس ده بار سوره که
ده بار

و نه باز چون از بخار فراس شود نگاه شروع کند ازینجا الله اعلم
حقیقتی که در رساله آمده تا بکند و سرچین بند و بفتاد و بار
بگوید اللهم الله المجدد و الله المجدد و الله المجدد و الله المجدد
طریق سوره فاتحه برای هر مری و مشکلی که پیشتر آید سوره فاتحه
با تسبیح که در رسم به لام الحمد مفید و بیشتر و بیشتر و بیشتر
بجای عمل با اعتبار الفت الرحمن بخواند و در هیچ راسته یا نکرار
کند و در آخر این گوید ان مهم بکفایت رسد همین سوره کی
روزه آن تکبار روز دوم و یار بیانی سال تا چهل و دیگر روز
چهل و یکم تا چهل و پنجم که کند بر خاسته بحسب وقت هر روز
از اینها منتبه در خوردن و گوشت نیز و دیگر این است باید
که لفظ پس راسته یا نکرار کند چون فاغنیان هم فهمند و چون
رسد این دعا بخواند اللهم یا سرخنده فی سره و سره فی خلقه حفظ
لمرأین الناطقین و قلوب الخاسرین كما حفظت الروح
في احد انفس عاقله قدیر چون به واجوبه من العزیز
برسد بخواند اللهم اگر من بقتضا خواهی بعد از آن چون
بدست تقدیر انوار العظیم رسد این دعا مذکوره چهارده

یا تکرر کرده اللهم انی ابک من فضلك ان
سبح ان مع ما یغنی به عن جمیع خلقتک سبح
بند چون به سلام قولد من را تکرر برید این تذکره
در این نذرده یا تکرر کرده اللهم سلکنا من اوقات الدنیا
و فیستبنا یکبار بخواند بعد از ان نا اول من الذی خلق السموات
والارض یقادیع ان یخلق مثلهم علی سر بخواند علی قادر
علی ان یفعل لی و هر حاجتی که داشته باشد بخواند و سه بار
در هر بار اول من الذی تا بلی تکرر کند و در مرتبه چهارم
یا اول سوره شروج نموده یکسان تا اخر بخواند و نکست
و قرونوع ظاهر حاصل شود اگر چه این کاتب بطریق
را تموی ازین اعمال از اعمال دیگر از ترسیب کراه
فصیده برده و حزب البحر و حر زیانی و غیر از اعمال
و صاوه و هفت و شهور و حمل در بعض از اسماء الهی
الکین و دیگر از ادعایات و تعویذات نفوس بهم
از بر کان رسیده بود سبب طول شدن این
نموده

مختصر موقوف در شته طالب راهبانی قدر کافیت
و بس الحمد لله رب العالمین و هو حی و قیوم و هو
و هو النور و لا اله الا الله بالبرهان القویتم و علی الاعلی
خیر صلوات الله و ارحم الراحمین بر محمد و آل محمد
المرامیه تمام شافع الطابین شریف حضرت فاضل عبدالکریم
بر ارجح است مسمی و بعد ۱۱۵۹ در شهر بکدور مکان قریه شریف
صاحب الحمد لله علی حقه کجایه کلام محمد علی عفا الله عنه و سره عیون
در شهر بکدور علمان با بقیه است و صاحب بیک طریق انجازه
است بیک در رکعت نماز عمل انجازه کند در اول وقت نماز
بیک مرتبه بخواند در هر جمعه یکبار و در هر جمعه یکبار و در هر جمعه یکبار
ایم هر روز یکبار بخواند تا در هر روز یکبار و در هر روز یکبار
در حاجت راست بگوید و معلوم نماید و بعد از آن در هر روز یکبار
صحت کرده و معلوم نماید و مطلق فرزند و غیره هر طریق کرده
اذا عظمیاء من بلفظ قصه یک و غیره و این است که

و طریقی بیوم الحمد لله اسم الله اعظم از هر نامی که بود و با آن تسبیح کرد
اسم را در هر لحظه و در هر فکر و در هر سخن و در هر طوری و در هر حال و در هر وقت
از خود بگوید تا بدو سر رسید اینک گوشت تمام نماید و عطا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم ونعت سيد المرسلين صلوة الله عليه وعلى
 آله الطاهين واصحابه الثابطين واضح بادكم عاصم كنز الجواهر
 باللائق ونايكار نعم الدين ساكنه بوضع برزخ بر سره جویلی صلوة
 واما جمله از مورد در ۱۲۴ هجری از مراد بر سره بنابر سید الخاشع
 صاحب جهان اباد و حجاب بهریت کیان و مراد و ماب قید
 قبل برستان و کعبه حقیقت کینان محقق حق و قیاس مدقق
 مسائل و تیر امام العابدین زین العارفین بمنوار سالکین بهمار
 طالبین بر خیل محدثین سر دفتر مفسرین افضل الفضلای زمان
 افصح الفصحای دوران محی مرسم دین محمدی مبطله نار
 لمران ابد و سید نجات عرصه مستغفر مولانا مراد ناهیت
 شاه عبدالعزیز محدث دام فیضاد و برکات حاضرند نبوت حاکم
 کرده خیمه سوادت و بینی بسلامت و دینی که از سالها مرکور خاتمه

و منظور باطن بود بحجاب ممدوح گذارید و جوابا تیکه از انجاء
ارسلاندا هر یکی از ان مادی راه هدایت و تعلیم و مرشد طریق مستقیم
خدا توفیق رهبری کند که عامل جوابات مذکور شده رفا بیت رجا
و نیا و اجوت همساند عید و کرم به دل از منیات متغیر و رغب
اور شود بسیار کوهنق لا حول و لا قوة الا بالله و نفی و اثبات
نیز عید ضرب ان بر قلب بسته و مد و خواندن معوذتین صبح
و نام یازده یازده بار معین است این معنی بوقت فجر و رکعت
است و دو رکعت فرض و بوقت ظهر چهار رکعت سنت و چهار
رکعت و دو رکعت سنت و دو رکعت عصر چهار رکعت فرض و دو رکعت
سنت و دو رکعت فرض و دو رکعت سنت و بعد وقت عشا چهار رکعت فرض
و دو رکعت سنت و سه رکعت و ترسیخ و انم اگر سواي ان در هر وقت
گذرد که نام غار بعد از وقت خواندن ضرر ندارد اما کرد فرض و سنت
در یکی به این قدر آمده است اما اگر فرصت دست دهد چهار رکعت
بیت سلام بعد از زوال افتاب قبل از غار ظهر و باید کرد و نمون

(26)

است و چهار رکعت قبل از نماز عهد استنباط است

و بلین مغرب رخت صلوة الا و بان است الهم سمعت است

نشین رکعت هم آمده است و بیت رکعت هم آمده است

و قدر که میسر شود او باید بخود و نماز الشراق بعد از طلوع افتد

نیکبایس روز بر آمده و نماز حاجت از یکبایس روز بر آمده

تا قریب روان و نماز تہجد بعد از نیم شب تا صبح صادق او

باید بخود نماز الشراق دو رکعت است و چهار رکعت هم

امدا و نماز حاجت چهار رکعت و نماز تہجد از دو رکعت تا

دوازده رکعت امداب طور تراویح باید خوانند بعد از دو رکعت

سلام باید گفت و بعد از چهار رکعت تسبیح و تهلیل خوانند

در ترویج و دیگر شروع باید بخود بعد از نماز پنجگانه بر اثر خوانند

تسبیح و مناجات هر چه ارشاد شود بعد از صبح ا لاله

اللہ الحق المسبب ضد یارب درو و باید ساخت و بعد از نماز

ظفر فرصت باشد حسنا الله ونعم الوكيل پانصد بار
الفرصت نبأ الله لبث و پنج بار و بعد از آن عترت سبع فاطمه
و مشهور و معروف است باید خواند و بعد از نماز مغرب کلمه تحمید
یعنی سبحان الله و الحمد لله الح بار باید خواند و بعد از نماز
نماز و در هر صیغه ده بار صد بار متوجه رحمت مدینه منوره
و استحضار صورت مبارک جناب پیر عمر عوده باید خواند
قلیلى از مناجات مندرجه کلام الیه و احادیث رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و از مناجات تصنیفات خود عربی
یا فارسی ارشاد شود مناجات کلام الیه بعضی بزرگان
جمع نموده اند و مصدر باطلارضا واقع شده و مناجات
احادیث در کتاب حصن حصین بقیه اوقات و تلا
مقام است و فیه مناجات تصنیف نگرده است مگر والد
بزرگوار فقید دعای مونسوم با عثم تصنیف نگرده اند بزرگان
عربی آن را نقل کنان نکرده باید گرفت و در روزی یک بار
باید بخواند

باید خواند برار عفو جرایم و عاقبت بخیر برای
 عفو جرایم استغفار بسیار مناسب است و برای عاقبت
 بخیر گفتار ذکر کلمه طیب و تدریس آیتیه الکبریٰ بعد نماز
 برای محفوظ ماندن از عذاب قبر مداومت
 سوره تبارک الذی بعاد نماز عشا قبل از غنیمت و
 سوره الم سجده نهمین حکم دارد برای اینکه از غیب
 و مخبرین ابلیس و نفس خبیث محفوظ مانده شود
 گفتار کلمه طیب و لا حول و لا قوه الا بالله و نفوذ تنهی
 و مداومت تلاوت معونین بعد نماز صبح و نماز صوب
 یازده یا زده بار در سوای روزه رمضان المبارک و اگر
 کدام روزه بگذرد ماه باید در سوای روزه رمضان
 در هر روز نهم و بیست و نهم کثرت ثواب دارد
 و کثرت ثواب و نیکوکاران نیکوکار و روزه دهم محرم که روز خاندن

است بنابر بسیار سنون موجب کفارت یک است و
 سوان این روز و روزه سه روزه در ماه است بهر آن
 است که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد و اگر اول و
 آخر ماه یا اول عشره هر ماه یک روزه بگیرند نیز ادا کنند
 رسد و روزه دو شنبه و یکشنبه از مستحبات و روزه صبح
 شب برات و روزه کنش عید و روزه عشره و یکم
 سوال روزه عید و روزه هر قدر ایام میسر شود در ماه حرام
 مستحبات است و ثواب بسیار بر آن موعود
 درود و استغفار بر او وظیفه دوام هر چه ارشاد شود
 درود باین صغیر هر شب اگر ممکن باشد و اندک شب
 جمعه صد بار مودامت یا یغفر الله صل علی سیدنا محمد
 و آله و سلم و یا رب و بهترین استغفارات
 سید الاستغفار است در وقت خفتن یکبار یا ما حظه
 ساقی باید خواند سید الاستغفار در سبیل الرضا و مذکور است غلام

ان کتاب جو ہر نفیست نفل باید گرفت و وظایف
 و صلوة را موافق آنچه در ان کتاب است بجا آورد و این
 کتاب کو با خلاصہ سکوک طریقہ و فائدان ماست خصوصاً
 نواید سکوکہ از حضرت والد ماجد بسوی طالبان و مریدان
 فیضان غودہ در ان مجموع مندرج است حضرت شاہ محمد علی
 قدس اللہ سرہ کہ از اجل خلفای حضرت والد ماجد بودند
 ان کتاب را لایف غودہ اند بقدریکس جز تو اہر و مال ادب
 تلاوت و این نکتہ است ادب تلاوت طہارت
 و استقبال قبلہ حتی الامکان و حروف و جہت بی ارکض
 و متدوشہ فرو نگذاشتن و در مقام وقف وقف نکردن
 انراست ادب ظاہر و اما ادب باطن باطنہ پس متبیر
 تصور کردن کو با بحضور رب العزت تلاوت میکنم

و او تعالی در مقام ارستاد نشسته و مشغول و منتهی به تصور کردن
که این کلام در بلا و اسطر از زبان حضرت رب العزه می شنود
و فرق در مقام بین این است که در صورت اول زبان را خودش
راکب از حضرت رب العزت و در صورت دوم زبان را
رب العزت است و خودش از خود و بهمان مقام دوم است
فرموده حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه خیرا که شیخ الشیخ
در عوارف اراثین نقل کرده اند لا قراء الله لیه حتی
استموا من قائلین یعنی بخوانم آیت را و تکرار نکنم تا
آنکه به ندیم اینم از قایل این شیخ الشیخ بعد نقل دیگر
کلام در عوارف فرموده که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه
وقت بجزر شجره موسی میشدند که اقی انا الله رب العالمین
میگفت برای دفع عذاب مرکب آنچه است بخود
بمحل ارد بر اسبیل شدن سکر است الموت مدافعت
ربید الکرس

این حدیث کسوره اخلاص موجب است و برای دفع عذاب
 القبریدار است. و تبارک الملك بعد از نماز غفر
 از خفتن در حدیث آمده و همچنین خواندن سورم الدخان مروت
 جواب سوال کورید بخط و هر حضرت پرونده عثمانیت
 سوال کور موافق احادیث مرقوم میشود حاجت مهتریت
 این جواب را و در زبان باید ساخت و بار خدایک از خوشبو
 نوباننده نزد خود مایید و است جواب انیس استشهد
 اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ
 سَ صَيِّتُ بِاللَّهِ سَمَاءً وَ بِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَ مُحَمَّدًا
 نَبِيًّا وَ سُوْلًا وَ بِالْقُرْآنِ اِمَامًا وَ بِاللَّعْنَةِ اُمَّلَهُ
 وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ اِخْوَانًا وَ بِالصِّدِّیْقِ بِالْفَارُوقِ زَيْنِ
 الْقَوَّامِ وَ الْمُرْتَضَى اِمِيَّةً مَرْضُوْنَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ

حجتاً باملككن الشاهدین الحاضرن انشهدا مانا
 نشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله
 علی هذه الشهادۃ محمی وعلیها تموت وعلیها
 نبوت انشاء الله یک بار مستولی خداب
 برار کفن عنایت نور آت و الله داده خواهد شد
 اگر شجره بدست طاعت بر مرشد عبارت غریبه فارسی
 بطور مناجات نظم کرده عنایت شعوب بیمار بر مرشد
 فقیر کسب نصرت نوشتن می تواند و شجره قادر بر بلوغ
 فارسی و هم بلوغ هدوی مع مناجات منظوم است هر چه
 پسنداید نقل آن باید گرفت که شجره عنایتی در قبر
 نهاده خواهد بود و آنرا نهاده خواهد شد ترکیب آن عنایت
 که در دست بنده شجره در قیام محول برزگان است لیکن این
 دو طریق را فقها مع می کنند و میگویند که از بدن مرده خود دریم
 سبیل می کند و موجب سود ادب یا سعاد برزانی می گردد
 و طریقی دوم این است که جانب سر مرده انوارون قبر را می بگذارد

و در آن کا عذرتی را بپندار ای در رویت از جناب حضرت

(۳۲)

مرتضی علی علیه السلام تریقه با جناب مرحمت نموده

اگر در تحریر آمده باشد قلمی فرموده مرحمت نمود و الا مانع خاص

الان نوب اینده عنایت کرد و فقیر که رویت جناب

حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه مشرف شده بیعت نمود

بود ایشان بعد از تذکره حاضر نموده بودند که در زمان مابین

صحابه کرام برای وصول الی الله سه طریق مسلک و معمول

بودند و طریق از آن موقوف شده یعنی صلوة و تلاوت

قرآن و طریق سیوم ذکر است باقی است و در این طریق

بدعات بسیار راه یافته بعد از آن طریق تلاوت

و صلوة القادر بودند طریق صلوة که بطور شغل افتاده

طول تنصنی بسیار دارد این وقت بدست نشویند

مرض خود و مرض صید امکان تحریر این نیست و طبع
بر این مبتدی این است که خود را متوجه روح حق را در متع
کنند و تحبیل نمایند که گویا عوالم استوارب العالمین قرن
را میجویم ضایع نشا کرد و بخود او ستاد میخواند و برادر می
این است که حق را قاری و خود را مستمع فرزند و در دنیا
خود را نایب حق تصور کند و گوش خود را مستمع گویا حضرت
حق بر زبان من کلام میکنند و من میشنوم یعنی که در این تصور
بسیب غلبه محبت حاله نمیکند عاشق صادق را در وقت سماع
کلام محبوب یا بشا فزونی و هر حاصل فزاید گردید و کرد
مدد فرزند و والد البس و الهه گاه که بحالت مرض
الموت در یافت کنند که امید زنده کافی نیست فوله بعد
بگذرد یا در زیاد روز یا زنگه از آن فوت کند و در دنیا
پس از ازا دراک ایمنه قبل از موت در مرضی بر نظر
بحال

بجا آن بودن بهوش و حواس او باورده مریض را بهر حال
 رفاقت و نبات مریض چه تدبیر باید کرد و مریض
 را چون این حالت بهر کند که مایوسی از زنده ماندن شود و قرب
 اجل متحقق گردد و در میان او را باید که اولی غسل با آب و روغن
 ماه تبسم بوجه احسن بآب سازند و روی بقبضه چا بپاشند
 او را فرشی کنند و گردوشش از روغن احسن صاف
 و نشت نموده با بایسین کلاب و نگاه داشتن عطایا
 خوشبوی سازند بعد از آن ذکر دنیا و فکر بماندگان مخصوص
 او موقوف دارند بکار و نوحه اصل را بخورن کنند و ناکس که
 تعلق قوی دارد از زن و فرزند مواج نه نمایند و اگر خود بخورند
 از آید کنند بکند و بار مخصوص او آرند مدومست کامه استغفار
 رو بزدی او بچرخ نمایند تا بخودی خود او را یابند و بر زبان

را ندانند و راه ناکید از ننگند که کلمه بخوان یا استغفار بخوان بلکه
خود وقت بگذرد و استغفار را با و از یمن بخوانند تا او
را بیدار می شود و همچنان سهولت قبول خوف حساب
و شداید عقیقی از در نمانند بلکه وسعت رحمت الهی
بخش کربان و محمود شجاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و ذکر ارواح صالحین سما و ارض و بران طریقت نزد
او مذکور نمایند و امر زنده شدن کائنات و قیوم اعمال اند
بخش او مذکور نمایند تا جبار او بر خوف غالب نیفتد
و آنچه در آنوقت نصیحت کند بخواند و ضامن
شوند که ما این وصیت را البته بجا خواهیم آورد و ناظر او
متذکر باشد و حضور او سوره یس و سوره رعد و
سوره اخلاص و دیگر سوره و آیات قرآنی که می خواند
بیان

پیش از آنکه بکشد نماز استغفار و سوف و حرفه
 عاشوره عذایب نمودن سجای نماز استغفار پس
 با حائیه تسلیم در عید گاه سه روز متواتر بدون امید
 ندین و تحمل مثل کنند به نذر خست و شرمندگی و عید
 گاه رفته دو رکعت نماز نفل بجا آید هر بخواند بعد از آن خطبه
 بگوید و دعا و استغفار از گناهان بسیار بکند و امام را
 باید که تقلید رواد از زیر به باله و از مال به زیر و از راست
 به چپ و از چپ به راست بکند و کوشش و دعا و
 بخارد دعا میگوید در حدیث آمده است اولی است که
 از بخواند دعائیست اللهم استغفیرنا مغفیرا
 مریفا فافوا غیسرنا صابر عا جلا غیسرنا اجل اللهم
 عبادک و پیغمبتک و انبیا و رسلک
 و اهل بلدک المینت و طریق نماز سوف

اینست که امام جمعه با مردمان دو رکعت نماز نشینان
سایر نمازهای قرات پوشیده بخوانند هر قدر که طول قرات مرود
بهر است در دعا و استغفار مشغول بشوند تا که افتاب رختی
گردد و در نماز خوف حجاب نیست بر هر شخص دو رکعت
نماز نقل تنها بخواند و دعا و استغفار مشغول بشود تا که
مشتاب متجلی گردد و طریق نماز عاشره و قیسه افتاب
ملین شود و در رکعت نماز نقل بخواند در رکعت اول یونانی
ایته الکرمه یکبار و در رکعت دوم یونانی آخر سوره حشر خواند
بعد از سلام در هر قدر که خواهد بخواند و در بعضی روایات پنج
چنان نوشته شده که شش رکعت بخواند در رکعت اول سوره
السم و در رکعت دوم انا انزلنا و در سوم اذوالزلزلت و در
چهارم قل هو الله احد و در پنجم قل اعوذ برب الفلق و در شش
قل اعوذ برب الناس بعد از فراغ نماز سه سجده بنده و طاعت خود
بخواند

خود بخواند و در روز جمعه در حلال بگوید می شود و وجه حلال
در روز زیاده و در زمانه سابق نیز بخواند و می شود اول و آخر
بشرطیکه اعانت کفر و ظلم در آن نباشد و کار غیر مشروع
نباشد دوم زراعت بشرطیکه ادای حقوق عاملان بدین مشروط
نکرده شود سوم تجارت در امور مباح بشرط ادای حقوق و
عدم قطعیت در کمال و وزن و غش و غیره الی کم چهارم
صناعت و حرفت بهمان شرط و ظم ترکیب زیارت
چگونه هرگاه برای زیارت قبری از قوم مومنین مرد و اول
بشت بقبله و روی بسینه میت نماید و لوره فاتحه یکبار و اخلاص
سه بار در دوسه بار بخواند ثواب آنرا بر روح میت برسد و در
وقت در آمدن در مقبره این الفاظ بگوید اَسْأَلُكَ عَمَلِکَ
الَّذِی بَرَزَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَکُمْ اِنَّا اِنْشَاء
رَبِّکُمْ لَاحِقُونَ و اگر قبر بزرگی از اولیاء و صلحا باشد

بوی سیدان بزرگ کرده بنشیند و دست و یکدگر بچسباند
فرمود که روح قدوس رب الملائکة و الروح طوبی و کرم
انا انزلناک بارودل باور خطرات خلاص کرده مقابل سینه را
برکات بدارد و برکات روح او در دل ابنز زیارت کنند
فرمود سید و احبار و ریافت اندک اهل قبر کامل است یا ندور
صورتیکه اهل قبر کامل باشد و استمداد مراد خود چه صورت نماید
بعضی اهل قبور مسهور بکمال اند و کمال ایشان بتواتر ثابت
سده طریق استمداد از ایشان است که جانب بر قبر اول
سوره بقره انکشت بر قبر نهاده تا مغلیون بخواند بار بطرف پایین
قبر بیاید امن الرسول تا آخر سوره بخواند و بزبان بگویم ای
وند من برای کار فلان در جناب الی التجا و دعایمیکم شما
بیز مدعی و شفاعت امداد من نمایند باز روی بقبله آرد
و مطلب خود را از جناب الی بخواند و کسانیکه کمال با

معلوم نیست مشهور و متواتر شده و ریافت کمال اینها
 بهمان طریق است که بعد از فاعل و درود و ذکر مجموع مدوش
 و در مقابل سیدان مقبول بطور اکر احوال و تکمینی و توفیق
 و ریافت کند که این مقبول را اهل صریح و کمال است لیکن
 اعتماد از مشهور نیز باید کرد و حال ترکیب استخاره
 و غیره برای دریافت حالات آینده و ترکیب استخاره
 در قول حاصل مذکور و مسووم است و طریق سهل آن است که شب
 چهارشنبه و شب پنجشنبه و شب جمعه متواتر بعد از غار عشق
 و ارغنت کلام و امور و منوی سم الله الرحمن الرحیم را
 متواتر بخواند مع الم شرح مقتدره بار باب الم بر سینه و
 روی خود و دست از اند و دعا غایب و جنات الهی در فلان
 باب الی واقع گشتی است در خواب یا در لحظه تهف
 مانند یمن بنامی بعد از آن صد صد بار این در و بخواند

ختم نماید انتم عمل علی سیدنا محمد و علی ال سیدنا محمد
زید و کل معلوم و اگر نخوانند نماز استخاره که در حدیث آمده
مع استخاره بر اثر طلب سه بار بخواند و بحال قلب خود
نظر کند اگر عزم درست در آن کار باشد معلوم آید و اگر عزم
متوکرر کرده موقوف دارند دعا استخاره در مشکواه موجود است
سوا برای حل مشکلات و صعوبت دینی و دعا و الکفر
که در حدیث وارد شده است سجده طهارت و خلوت و بی
صلی قبل عدد و نیز باب محسوب است دعا و اینهاست
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ أَكْبَرُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
رَبِّ الْعَالَمِينَ الْعَظِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ
رَحْمَتِكَ وَمُجَرِّمَاتِ عَذَابِكَ وَمُغْفِرَاتِ ذُنُوبِي
وَالْإِسْلَامَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ لَا تَدْخُلُ فِي ذَنْبِ الْكَافِرَةِ
وَالْإِيمَانِ

ولایة الاله فخره والجاهه یومئذ من ضلالتهم
 ودر اعمال مشایخ قتم خواجگان نیز موجب است و لایه
 معروف و مشهور است و ختم یکدیگر پنج العجایب بالحقیرانیم
 یکم زود و دود و دبار و اول آخر و دود و دبار نیز موجب است
 خواه تنها بخورده جمعیت اسم برای حفظ آبرو و حرمت
 اسم یا عزیز یا چهل و یک یا نوزده نوزده خود میدان وقت
 صبح و برو قیام دارد و رفتن بدبار و کعبه یا جمان حکومت
 منظور باشد موجب است و اگر بهمان اسم را در انگشتی نقره که
 پنداشن نیز نقره باشد در شکل مربع کنده گنایند و در وقت
 رفتن زک در بر ماه میشود و از اهل نجوم تحقیق آن تواند شد تمام
 صاحبه بطل و خوشبو کرده با احتیاط نکند و در وقت
 در بار پس از باب حکومت رفتن منظور شد آن انگشت
 در خفیه دست راست پوشیده بروند و بهیچانی در وقتیکه
 در عدالت باشد چهره بنشیند موجب است شکل مربع

این است سوال برای فراغت رزق بواسطه در وقت

چاشت چهار رعه نماز کند

ع	ز	ی	ز
ز	ی	ز	ع
ی	ز	ع	ز
ز	ع	ز	ی

بعد از فراغ هر سجده روزه و در سجده

یکصد و چهارده مرتبه یا و هاب و اگر فرصت نباشد
 چهارده مرتبه بخواند و سوره که بعد در روز جمعه خواندن شود
 وسعت رزق است و همچنین سوره واقعه در یک شب
 دو بار خواندن بعد از غروب و بعد از غن نیز مجرب باشد
 است و بعد از نماز صبح صد بار یا معنی و اگر فرصت
 باشد یکبار و یک صد بار و سوره مزمل بعد از غن باشد
 و یکبار و اگر فرصت نباشد هفت بار و اگر از بزرگای همه است
 باشد یکبار درین باب نیز آیت بر سر رب المشرق و المغرب
 لا اله الا انت سبحانه و کبره و کبره سبحان الله و نعم الکبیر
 است پنجاه بار بعد از آن سوره را تمام کند برای ادای
 قرض و دعا و شهادت و در وقت سجده یا هر نمازی که خواهد
 خواند

مجرب است دعا اینست اللهم انی اعوذ بک
 من انهم واذین واعوذ بک من العجز والکسل
 واعوذ بک من البخل والبخلین واعوذ بک من
 غلبة الدین وقهر الرجال اللهم انفسی بحلالک
 عن حرامک واخلق فی فضلک عن سواک
 برای محفوظ بودن از جمیع افات و بلیات و کبر و
 نات و تنبوس سی و سه ایته است بعد از نماز شام
 باید خواند و اگر فرغت بنالد ایته الکرم ده بار بوقت صبح
 شصت و دو کم هزار بار باید خواند و حزب نودی و حزب البحر
 و حزب مجرب است آنچه در باب محفوظ بودن از
 جمیع افات خواندن سی و سه ایته حکم فرموده بودند کدام
 ایته هست یا مطلق است و سه از هر سیباره که یک نفه
 ان ایما کردی سه و سه ایته است چهار ایته از این سوره
 یقوت ایته الکرم ~~مطهر~~ خاندون و سه ایته آخر

سوره اینه از لفظ ما فی السموات تا آخر سوره نوح و
سمه اینه از سوره اعراف از قوله تعالی انکم
نامحسبین و دو آیه از آخر سوره بنی اسرائیل و دو
اواد عوار رحمن تا آخر و ده آیه از سوره و الصافات
تا الارب و سه آیه از سوره رحمن از یا مود الجن تا اذ
تندرون و سم آیه از آخر سوره حشر از لو انزلنا الذکر
تا آخر سوره حشر و دو آیه از سوره جن از انه تعالی جبرینا
تا انظروا براتر بحکم و اینکه همواره حکام زمان
مهربان و دقیق باشند و نوعی این را نشانند و قیام
نزد ایشان بروند یا کجماں کل شیء و راجعه الیه
بمقتده تا بر خوانده بر روی ایشان دم کند و در عینه خود مضموم
نماید حکام شده یا مقلب القلوب یا یجیر و صد یا بخوانند
و دعا کند که حق تعالی دل او را مستحضر سازد و سالتو عجمی
که مرقوم شده در باب مفید است شخص در پیش
بند

بنده را گفته بود که نعیم از جمله نوزده نام الهی است و عددون
 نیکه و بهفتاد و نام شایم نعیم است اگر شما این اسم را می
 یانعم یکصد و هفتاد بار بعد از نماز پنجگانه بخواند برای حصول
 مقاصد دینی و دنیوی مفید خواهد بود و چنانچه مطابق آن عمل
 می آید بیکصد و هفتاد و نام میگویند که اسم مذکور از جمله نوزده
 نام الهی است بربر یعنی باطربنده اشتباه پیدا کردید در تصویر
 بعضی می بردارند که نعیم از جمله نوزده نام است بانه و خواندن
 اسم مذکور موافق موعظه صدر عقید است یا نه هر چه خواهد بود
 و این موعظه ای دارد و همچنین معجز از نعیم از نود و نه نام
 الهی است و در غرر السما و الهی توصیفی معده و اگر اطلاع
 ان بر خواتین سحانه مجاز لطیف توصیف نه بطریق
 تمهید کرده شود کنایه بش در دو یکصد و هفتاد و نام
 یعنی باید آورد و هرگز ترک ننماید کرد و این اسم را اسم توصیفی

باید دانست مثل با محبوب به صفت با آن خود و علی
 نه انقیاس است که اکثر در خواب حالات عجیب و غریب و کالام
 اتفاق دیدن آن کلمات که بوی و خیال هم رسیده دیده می شود آن
 موجب که در آنها میگرد در زیر باب هر چه ارشاد می شود مجرب
 و برای دفع که ورت خواب وقت نوم معوذتین و اذکار
 یکبار خوانده بر سینه در وی خود دم باید نهد و اکثر از این هم دفع
 نمود این اسم را سه صد و پنجاه بار خوانده بر اعلی بدن خود دم
 باید نهد بعد از آن در وقت خواب این دعا بخواند یا شمه
 اللَّهُمَّ وَصَفْتُ جَنِّي وَبَابَ أَرْفَعُهُ انْشَاءً اللَّهُ
 اللَّهُمَّ حَفِظْنِي فِي نَوْمِي وَنَبِيْنِي بِمَا حَفِظْتَهُ عَبْدًا لَكَ فِي رَيْبِ
 اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَهَمِّهِ وَنَفْسِهِ
 اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ بَهْرَاتِ الشَّاطِلِيْنَ وَاِنْ يَخْطُرُنِ
 وَاَسْمِ اِنْ هِيَ يَاسْكِيْنُ كَيْفَ تَكُنْ تَرْسِبُ سِرْدُنِ هَرِ النُّوعِ
 ایما کرده بعمل آرد و وقتیکه اراده سفر سارک و به تعذر و
 نود

نور و در کعبه نماز پنجگانه را بجا آورده و بعد از آن بسم الله
 الرحمن الرحیم می گوید و علی مرتضیٰ فاطمته و الحسن و الهیثم
 بن النکاح و خیر المومنین اللهم صل علی
 علی السجده و اطوّلی السجده و کن لی صاحباً فی
 السجده و لیقة فی الابرار اللهم اعل من من و عننا
 السجده و کما یتر منقلب و سوء المنظر فی المال و العیال
 و الدار اللهم من و جنبنی فی السجده بذر البیرو و التقوی
 من العیال ما شئت من بعد ان انت شهاد
 است رست را کرد و سر خود کرد اگر دمال و متاع و جانوران در
 تعان خود بگرداند و بگوید بسم الله کل الکل الله کل کلنا
 حیضاً و میگوید بسم الله فقل من ماز و خلعت من
 حزن الله و فی کتف الله و فی حیایه الله لا اعتر
 و اجل و انکر و میگوید آخاف و اخذ من الی بستر
 و بایزبان و کوشش و میگوید ک نیده مارا بد خدا بفرماید

کند روز ان و راه زمان و حیران و ایمان و انشراح
 شایق از در نه کمان و کزنده کمان و چرندکان و پیر یکان با
 لطف مالت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العلیم و صلی
 الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین بعد از خواندن
 سه بار این جوارح سنگ زنند و روانه شوند و بر سر
 دست راست خود اول بپندوب الله بگویند و چنانکه
 خط باشد اسم یا صلیط دو کم هزار بار خوانده هر جان و مال و
 رفقاء خود دید و سوره لایلاف بی غیبه طهارت و صل
 و استقبال قبله اکثر اوقات بخوانده باشد بر او دفع
 شر اعدا و دینوی وقت و بی وقت و قدر طهارت و
 نبرد و شرایط دیگر مدد و مست این دعا بحسب است و
 وقت خواندن این دعا صورت اعراض در خیال آورده
 این دعا را مانند سنگ بر سینه آنها بزنند بسیار عمر
 الله انما جعلناک فی خورهم و تعویذ است من رزقهم
 و خواندن

ناری و صفت اعدا
 دینوی
 این دعا را در روز و شب و هر وقت که
 بخواند و در خیال آورده

و خاندان سونیه و فیلسوفان و دفع اعدای مجرب و
حقیقت جسد و زایش یافت و نجات چیست در ساد و نادر
بلا حقیقت و سبب بزرگی خاندان شخصیت است بشیطان
ابا قریب باشد تا بهفت پشت مثلا شخص از اولاد ملوک یا از
اولاد امرا و کبار یا از اولاد شیخ عمده یا از اولاد عالمی مشهور
بوده یا از حقیقت سبب بزرگی خاندان شخص است
که در ابا بعیده باشد مثل حسین بودن و حسین بودن و یاشی
بودن و علوی بودن و قرشی بودن و ابراهیمی بودن و علمی
باشد تقیاس بعضی اشخاص میباشند که هر دو امر شود و دانند
مثلا از اولاد حضرت عوثر الا غظم که هم سیدان و هم شرف
اولاد این قبیله بزرگ دارند و بعضی حرب دارند و نسب
دارند مثل تیموریه راج بوتان و اولاد اما اعظم علیه السلام
و بعضی از سبب منقلح حرب ندارند مثل قدما یان
حاجان و سادات پاره و سرافت و نجابت در عرف

عام آئند در مقام بزرگی نسبت به عمل یار و نمک شد
سوال و جواب رساله حضرت مولانا معفور و ریحوم
مولانا عبد العزیز قدس سرار به خارج حجاز و هم رساله الدوله
سوره ۱۲۵ بحر الخط خاتم النبیین دار و امید شفاعت
ز محمد کاسم الحمد لله علی ختمه

(42)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله واصحابه الطيبين
بعد ای مکتب باصفادای طالب راه خدا کادشش از وقتیکه مجاہد
فی سبیل الله وغازیان لمضاهاة السیرة ولایف خود را تقدیر کرده
با کافور بند قتال و شهادت کردند و ترویج دینی شایسته و اجر ای احکام
در رعایت اخرا و مسودند جزیره فرقه ناجیه اهل سعادت و جماعت
در سلاطین و اعداء و از علی و فقرا و دیگر از غلام مسلمانان هیچ یک
از فرقه باطله نبود و نه با مذهب امام قدوة الانام الی ضیغه علم
بودند و مدتها بر همین طریق ماندند و قطعا میان ایشان اختلاف
راه ندانست پس از انقضای حکم از عهد و فرقه شیعه در ملک هندستان
پیدا شد بعد از فتنه این مذهب به صورت استقرار یافت گفتگوی
شیعه و سنی فیما بین بر دو طریق می ماند اکنون از چند سال دیگر
نیز باینکه اهل سنت و جماعت است با هم اختلاف و رفع شد
و بعضی از ایشان طریق محمد بن خلف ملک قداما مقدره ای می

مودند اختیار کردند و در حق فقه برآمدند و شهادت نمودند
 بلکه در حق اهل کمال از فرق صوفیه با صفایان طبعی و تشیع طایفه
 کردند و مدار حقیقت بر طریق خود داشتند و خلدی فی را بجزیت نمود
 نمودند که رفتند و برخی از ایشان گروهی شدند که نشاندند و فقه
 در مسایل فقهیه آغاز کردند و در فتاوی و روایات غیر معتبر بر عمل
 نمودند و بر بعضی طریقه خود قرار دادند و بنده از ایشان فرق
 پیدا شدند که اظهار اسرار الهی و بیان مسرود و رست وجود
 علمیه آغاز کردند و مدار دینی و السلام موقوف بر اظهار اینها
 و در آئین مسایل حقایق و معانی داشتند و خلق خدا را بسوی
 الهی فرمودند و یون از این طریق خاص از اجتناب و دور
 پیدا کردند و آیات و احادیث را موافق طریقه خاص خود تفسیر
 کردند که تقویت و ترویج داده بر طریق خود روش و تفسیر از زبان اهل
 کمال کردند و مدار دینی بر طریق خاص خود منحصراً کرده نگاه داشتند و بر مائیدون
 اختلاف در دین محمدی افتاد و برای علوم راهی از اینها نیست
 که پیش آمد و از فرائض و از این استنباط کردند و اینها که بر
 سلف صالحین قاج مانند از صحبت اینها اجتناب کرده اند و از
 فرزند آفتون ای طایفه راه حق و سبب برای طریقه رسول
 بر تو گذارم و واجب است که با یقین کلف صاحبان که خود را الهی
 کردند بر روش ایشان ۲

از دست بگذری و خود را بخیرا سپاری و آنچه را این همه در
کلم بطریق اختصار می نویسد بپوشش بپوشش یعنی در عقل سنو که
یعنی طایفه بزرگان دینی و سلف صالحان به دروالم ولی التوفیق
بدانکه ای عزیز اول چیزی که بنده به از این مسلمانان اورد
بخیرا و رسولی اوست صلی الله علیه و آله و سلم که بپوشش از این
او از سوره آخرت خبر داده است بهم را ایمان آوردن و حق در است و حق
کردن است و از زوال ایمان بر خطه و لمح ترسیدن و بی باقی آن
بودن و اطاعت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان آوردن و از این
شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و اعتقاد بپوشش و طایفه
که اهل سنت و جماعت اند اختیار کردن و عقاید ایشان است
ما بعد از توفیق صلی الله علیه و آله و سلم و رضوان الله علیه و آله و سلم
کون و لب بپوشش و جزا و نكشون و باسببیت بنوی محبت کردن و این
را ایمان بپوشش و با علما از دینی که قضا و محبتی اند ادب نگاهان
و با علما و صوفیه که تحقیق اند دوستی کردن و جانب داری به یکسری دیگر
بطریق امانت قدما را تسبیحی لازم آید نکردن و که از اهل اسلام
مهر بر نگفازد و لعنت بر سر نه نکردن و مومن اگر چه عاصی باشد
مدفوق النار ندانند و مقلد محمدان دینی محمدی بودند و تفسیر
بدست و حق و احوال سلف صالحین عمل کردن و زبان طعن
اعتراف بر علما را محبت برین و اولیا محققان در سر نکردن که این

اکابر دینی و معتزلی سرع متاخر اند و اصحاب از صحیحین
ندارد که معتزلیان و صفویه این خصوصاً فی ضلالتی زمانه از وجوہات
السلام دانستن که جمیع طریق اہل اسلام است و پس و دیگر با یکدیگر را
که در نزد انبیا علیہ السلام و اصحاب حدیث و فقہاء و صوفیہ و طائیفہ اہل
حدیث بعد از اعتقاد بکتاب افراتیمام بظاهر حدیث و فقہاء و صوفیہ
انوار اہل علم و علم و سلم گرفته اند و پسندین و نقل کردن حدیث و
و نوشتن آن و تمیز کردن میان صحیح و سقیم و فرق کردن میان احاد و
و متواتر و موافق کردن این احادیث را با کتاب ربیع کتب دین اند
اما طائفہ فقہاء بعد از استیفاء علم حدیث خصوصاً صحتی و فضیلتی دیگر حاصل
کرده اند بفہم و استنباط در شغل و یر یافتن حقایق حدیث بر فانی
نظر در ترتیب الکلام و حدود دین و تمیز کردن میان این ناسخ
و منسوخ و مطلق و مقید و مجمل و مفسر و خاص و عام و محکم و متشابه
پس این حکام دین و اعلام سرع متاخر اند کہ اچند بار این ان یکی
از اصول سرع است و اما طائفہ صوفیہ معتزلی اند تا آن ہر دو طائفہ
معتقدات و قبول علم ایشان و محالفت ندارند در ممالک و رسوم
طبیعی باشند انہا در از اتباع ہوا و مزاج و باقتدار اصحاب و در

[illegible]

مصلحت نوکردن این برشته ملک کام به برافزادی
فراده و بعد السلام چون از اصل امیراه الکاهندی بایستد
ای عزیز طالب راه خدا طریقه خود موافق شرح کم جامع بینی
الان بعد و الطریقۀ کثیرنگاریداری و زیاده و بجا خافض نیازی
و اوقات غیر خود را مهمل نگذاری و غیر خود از خفت بیاد بینی
و هر وقت ترک نایاب داری و از هر آفرینش و برتر است و برتر است
او امیر و ارشاد و از همه نیکان برتر است و قوی بر شکار و روزگاری
و قوی را و از خود کفنی و همیشه ترسانی و لرزان باشی و در طاعت
او بترشی و بغیر او انتقادات کنی و کلمات جیب و صلی علی السلام
بکمال دل بدوشی و از عظم و تقاریر و امانت نه بینی و محبت
با جدای نمی کنی و بدانی که محبت در متابعت محبوب است
صلی علی السلام و ادب نگاریداری و مکارم کتب از تفسیر و درایت
و فقه و اخبار صالحین نوکردن نشوی و برای کفیل علم و عمل کمر
بهمت و در پی بسته در محبت عالم کفیل پیش و از عالم
عمل و شغلب بر دخیل و ضرر فایده ای و در پیش و در نصیحت
ملوک و اعیان اصرار کنی و قوت از از خود مسمدانی ستاری

شعری اگر چه از ماضی باشد و با سکاکنان خوشخواری و در
پیشانی باشد و از تکی و تحب و زیاده و زیاده و بقوا
و ملک و اموسان زنده گانی و زیاده و زیاده و زیاده
گوش و تحب و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
از گشت و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
نکند و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
باشد و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
نفس و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
ما بر حب و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
فکر و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
از خشن و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
در قیامت و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده

و خوارج بر پیکر کن و ذکر صحابه کرام و اولیاء ذوالاثر در نزد
ایشان نکن و تعلیم کار خیر و نفع مسلمانان نکن و شرط اول
اول عامل ان امور باشد پس بدینان تعلیم دهی و خود اگر کسی نتوانی
که او عالم با عمل باشد زیرا که گویند بی کمند عاقبت در خطاست و
سر موش برادر مسلمان و سه کردن در قضا و خراج ایشان از بهترین
اعمال شماری و دینی بدینان دهی و مال کسی ببا حق بخوری و از
جمع کبابه اعترا از ورزی و بر صحابه مصر بنان و اعمال خیر و شریف
که جز خداست ندانند از همه اعمال خیر بهتر شانس و از صحبت
انسان داماد دور باش زیرا که خوف دشمنی و زوال عقل است
و از حب جاه و حب مدح خود دور باش و اشتغال بعبود
نفس خود از اشتغال بعبود خلق افضل شمراری و از سخن خیر و از
بدکاری و افسه دور باش و تا توانی از لغزشها پاک بپوش کن
چون که لغو کردن روزگار را از دست ببرد و بیرون مانده
در روز زیاده نفع پاک داشتن و اعضا و خوارج را از معاصی باز
داشتن هرگز دست دهد او جیند و خست و هرگز امر و

در صراط شریعت پیروی است و خدا را از صراط صقیفه نهی (ما)
سلامت رود و هر کس را در سیر لغو شرافت ادبی ششم
انجا نیز لغویش خواهد بود و تا تواند قدم بر سر ثابت بوقایم دارد
تا بر خود داری صورت و معنی بیند روزگار عمر در فسق و فجور
گذشت هر مدت عمر در کوفت غار اسیدیده حضرت حق
میرشد و دیگر روز روزه که از صوم توان گفت است و از
بامثال مسلمان خالص و قوام روز در موصیبت که از این
و دیگر خراب اسلام آوردن فسق است و خجسته کار را در راه
پیش از حرام گارسه و کوزه ما می خندد روزگار سیکر عمر بر طاعت
بر غایت بر روزه ما حق سخاوت و قیام ما را و دوستان ما را بلکه جمیع
مسلمانان را بر جاده شریعت محمدی و دینی اقدس و محبت و
اطاعت قول و قیامت حبیب خود محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم و بدو بی نهایت کرام و اہلبیت عظام و علمای دینی و اولیای محققین
بایست قدم در ساجد و چشمت در زمره دینی و کیش ایشان محسوس
راند و از صحبت علمای عمل و صوفیان جاہل و اخلاص کاملین

بودنشان ایلدین و ملا و ره و زناد و قه بیدین و جمیع
اہل الہواء و الفنون فی زمانہ کہ از ایشان جز حضرت
ہیچ نفع در دین نیست مصیون و محفوظ و از رو ایمان یارب
العالمین بحکمہ اللہ و اہل الطیبین و اہل الطاہرین و صلی اللہ علیہ
عندہ و علیٰ آلہ و صحبہ وسلم ہر نیکو کار و نیکو عملی را

بسم الله الرحمن الرحيم
 حمد و سپاس بقیاس مرعانی است که تمام مخلوقات
 و جمیع ملکوت را بمقتضای استعدادات آن از کتب عدم
 شریف ظهور آورده و از این بشر را شرف مخلوقات ظاهر
 ملکوتات کرده اند و بجلالت و تقدیر متناهی ادم سرافرازی بخشید
 و میان این گروه با کوه انبیا را مملکت الهی و ملک علیم
 اجمعین بدیاسر قافره بنوشت و رسالت او را بسته برای هدایت
 و ارشاد خلائق برگزیده و از جمله انبیا صیغه خود را محمد مصطفی
 علیه السلام خطاب خاتمیت که مالکان محمد با الهی
 را جلال و کبر رسول الهی و خاتم النبیین مرف کرده اند و امانت
 او را ضمیر الهی فرموده از این علمای محققین و اولیای کاملین را
 علیه السلام اجمعین امین برای رضای خلائق افزوده تا براه راست
 توفیق در این راه الهی و المسقیم عمارت از انست هدایت کنند

و از راه ضلالت و یکی که غیر مخلص علیهم و الله العالیون است
از ازلت باز دارند و علامت از نزول قرآن که تحصیل سیرت و سبقت
بفهم ایشان در آنند و از ارسال رسل که در حق طریق و سبقت
بایشان آید و از قلم این کاتب الحروف در راه بیمه و علیهم السلام
معالم و عنایت کلمه تنبیه از کلمات تحقیق به افراد و تفصیل که در آن است
و مجدداً در آن و ابلاغ برای عالم عریزان و دوستان در سطح
بیان نموده و این را از کلمات تحقیق و رسوم و سبقت و ابلاغ
التوفیق و بیدار از منتهی تحقیق به افراد که توفیق و سبقت
کادسیه قدیم و توفیق و سبقت که در آن است
بفضای هستی آورده و با انواع نعمت و سبقت و توفیق
یکی از آن نعمت و سبقت است بی بدل که در آن است
افزوده و از بنی آدم که از آن است و سبقت و توفیق
و دیگر از درندگان و دوکان افزیدی که از آن است و سبقت و توفیق

باید که شکر این نعمت بجا آرد و دیار این تنهای نعمت است
 که مثل آن ناپیدا و بدل آن معدوم و آن نعمت است که ترا
 در دین اسلام آفریده که آن نیکو خلق است اگر در امر
 خالص بودی و یا در گروه مشرکان داخل گزیدی که اجابت و
 طاعت بودی که گفته چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و دیگر از
 نعمتهای عظیم و از عطایات کبری نعمت است که آن نعمت
 بجا آوردن خلی و دشوار و ادائی شکر آن نهایت مشکل کار است
 در امت خیر الامم آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سید المرسلین
 و خاتم النبیین است داخل کرده و شرف خطاب گنیم خیر آمده
 افرجهت للناس گردانیده اگر در امت حضرت عیسی
 و موسی و یا دیگری از انبیاء علیهم السلام آفریدی و یا در
 نزدی که اختیاری بودی که حلف مرضی او فرمای یا حرف
 بیون و چرا و چنینی و چنان بر زبان او روی اکنون
 بر تو واجب و لازم آمد که شکر از این نعمت خط

و علقه کبری بیاورد و شکر می بخشد بحال اری و میفکند
خود را کفنی و دیگر از بخاه خود کوشش کنوا چشم بینا و دل
دانا بخندند تا کلام ویرا و احادیث عجیب و اورا اصلی الوعیم
صلی الله علیه وسلم بشنوی و به بینی و بفهم اری و بدان حکمت
و معانی آنها بدانی و بدان غور کنی که مقصود وی سبحانه و تعالی از این
ایصال رسل و انزال کتب چیست پس این معنی از رسل و کتب
بدانی و یقینی در دل خود کامل کنی که این معنی برای رفع هوائی
نفسه و خواهش شیطان است که ترا از راه راست که هدایت
از صراط مستقیم است باز میگرداند و پس پس رفع این
هوائی نفسانه که دشمن با طبع است و دفع این خود را بهر شیطان
رجیم که عدو ظاهر است معوق بر احکام اتیان او و کلام غریبه
و متابعت شریعت معطوف بر این فقط پس معلوم شود که
قدر که میده در سطح استقامت و تمکین بعد از رفع حاجت
تربیت از هوائی آن اماره با تصور و از قوا شیر آن رطوبت
بدیده

بعضی معتقدند از برای انکساج صبر سالی نرسیده (۴۹)
و گمان می کنند که با بر نفس پدید و مستی قان بصیرت از امتیاز
او اعمرو و نواهی سر صحبت بنوی و متابعت نیست مظهر
و ضریبی آنها و نجات از شر مطایران آن حیدر علی دهم
لذت و طریقت که ریاضات و مجاهدات سوانی است
انحضرت صلی الله علیه و سلم باید بر آن موقوف است پس
واجب آمد بر طالب حلق که هر چه بلباس سر صحبت و بر
طریقت اراسته ریاضات و مجاهدات مانع از آثاره ^{نیاید}
و کلام سخن و دانش از آن نیست سینه اختیار کند که غیر او سخا
بناظر مظهر نکند و حذر آشیاء و اوساخ در دست با ذکر
اشغال و مراقبه و مجاهدت شود که بسبب آن محبت آن
دینا بکل از دل و از اموش باشد از ما سوی الله دست
شد و در کوه قناعت و ریاضت بیاد او سخا با
حق و خالق مشغول شود و از دست موهومی در گذشت
و در عین رزق و تنگدستی انداخته از آتش محبت الهی

کیرد و راه بحث و جدال و طریق برده و ابطال در مقدمه
تحقیقات مسایل و تفسیر و تفویض و وحدت بر منوط است و در
دور طاعات و عبادات از اعتدالات و عقاید خود دور و از زبان
را از طمع و تشنگی بزرگان سلف بر بندد و می کند که بجز او سجد
انکار و نیت نماید و از آن ایضا که ماکشوف شود و از مرتبه کاملاً ایضا حاصل
شود حمایت است به آنکه با دید و نیست است و در دست
وجود از سنگلتری مسایل صوفیه است و گفت این مسئله در
خفایت او همان بحال است لهذا اکثری را از این مباحث الباقی
این مسئله می رسیده با انکار فراموشند و اکثری را که بهره از این برده
هم داشتند و در کتب خود بطریق اجمال ذکر کرده اند و کتب و کتب
این مسئله قابل و در دست شهر دارند و بعضی تطبیق بین
المدح بین کرده طریق توسط اختیار کردند و در بعضی کتب قابل
این مسئله و حق دانسته بر سبیل تفصیل در کتب خود بیان
کرده اند اکثری را تقریر این مسئله و طویل و اختصار و قابل
را بهیچ کان نسبت بلفظ کردند عیا و با آنکه هرگز بر خود را بیان
حلول و اتحاد باشد و این طایفه عاقله حلول و اتحاد را کفر می نامند
چه حلول فراموشی چیزی در چیز و اتحاد واحد است و در چیزیست
و اولیای

(50)

و او سخاوت منزه است از آنکه در مجزیه در راه با باغی جزو محاسن باشد بلکه آنکه
را با جلال و جلال و جلال و جلال در آن حالت در آن اشیا جز او سخاوت را نمی بینند
و هیچ اشیا را نمی بینند و این نیز مانند و این حالت را آنکه قابل نیست که
سخاوت و جود و بیکیونید و آنرا که خلاف واقع بدانند نشود که گویند
و آنکه بدانند که منزه است صفتی که قابل برودت و جود و این صفت
المنزه و تشبیه است به صفت منزه بودیم که قابل از حد و تشبیه
بحد و تشبیه است به صفت منزه بودیم که قابل از حد و تشبیه
و منزه است به صفت منزه بودیم که قابل از حد و تشبیه
و او سخاوت منزه است از تشبیه و تشبیه است
و در عین تشبیه است با تشبیه و تشبیه است
و در عین تشبیه است با تشبیه و تشبیه است
این است طریق صوفیه صافیه قدس است از راه هم و ویم بدانند که
بر حقیقت و حقیقت با هم یک چیز است و بعد از آنست که هر که خلاف این
و اند و تفرقه ما جاهل است که ما قال الحق فی الاحیاء ان قال ان الحق
نجلون ان العیة و الباطن بخلاف الظاهر و هو الی الکوارف من

الایمان بیان ذکر حق تعالی و تعریف معرفت و ایمان و نظام الدین
خداوندش قدس سره و در هر دو باب که در تعریف و حقیقت بیان
مستوفی در معنی و در تعریف معنی است این بیان تکلیف است از
در معنی تعریف است و به تکلیف معنی را از اول بعد از اول تعریف
است و بیان در بیان که بی تکلیف معنی در اول نیاید و در معنی
عقل که در حقیقت است معلوم شد که مقصود از تعریف و در تعریف
حقیقت بوده است و به بیان اصل اندک است و به تعریف
و سطحی از تعریف و به بیانش را حقیقت گفته اند آنها که از هر جدا
می سازند از حقیقت خبر ندارند پس برین بنده که غالب حق است
واجب و لازم آید که متابعت اخفرت صلی الله علیه و سلم بر خود لازم
شود و قول و فعل او عمل و اعتقاد اظهار و باطنی که از بیجا معلوم
که کمال متابعت موضوع بود و جبر است اولی متابعت ظاهری
اخفرت که از از تعریف گویند و دوم متابعت باطنی الشریکه که از
طریقت نامند و ازین هر دو معنوی و اصل می شود و از حقیقت
معنی کنند و پس مقامات صوفیه است و پس گفتند بدینکه متابعت
ظاهر و اخفرت که از تعریف است بر چند انقیاد است از انقیاد متابعت
در افعال است که جمیع افعال خود را متابعت افعال حضرت گویند و

در بیان

(51)

دیگر متابعت در اقوال است که جمیع افکار خود را مستقیماً به افکار حضرت
و افعال به عمل ایشان خود را از نذب و غیبت و عجز و حقود دارد
و همیشه نزد او سمار و بهاد باشد و امر معروف و نهی منکر و نذر است
فلام مجید و بیان احادیث اخلاصت میگوید باشد. نیز متابعت در
سلسل است که قناعت کند و آنچه میسر آید و از آنچه میسر نیست
را کفایت و در طعام خود قناعت کند و هر چه از طعام برسد بر آن قناعت
نماید و در لباس نیز قناعت و در متابعت و در هر کاری که بقدر حاجت
قناعت کند و در حدیث آمده هر که خدا کند پیش از قدر حاجت
تکلیف داده شود و در قیامت تاوی را بگیرد و دیگر متابعت در رفتار
و آن رفتن بسوی مسجد برای نماز پنج وقت و جمعه و عبادت و غیر
و اتباع امور اخلاصت و عفت و در امور دنیا و آخرت عالم
با اهل باطن و قیامت که او را در هر امر و عفت و عبادت و غیر
چیز و در امور از صحبت و آن دایم و دنیا و ملک و غیر
دارد و وقت عمل بنا که بسیار میزبانند که اتباع اخلاصت در آن
واجب و از آن جهت است اما متابعت باطن اخلاصت و عفت

در امور متابعت

چهارده و آنست که باقی از متابعت اخلاصت

بسم الله الرحمن الرحيم
است انست که باطن خود را از خرابات فارسی و عفا
باطنش بکرت کفر و فحش و فسق و فجور و ریا و پندار
و کذب و غیبت و بدعت و ظلم و ستم و جاه و جاه و جاه
و امثال آن پاک گرداند و از نور سبع اخلاق حمیده و عبادت
حق تعالی و خالص و قوی و صدق و صبر و سحر و قوت
و رجا و یقین و نیت و رضا و تسلیم و یاد موت و قیامت
و محاسب و کتاب و حرام و حلال و امثال این منور گرداند و در
راه حق و حقیقت او تعالی شانه و در بر لایق و ملائکه و مقرب
و تفکر و تامل و در رتبه این دل قابل انوار تجلیات
حق تعالی گردد و بگوید که در انواع طاعات و اضاف عبادات و در عبادت
و محاسن شریف بشود و چون نفس کابلی و مستح کنه او را از طاعت
توبه که ای نفس اگر اهل توبه بودی در این عالم فانی که جای ظلمت
حجاب است بآن عالم بقا که جا نیست بهر جز حیرت و آرزو
نبری اکنون که درم است که بیاور و سحانه غافل نبات و پس از این
ساکت بدین صفات موصوف شود و خود را بظاہر و باطن مشاهده
افضرت صلاه علیکم کرد و باید که قصد و بطرف نبات و استقامت
بگیرد

۵۲
 در حکم بر اینست که از علمای اخلاقی و از علمای
 حکمت یزدی و عمل اخلاقی و علمای اخلاقی و علمای
 کوفت در ثبات و استقامت آن کوشیدند و در این امر
 ندای طالبان برین برین و برین خوانی ثبات و استقامت
 باید که در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 باید که خود را در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 استوار و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 و در اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 رسید و بهین تقاضاست که از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 حقیقت حقیقتا و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک
 است و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 صوفیه صوفیه و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک

[illegible]

[illegible]

که از کلام صوفیه متقدیمین که از علماء محققین بودند حاصل کرده
اول و انسب باشد از مکارشم ارباب مجاهده این زمان
بزرگم برقرار است که برای کشف ریاضت و مجاهده شرط است
کسب ریاضت و مجاهده قدمدارگان طایفه مجاهدین
این وقت هم میفرزند مجاهده و ریاضت هر دو حاصل اند
کسب بر مکارشقات ایشان چندان اعتمادی نیست تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران برز شکو و سباسب مرا خدایا که مصباح القلوب
 العارفين را بتجلیات ذات منور ساخت و بقای
 وجود عاشقین را با آثار الصفات پر جوت و توانا کن
 ستمایش بقیام مرا خدایا که نهال بشر را از خاکدان
 عدم بچلندی گشت کنز مخفیا فاجبت ان اعرف
 فخلق الخلق در دوستان وجود حسن اگر اگر در انجید
 کالبد فایک را بخلق الان سوزی دارا سوره محاب
 و اختیاری روحی بنم بخلق فیه من روحی بر ممدود
 خلق را درم علی صور سوره برش کرده بر سریر خلافت

انی جا علی فی الارض خلیفه نبی اند و تاج مرا
قلنا لعلنا بکنه اسجد و الا هم بر سرش نهاده و خطاب
علم ادم الاسماء کلها جوزند

جهان میان معلوات طبیات بر سرند از ری لولا که
لا خلقت الا فداک که استشمام روح رحمت

للعالمین شمام بر سر و کان مرا حل مقصود و همان
تازه و فرحت بی اندره محسوس و عالم عالم و روح و ناموس

بر صدر زین چار بالین بومار رسد ناک الا رحمته للعالمین
که تسبیح نبی شیخ المیزبش کام افسر و کان مندر

مطلوب نه ذایق غریب و جانشین به نظیر حیاتیه را به
امایه از نیزه فقره فقره طریق توبه دادن و

حالات لطایف ستم مقامات که فوقی لطایف است
طریق حضرت لغت بنده عالمیه که ساکن او رسته راه پیش

می آیند و نیزه رستارت و اصطلاحات که حضرت صوفیه
حافظه قدس السرازمی را سر کرده اند بهر استفاده

می آید

و یاد داشت طالب ایند بوس کرد بر او بر حق و روح محمد
و کر در طریقی توبه دادن و تعلیم فکر در نمودن و طور سکوت
و تخم وحدت و در قلب طالب کائنات بنده طاعتی خدای
عز و جلال علیه السلام است که می فرید شدن و عیب
کردن و داخل شدن در سلسله بر کز فکر حقیقه تعلیم میکنند و چون
با سوال طریق می نمایند و چون فرید کنند و توبه و سپردن
ان اینست که اول اخلاص است در حکم و صدور کامل مقصود
و بعد و دو فعل از خانه و بعد و توفیق از او و بعد مقابل
خود و طریقی است بنوی علیه السلام می نشاند و روان
زبان صفت ترجمان و لسان بزرگ است بنیان خود عمده اند
میکردند که بکدام طرف مشایخ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
میل و خواست میداری بگو بر گرا از طریقی حضرات
قادر و تقصید و حقیقه اختیار میکرد بر ارواح
طیاب حضرات ان طریقه فایده میخوانند و استاد میشوند
ای از ان دست برداشت طالب می نمایند و از هر چه

بهدایت آن آیدین بیایم و تو بگو که تا آخر اعظمیایم
می ساختند و توبه پیدا دند و معنی این را می بیند آن باشد هر
اینکه اندام بیعت کرده با تو خیر اند نیست که بیعت
با خدا است و دوست خداست بالا دوست این
سپهر که عهد نکند هم خیر اند نیست که می شکند بقر
نفس خود و هر که نام کند این بران با خدا عهد کرده است
خواهد داد مرز بزرگ و میفرمودند که بگو استغفر الله
منا من کل ذنب و اتوب الیه و او نیز
میگفت تا سه کرة و معنی این کلمات را تلقین
میگردند و نیز میفرمودند که بگو استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و او نیز میگفت
و معنی نیز تلقین میکردند و نیز میفرمودند که بگو ای
کرده ایم در عمر خود گناهی و شرکی خفی و جلی در نیسته
و نادانسته و خاموش و پنهان و بیکره خراسته تا خواهی بود
عقد و عطار از دین در گذشت و توبه صبح کردم و دند
کردند

(50)

کرده بای خود شمار و منفصل نموده و نام گرفته و عزم بر
کردن کرده آیند قفاقی عمر توفیق الله بواسطه معرفت نگاه باز
چیکر شوم و او نیز میگفت و نیز میفرمودند که بگو ای از
سر و ایمان او رویم درو جانب تو کرم او نیز میگفت و نیز
میفرمودند که بگو انشبه ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و انشبه ان محمد عبده و رسوله و او نیز میگفت و نیز میفرمودند
که بگو امننت بالله ملائکته تا فر او نیز میگفت و نیز میفرمودند
که بگو امننت بالله کما هو باسمائیکه و صفاته و جعلت جمیع
احکامه و او نیز میگفت و معنی نیز مفهوم و فخرش این
او میکردند و بعد میفرمودند که بگو بیعت کردم پیوسته رسول
الله بواسطه حضرت طریقه طریقه علمیه تا در سه نام مبارک ضابط
حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث احمدی پیر شکیب
سید علی الدیر ابو محمد عبد القادر جیلانی رضى الله عنه و همچنین در
سلسله حضرات نقش بند به نام حضرات خواجہ بہاؤ الدین نقشبند
رضی الله عنه و در سلسله شصتہ نام حضرت خواجہ معین الدین
چشتی رضوان الله تعالی علیہم اجمعین مکتوفند و میفرمودند که

که بقای این صفت کرم و در بریدیم این صفت است و بعد از علیان بر
اینکه ایسان حق السلام که عبارت است از غیور و حکیم و از صمیم
و صفا و حج و رکوع است بجا می آید و بسط و استقامت
و زهد و از سرک بالیه و بسط و عفو و توان تا حق و امانت و
ایمان و از قتل و غلام و نقد معروف و دو خوار هم مانند و
چیز که شرح آنرا به بجا آوردن آن حکم فرموده است بجا و دلجو
فوق الله تعالی جانشین او را که مکرده کرد این صفت است آنرا
بجا آوریم و بعد از آنکه مکرده کرد این و بر سر ملک شدن او نقد
نکام چون از همه بر اطمینان می گذرد تعلیم و قوت قلبی و
روح عدوی و بتعلیم طبع قلبی که زیر پستان است و الف
است امر مکررند و توجیه می فرمودند در بیان تعلیم طبع قلبی
و می گفتند که همه خود را در زیر کمر و زبان و کام حسیان
و خاطر خود را از جمع حشرات پاک گردان و تکامل حضور
خود را متوجه قلب خود می گذارند و دل را متوجه عبودیت حق
که عبارت از ذات جامع جمع صفات کمال است که در استقامت
فیض بر بطیعه قلب یکش و بداند فیض از سد او فیض هرگز
راه لطیفه قلب شایع بقلب منزه می رسد و منتظر حرکت
قلب که عبارت از گویا زده قلب است بدگر هم ذات
نوعه

(59)

بعض بلفظ مبارک الله بلس و بدانکه لفظ مبارک الله
از الله بر قلب سزاوارتر است و بعد از آن آنکست که بگوید
خود بسم الله گفتیم بر قلب خود بگوید او می تواند بدو
بگوید که میگوید مودت که زبان را بکام حسان و
تغیر از زبان مذکور و جزو اجل و عدل و حاضر
و ناظر تصور کرده بکمال حضور است که بلفظ الله تعالی
گفتن میزد و در آن خود بگوید که یک فرمان او در آن
الله است که میگفت و آنحضرت از زبان هدایت
بیان خود با بسم الله خواند که سامع شنیده مرشد لفظ
الله است که میکنند و از آنکست که بگوید که بر قلب
مستند نهاده اند همراه الله گفتن بر قلب او از آنکه
الله را در ور میباید و قلب او جاری میشود و بلفظ
مبارک الله گویا میگردد بعد از آنحضرت در و خوانده
برگشت و دست حق پرست خود را بر قلب میزدند
که کرده میبایدند بسم الله مبارک خود و مقابل لطیف

قلب مسترند و چشم بقصده او متوجه میشوند و غرض و نیت
 در قلب او تصرف جدید میباشند و تصور میفرمودند
 که ذکر که در لطیفه قلب مستقر است پادشاه
 اندام و در لطیفه این شخص مقابل میروود و در باطن
 او سرایت میکند در بیان طریق توحید حضرت ماست
 اندام علمند که طریقی توحید حضرت ماست که علم
 چنانست که در این زمین است و همه خود را در
 نیست او سخنانی که وفای میکردند و از انیت
 بکلن خارج میشوند و لهذا هر قلب مشتعلند بجلی
 افتاب وحدت می یافت و در آن انوار مستقر میشد
 و از خود میرفت و از زبان در فانی خود میفرمودند
 که اصل حقیقت توحید خود را فنا کردن و در حق الهی عالم
 کم کردن است و نیز میفرمودند که حقیقت توحید مرشد مطالبان
 و مسترند از انرا نزد فقیر است که هرگاه قلب مشتعلند در عالم
 تصور مقابل قلب مرشد کامل خود گردید و تصور که مرشد
 انرا بخاطر خود تصور کرده است چنانکه باید صورت پذیرفت
 و به خود را بذات پاک او سخنانی که وفای میکردند
 و ماسوا را به جلی از نظر خویش برداشت و فانی بذات
 او گشت چنانکه از خود را مسترند و از ذکر و حضور و ذکر

بسم الله و خبر غانده که در اکثر عینی مذکور و عارف عین موقوف
 کرد که در آن مقام نوذر که مذکور که عارف نو موقوف بود
 چون مرشد کامل بود در حین توفیق این مرتبه حاصل نمود از زمان
 از رکات توفیق بر قلب طالب انقباض تجلی ذاتی متجلی می شود
 و از قبضه هسته خود خلل می رسد و در بحر هسته حق جل و علی
 مستغرق می گردد و در مقامات زیر در این مرتبه است
 و سعادت و در مسکن و سرگرد و ذایق از مقامات است
 تمام جان بیچ چونکه نام این مقامات بیان اند باید که حقیقت
 مقامات بر تو عرض کنیم باید دانست که در مصطلحات
 حضرات صوفیه علمای اربعه و العرفان علمای در و غیره و
 اکثر معارف سنی و فقهی که توفیق نامند که التوحید افراد
 الحق حق الحق و الشرب استنکاف العین به بیخ توحید افراد
 حق از غیر او است و شرب شرب کردن غیر خود است و
 استغراق در بهشت حق سحابة است و توفیق و خلاصه دل از
 علم بوجود حق حق می رسد و در حقیقت توفیق و خلاصه از خود
 بدیدن حق سحابة است و سعادت خوانند و سبب آن توفیق بود و در وجود
 حق سحابة را وصل توفیق اند و ظهور این حالتی بدول که توفیق که توفیق
 در وجود میرا که توفیق آن چهره است توفیق و سبب آن توفیق است

بنفاد و کوه طور با این عظمت و بزرگوار استقامت چهار
پنج هزار که انهم چون نورخ سوزن بود طاقت نیاورد و باره
بار که دید جانم قورنه حله و کاه و خزه موس معقایی
ضعیف طاقت نداشت افتاب ظاهر ندر و تاب و خاوانی
حق جل و عا چه قسم آورد بگویند بخاوانی که بر حضرت
موس علیه السلام متجا که بر قاف طالب التوبه بر سر او آمد
و اسیر علی حالی بر سرخت است فلک قورنه که آن الله عز و جل
ان تصورم و اعدا لکم و لکن میطر انی قلوبکم و بیان که
درین مودت جلال الدین رومی قد سرره در بهمان سخن معقول حق
جل و عا میفرمایند ما برون لا نشرم و قاله مادر و
نیکویم و حال که سر از نیز از نزول تجلی ذاتی حق جل و عا بر
قلب طالب هیچ شک و شبهی نیست سبحان الله عجیب است
که توه بدان عظمت و بزرگی محمد ویدر ندانست و دل
ان که حکم و لکن میطر ان قلوبکم طاقت این خط

Handwritten signature

هست نکته در نیست که خطی تیره تیره بود و بجای بر دل
 به نظر رحمت است آن لفظ کوه را و بطنی است و این
 نظر دل و محبت است دل پذیرفت آنچه کرد و دل
 بر شفاقت دل بدانت آنچه عجز اندر نیافت در میان
 طریقی معلوم نمی آید بدانت حضرت ما عطا الله مرقده بعد مرید
 ندن تعلیم و ذکر حق یعنی و اثبات طریق امر میفرمودند و بهر بار
 همراه خود مشغول بذكر میکردانیدند یا بنظر حق که نفس را از این
 حبسند و چشم فرابند و لب بلب محکم ساز و زبان بکام
 رسانند و بکمال حضور بایست تمام دوز را حق چون قندهار
 نشسته و عطش حق سبحانه را بدل از دوش حق جل و جلال
 بود صف محبوبیت در دل حاضر سازد و جویندگی و در حق
 بیکار برود که خطره غیر در خاطر خطور نکند و بعد در دل و بدل
 و از دل بی حرکت زبان لفظ الله از جانب قلب که آن آیه
 است

کلمات و الفاظ با لفظ حق که در دوز را از آن
 آیه

پستان صفت چادر و بزنش تمام بکسو و بوجای او وضع لطیفه افتاد
 است برساند چنانکه حرارت بر قلب و بزعم اعضا رسد و لغز اله
 را بجانب راست است از لطیفه روح است ارد و لغز اله
 را بر قلب صغیری که از ارجحان و آن کریمه چنان فایده دیدار کند
 او بر جمیع لطایف که در سینه جلاله واقع شود و حرارت و
 گرمی بر قلب ظاهر گردد و این را طاق طاق کند و وقت که از
 نفس محمد رسول الله گوید و در حقین منغولی ذکوالله الله الدول
 را که لطیفه مد که است حاضر شده حق سبحانه را بوضع محبوب
 تصور کرده معنی کلمه را ملحوظ و منقوش لوح طر در او فهم
 کند و کوشش بلیغ نماید تا حکیم کل نفی خبر برد و انشاست
 و است واجب الوجود و در معیشت برد و در نظر حق باین جز
 و است حق سبحانه تعالی دیگر نماید و انشاست بکل از میان برد

پس باید دانست که معنی لا اله الا الله محمد رسول الله نزدیکی
و علایم تحقیقین متبادر در مبدء تاویل نیست لا اله الا الله
موجود نیست الله مگر الله پس ازان لازم آمد که هر چه که
اوست عین الله است پس از بیم عبارت لازم آمد که هر چه که
عین الله است در حق ظاهر است و حضرت مابین طایفه و نزد
که و صفات عددی را در حقین ذکر بر خود دانند و انی و وقوف
عددی با اصطلاح صفات ماضی الله عنهم شمار ذکر را گویند
پس باید که مواظبت بر وقوف عددی باین طریق نمای که
ابتداء از بر سر دوم گفتار در هر دم سه بار ذکر گوید و همین شمار
تکلیف کند محمد رسول الله گفته بگذارد و ذکر را از سر وقوف و حضور
گوید و این تمام و در ذکر غفلت در حضور راه نباید و چون
در ذکر نفس بر سه بار گفتنی ذکر تنگی نمیکند و غفلت در حضور
را و غمی یابد و دوبار در هر دم از یاد کند و چون نفس بر این
هم

به قدر که در دو بار دیگر ایزاد کند و همچنان مجبوز دو دو بار در
 دم بر طبقه نفس تنگی نکند ایزاد کرده باشد تا مرتب و یکبار دیگر
 در بزم رند و بهیچانی قسم دم هم دو دو بار ایزاد کرده باشد تمام
 هم به است و یکبار رند چندین مرتبه است و یکدم و مرتب
 و یک نفس قرار یزد و چون برانهم عادت شود در صورت اگر
 ایزاد کند مفایقه نیست اما علی قدری که نفس تنگی نکند و در صورت
 تفرقه نافتد که تنگی نفس موجب تفرقه خاطر است چنانچه گفت
 خواجی خلل و اندک عطار رضی الله عنه میفرمایند که بسیار گفتن
 شرط نیست باید که هر چه گوید از سر و خوف و مضرب گوید و بدل
 گوید و در دل گوید و اردن گوید تا فایده بران مترتب گردد
 و تجلیات و جذبات الهی بر قلب نازل گردن گیرد و چون
 ثابته است و یک نفس برساند و لذتی و حلاوتی و حرارتی
 و سردی یا بد بشکند و سپس حجاب الهی محار و اگر

لذتی حاصل نشود نشان بیجا صلی است پس اولی لذت
 که عمل از سر گرفته یکباره یعنی شرایط در وضع و عدم محدود و ترا
 لازم محدود و طایفه طاق کند که الله و ترک و محبت او و ترک و محبت
 که در نفس محسوس الی الی یکباره و در ذکر صفت رعایت حدود
 نیست بلکه صفت خود به خود الی الی نیستند رضی الله عنه
 فکر محسوس رعایت حدود لازم نشود اند باید که در ابتدا
 به گوشت و روحانی فکر تصور لا معبود الا الله والله مقصود الله
 الله ملحق باشد و در ابتدا متصور دارد و در وسط مسلم
 ملا خط لا معبود الا الله ملحق باشد و در انشاء سلوک و تصور
 مشغول و متفوق باشد که صفت خارج حجت الی علمه مفصل از
 رحمت بیان نداده اند و ان نداده اند و ان مقام است
 اگر ذکر و گوید اگر گوید کوز در عالم بیرون کل جز یار غمگینی معبود
 پس فهم از این طالب تیز هوش داشته اند که سبک بخیر

بعد از نماز و رسم نمازها و نیز میفرمودند که دو وقت است
 بر مشغولی ذکر لغی اشکات لازم گیرند یکی صبح پیش از نماز
 یا بعد نماز و دوم وقت شام بعد از مغرب فایده قدر بسیار
 یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکر اکثیر او تسبیح حقه بزرگوار
 و اذیل الله ای مسلمانان یا کعبه یا ایله کردن بسیار
 و بیایگی بخوانید او را صبح و شام و دیگر میفرمودند که ما باین
 العود و الملوب وقت و قوف زمانست انتر و اهل تحقیق
 عبادت در محاسبه بشد و میفرمودند که در ذکر چنان سعی بجا
 باید برد که از دل کفنه شود و بدل کفنه شود و در دل کفنه
 شود بی تحریک زبان یعنی در موعده نگذرد که نتیجه قرب
 خداوند از دل گوید و بدل یعنی کسبت باید نمود و بی
 زانند که گفتن مشغول گردانند تا که گرفت پاره صورتی
 متحرک حرکت ذکر لفظ الله کرد و چه در خواب و

و چه در بیداری و چه در جمعیت جل فانی و باغی
مدام مشغول بذكر باشند و غفلت در آن ناپدید و نسبت
مع الهی هم سازد و بر موافقت اینچنان ذکر تا کینه شود
میگردند و نیز میفرمودند که اثر ذکر آن بود که در زمان
نعم و تدبیر نسبت منتفی شود و در زمان اثبات اثری
از آثار نفی است جذبات الوهیت مطالب اقتدا و نیز میفرمودند
که بعد از اثبات مشغول موقوف قلبی بعبادت اوست
شدن به قلب صوری باشد بنشینند و در هر حال و در هر
امور و در هر مسکن از وقف قلبی آگاه باشند و
خافل نشوند و دیگر میفرمودند که ذکر را می باید کرد
جمع مشغولها از کسب و تجارت و دیگر افعال جاری باشد
از ذکر و وقف قلبی خافل نباشد بلکه صافی مقصود
است از ذکر و موقوف قلبی است پس در هر حال پایدار

آن نزد بید بود تا بقره تا عمل شود بنهاله حضرت خروج

و باید مانند ریخ پیش بر بیضه دل پاسبان (13)

که بیضه دل زاریدت مست و ذوق و قهقهه دیدن

طایف تسلیم پس انگاس باید دانست که محمول حضرت مایه بود

که بعد مرور ایامی چند از تعلیم نفی اثبات بیاس انگاس آگاه میگردند

و طریق تعلیم آن انبیر بود که میفرمودند که در دخول و خروج نفسی

آگاه باید بود با این الفاظ مبارک هو الله یعنی در خروج

نفس لفظ هو تصور کند و در خروج نفس لفظ الله بخمال آید

پس نفسی که آید و درون و بیرون آید و از درون درون

رو و از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت بر آن راه نیاید

پس هر دو نفس صحیح و صف صوری و آگاهی مظهر حق نشینند و حکم

جمع الفلاس بی تکلیف بروی و از این مذهب
شوند و ناوقتیکه بی تکلیف و مهابت کلی حاصل شود
شدید و تکلیف بلیغ باید کرد تا نسب مع الاهی حاصل
شود و باید دانست که قلب مردم در هر حال از لفظ مبارک
الله گوید و بکار و در آن مشغول است و صفت
لازمی نفی می یابند است که بای هویت ذات و نفس
بی اختیار جاریست و این ذکر که بر نفوس انسان و حیوان
جاریست الفلاس ضروریه ایشان است به طالب مستعد
و مشتبه بر آن آگاهی دارد و مکر مبتدی که او را در فهم
و شواهد است که بسبب وقفه خفیف که مابین التفتین
است از حضور و وقوف نزد و واقع می شود و همیشه
عاجز می گردد و در استماع او از قلب که بر لفظ
مبارک

خبر است که باید بپوشید و بپوشانید و بپوشانید
مثل تردد قلبی راه می باید پس طالب نیز به راه در صراط
این نسبت قیاس و فکر فایده می باید کرد و نه محنت است
نه مشقت زیانی و نه بهیچ قلبی و نه تردد دلی بیکه
روز فکر بر فهم این الفاظ که این کار عاریست باید کرد
و محنت باید کشید و سعی در حصول دولت فهم باید
نمود که بی تکلف نهداشت این نسبت مع الله می باشد
حاضر دل بود و بتکلف نتواند که این نسبت را
از دل دور کند و حضرت شیخ ابوالجبار خج الکبرا
قدس سره میفرماید که همای صفت است که در اسم
مبارک الله است و الف و لام از برای توقف است

و تشدید لام از برای مبالغه در ان تعریف پس می آید
که طالب پرشمنند و در نسبت اکاهای یکی سیانه برای هجوم باشد
که در وقت تا قضا با بنوف شریف بریت ذات حق
سیانه ملحق با وی باشد و در دخول و خروج نفس و وقت
و اکاه باشد تا خیب به بیت امد الی حرف شناس
انفاس ترا بود بران حرف اساس چاس اکاه از ان حرف
در امید براس حرفی کفتم شکوف اگر داری پس بدانکه مانع
حصول این نسبت ترا نا فہمی است خدا حجاب ندارد و تو
دید پیدا کن پس ترا لازمست که قدم ترک نا فہمی کنی
که بجای نا فہمی حجاب چهره مقصود و دشمن وصال معبود است
پس ای عزیز دوست موجود است دشمن از دل دور کن
و دوست طلبیدن به و جت دانی که دشمن کینست و دوست
طلبیدن

بهر دست و مشق تو از سیرت یاد تا بهیئت و انجلیت
 میوای خوش و خطرات اکل و سرب و اندریم و غیر
 و دنیا و مصلحت آن و حسب جاه و فکر اهل ایمان و ابریم
 غافل و غفلت خط نبرد و بد و این از جهت است
 بهر خط تا بهیئت و حق را شناخته و توکل بر او تعالی ندارد
 نینران بهیئت از خطرات تا فهمی موجب تفرقه است و اجماع
 تواند و دوست نودات پاک الله تعالی دانرا از فهم کامل
 خود شناخته پس هرگاه که سر اعداد که عبارت از تا فنی
 میوای پوس و خطرات و دیگران عدد و الیه اند از تیغ
 لا بزرگ است تعالی دان و در سنجک باشد در نظر نویسم
 از الیه هم آفریننده است و سحر تعالی نازد و در هر
 چند روز عین صورت الله در الیه و الیه و لا موجود

در هر روز
 در هر روز

الحمد لله ولا نعبد ولا نعبد الا الله به نزل الكتاب كبره
تا كيد مواظبت بر ذکر اخلاصت بیغزو و در رحمت اله علیه
ذکر گو ذکر تا ترا جان است پاک دل خود ذکر رحمان است
باید که حدی در ذکر مواظبت غای که ترا از غور و از
خوش و بیگان امتیاز نماید و جز نیک و بد نباشد بلکه
از ذکر و مذکور و ذکر اگر اگاهی نماند و چندان ذکر کنی که
ترا دیوانه و نیک گویند و بخون نمی رند چنانکه رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
و سلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا محضون
یعنی فرمود است رسول صلی الله علیه و سلم که بسیار
کنند ذکر خدا را تا آنیک بگویند تا که دیوانه است و
اضغافوت به ضیافان کوشش بلیغ غای که اگر کسی

67

۶۷
 و غیره و پیوسته نوشتند پس بر او ان تو مطلع شدی
 بلکه کل نفس هم آگاه بر صورت تو نکرد و چون جان
 در هسته قفس قبل و علی آلم نندی و از شیطنت از میان
 برداشته بقای رسیدن که قدرت ما رحمت را طایفه
 مقام این فقیر را بیاد داشت و تجلی ذاتی نشان داد
 اند و بعضی او را این مقام را نشود و وجود اسم تعظیم
 کرده اند و یکم اینهمه مراتب که گفته اند بی برزگام
 که دل و جان او در بحر ذکرات مستغرق شده باشد
 میسر است ذکر و وقوف زبانی و دیگر که معلوم
 با حسن انکسار جمعا صلح بقدر و زوق و قوف زبانی که طاعت
 از میالست و آن بر دو معنی محمول است اول بر
 بین که میفرمودند که نزد اهل تحقیق بر حق میالست

که بودی از عذر طالب حاج باید که خاموشی نشاید کرد
باشد و جای فارغ از اخبارت باشد و بطور مراقبه نشیند
و اندک خبرت در سخن وارد بیاورد و بیاید
و خیال کند و نظر تامل نماید بر اعمال و افعال و غیر
که در تمام روز و شب ظاهر و باطن هر چه عمل کرده است
جای شکر است و یا موجب عذر یا باعث صواب و یا
موجب عذرت پس از او چه حسن بخیاں ارد و در میان
تغیر سخا اگر عملت باشد و پسندیده که موجب شکر است
در رضای سر زده و شکر آن بخت حق جل و علی
بجا آورد و اگر ناپسندیده و ناپسندیده و ناپسندیده
و در باعث عذرت است و در آن قدر کند و استحقاق
کند و دیگر شکر شود تا شومی آن کنه از برکت

و از این بر طرف شود و بعد بحضرات خود و ترازو بمانند
دویم آنکه ناله کند بر ساعتی که اینجاست برساند شش است از غناست (۱۸)
گذشته و از حضور می گذارند است در این خصوص چنان است
بکار برد که از ششیت از میان بر خیزد و همان خود را در غایت
او بماند و قلم مستحق و مستهلک کند و از در غفلت و نقصان
گذشته است باز گشت کند و عمل از نو کرد و استغفار گوید
و دیگر بداند طالب را در سیر لطیفه قلبی نسبت کشف حاصل شود
و حالت عجیب و شوق و وقو غریب بهم میرسد و افتاب عالم
تجلی ذاتی بر قلب مستر کند متجلی میگردد و آید بر از خودی بر
که از یک دو ساعت و که از یکپایس کسی را زیاده
علی قدر مرتبه او و نور این لطیفه را نور بر این فرموده
در بیان لطیفه قلبی باید دانست این لطیفه قلبی بر موط

است هر صفت بصفت تنزیهی و بصفت تشبیهی و حقایق
این لطیفه را مقام اعلی و احسن و اکمل و اجل و غایت فرموده
و منظر انوار و تجلیات و فطرات رحمانی و ملکی و اسمانی و
نفائی و نسبائی گردانیده و جامع جمیع معانی افزیده
پس طالب تیزپوش را در سیر مقام پیمانی باید که هر وقت و هر
لحظه بر قلبش حاضر و ناظر باشد و تشکیک در این خطره و یا کدام تجلی بر
قلب نازل شود بفرنگ تمام دریافت نماید و اگر بداند که قابل قبول
و موافق قول اهل سنت و جماعت و مشایخ این کیمیا است
قبول کند و اگر بداند که قابل قبول نیست محض غرور نفس و
شیطان است همچون وقت روزه کند و هرگز در قلب جا نهد
و بهم بعد و در چند سبب مواظبت ذکر میسرند را فالتی و در وقت
در هر یکی دست دهد و در آن وقت طالب را باید که سر
او

نوعی از بیجا ارد و بود زان در فغان خود و بیانی سخن هر ساند
(۶۵) نه از ذکر آرد و مکرریم خبر نمائند و بود آفاق لطیفه قلب بلطف
رو در امر میفرمودند و در بیان لطیفه روح و ترابید دانست که
لطیفه روح الطیف است و اندر زیر پستان راست جا
دارد و اندوان حضرت بدستور لطیفه قلبی این لطیفه را نشان
میدادند و لطیفه معقول متوجه میگردند و از قوت جذب
در اینم بخود میچسبند و این لطیفه بر طه است بی صفا
چون در این لطیفه طالع را بر بورسای صریح و پنهانی
حق و منسوب بجناب قدس باید دانست و مکتوب
حق باید نمود و بعد طالع این لطیفه بلطفه نفس منقول میگردند
در بیان لطیفه نفس باید دانست که بعد لطیفه روح لطیفه
نفس است و اندر به جنب چپ یا راست قلب مجاوره

انذوا خفوت بسوز لطیف قلبی و روحی انست
مبارک بر موضع لطیفی نهادند و انزک اند که در میان
خمس کت لفظ مبارک این را از زبان مجتبیان مؤید
انست میقتد و بطریق محول بقوت حذر متوجه شدند
و او را از خود میروند و کمال این لطیف است که سرنگ
بهست خود در دست حق تعالی نه است و حق
استیلا می یابد و خود را در و کم میکند و در زوای
من حرف نفی قد عرفیم میگرد و این لطیف را
هم از تجلی صفاتی بهره است و در این مستند را در
این جانب تمام حاصل میسوز و بعد طی این لطیف
سری امر میفرمودند و در میان لطیف سری باید داشت
که بعد از نفی لطیف سر است و انرا در میان
وسط سینه بی راه اند و خفوت این لطیف را اللف
از سر

در این طبایف فرموده اند و بدستور طبایف و بکسر طبعی
 محول ایشان میدادند و آگاه میکردند و بر شغولان این امر
 نمودند و موصوفه بقوله جذبه بحال مسرعه کردند و اندک
 بر بودند و از این جهت تمام می چنانند و این طبیبان
 است بتجلی شریانی ذاتی پس در این مقام عادت عجیب
 و غریب رو میدید پس طالب تیز گوش ما می باید که در اینجا
 خود را فتن و مصلوب بختی شود و هر جا که نظر قرار دهد و گفت
 از فتنی باید دور و بعد از تمام طبیبان سری بلطیفه محول
 میکردند بیان لطیفه فغانیست که بود طبعی سری لطیفه خف
 است و آن نزد حضرت ما رحمه الله علیه در وسط میانه
 محل سجده دارد و از حضرت این طبیبان را هم طبعی
 محول نشان میدادند و در این کلمات بر موصوفه

بمسور نهاد و اسم بارک اله را سه کرات میفروشند
و بعد معمول از قوه جذبیه متحصصه باور میدهند و اینهم
بجای میزنند و از این مقام هم آگاه میشوند و بر
دوام معنوی این نسبت ارمیونمودند و اصل الدلیل این
نقطه صفات سلیمه تشریف است که فوق ثبوتات و اینست
و اینجاست که در خود خود در خود نمی باید و نسبت بملک اعلی
شود و بطریق نفی بلطف اخلاقی در آن و میگردند و بیان
بلطف اخلاقی باید دانست که بعد بلطف نفی لطف اخلاقی
است و این بلطف الطف و اخلاقی و اصل و اکل الطاف
است و قریب بحضرت اطلاق و در مقام این بلطف
اختلاف واقع است اما از صفات ما رحمت اله علیه بلد
است که به ام الذیاع است و این لطف را تا صطلح
صفتی که قادر بر و جسته در آن مدقود میشوند و در این

نیز معینید که نزد محققان اینها فائده بسیار دارد
 علی و معروف که از اول صورتها میزنند و آن نیز یک بیان
 حسب قیاس و در دویم از اول صورتها میزنند و این
 نیز یک بیان است و در سوم از اول صورتها میزنند و در
 نیز یک بیان است و اینها از اقسام است و بعضی از اینها
 چهارم دید و اشغال اینها بر سه در اول صورتها میزنند و فائده
 است و طریق طی اینها بطریق نخست تر و صفت مامور است
 بر هر یک شش در و یکین اینها بر سه در علم بر وجه احسن
 بود یا است و اینها قیاس را اخف تر و صفت را علم طریق
 اینها اشغال موصوفه اند و طریق طی اینها از اول صورتها میزنند و فائده
 اصل الاصل اینها لطیف میزنند که از اینها است و در بیان
 مرتبه تر و بداند که مجرده و فنان اینها لطیف تر و بداند که

همان مرتبه مقدم است و بعد بر سر لک لطایف ستمه است
 باید دانست که بعد از لطایف ستمه مقام بعد است و در مرتبه از
 آن نیز حضرت ماحضه اله جلوت است که اجم در سوره صحت نادر
 رخصه سما جوفی در نظر تواید همه راجع دان که جز بایر کنی شس
 اخبار است همان یار است که صورت اخبار شده و اخبار نایب
 اخبار که و غیر کی است اثبات فقط نام است است که
 شام نده و برف کویده است بسبب یقین شام و برف نایب
 نهاده و الا نه اگر تامل کنی شام و برف نایب همان اب خط
 مدللنا عبد الرحمن حاجی قدس سره همدین مومنین قدس سره مورد
 حاجی محاسبه بعد معا و حوت است و بسن مایه میان کثرت
 موهوم و السلام و یقین دان که ان الله علی کل شیء مجید است
 پس باید که عدم در تصور لا موجود الداله باشی و در نگاه
 این نیست چه که نیست اگر مقرر دو چهار ساعت
 خاطر خود را بدین نسبت مستقل در هر یک غیر از ظاهر نگردد
 بنایت

بنام خداوند اعظم است و اگر حق جل و علی ازین بریاد در
 قیامت این غایت و احاطه است چنانکه اخلاص و حق
 علم هر نوعی از غیر نه بود و حق و فهم از این باقی تعلیم نمود
 اند که در مال شکون را که تمام رود و حق و فهم از این باقی تعلیم نمود
 باین راه را از چهار کس خود نهاد و در سر و دم را بر او خود انداختند
 و باید حق گفتند که درون این سر بگردان و حق و فهم از این باقی تعلیم نمود
 از این سر تا سر و دم حق و فهم از این باقی تعلیم نمود
 در از سر و دم است بهر حق و فهم از این باقی تعلیم نمود
 حق و فهم از این باقی تعلیم نمود و در کس و فهم از این باقی تعلیم نمود
 تو حیدر عیانی رسید به تعلیم با و دانست امر میفرمودند بیان با
 درست باید دانست که بعد نگهد است نفع باید درست است و نیز این
 و تمام نزد حضرت ما رجعت به علم با هر طریقی است این که ظاهر و ظن
 خود را و تمامی ممکنات را که می بینی این سر به ظاهر ظاهر حق است
 و باطن و باطن حق است جل و علی پس ظاهر و در ظاهر حق

دان و باطن خود را باطن حق دان و بهرین قیاس است
 نه کلمات را حق دان و درین غلطی مکن و نه از این
 مدد مایهات دوری و سبب بهجوری بهیمنی فهم است
 خدا از زینش می جوید فهم کرد بهجوری اگر معنی بهیمنی
 معنی اگر صورت بهیمنی صورت و نیز نزد حضرت مایهات است
 سیر این مقام عبارت از استیلا و ظهور است قبل
 جلالت بر سبیل ذوق و نهایت از حضور بی غیب است و شاید
 و دوام الگایی از این نسبت که خود نیست سخی بلیغ نمایند
 و استیلا و انجادی راستند که از شاهد و مشهود در خارج
 و معروف و مخفی نماید و بدانی که شاهد و مشهود که انست و خارج
 چیست و معروف چیست و اختیار من و تو از میان بر میزد
 و حجاب است در میان نماید و از خطه غیر کار دارد
 باید دانی که هست خود حجاب چه مقصود دارند است
 بهیمنی از آن کوشتن بلیغ نماید و بدانی چیست

بزرگوار است که در این مقام
 از این نسبت که خود نیست سخی بلیغ نمایند

رست حجاب تو که گشته پیداست از پس پرده میزدونست
 بهمان نیز رست جبهه از پیر حجاب بیرون رخی و در شام
 و صبحت بر سر دیده حق بنی تو بکلم بصره اندین شیشه
 به در صبح و بیج موجودات مشاهده حق نماید و خود
 را و هم موجودات مشاهده حق نماید و خود را و هم موجودات
 را قایم حق ببندد و حق ببندد لاجرم غریبت و اشیات از
 پیش نظر او بردارند باز هر چه ببندد حق ببندد و هر چه دارند
 حق دارند و حق از صفات ما رحمت اله علیه انظر ظاهر و باطن
 که چشم براب نداند دمای باری بگریزند و مغفول آیند
 اشعار بر زبان مبارک دارند هیچ میدانی
 چه چیز گشته و چیست در دولت در باب بگویند و بایست
 انکه بریند پیرست و انکه برینور سیح انکه میداند علم است

خود بگو تو نیست ای بر مقام را نفهمی تا از حجاب چنان
نماند چون حجاب راه تو نیست است از خود زحمت
کنی تا خود را از حجاب دور نیست به خود از خود تو
بدان تا نیست نیز هر کیفیت که گفتیم کتابت از خود
یا در است چون در بر بگردد پس خود کوئی و خود
سنگی لمن الملك و احد القهار لیکن در نیفاح از هیچ
خود سخن گفتن یاد و قدم بر نیفاحه با استیت نهادن
نباید که در نیفاح سیر سیر صورت اند اگر فنی نگوی
در چاکت افقی صفت ماحضه الی علمه در نیفاح خوانند
که اگر سخن خود را از قید سخن خلد صرافته و از استیت
باز رفته است هر چه گوید و هر چه خواند و هر چه در نیفاح
نست و است و عین فنی است و اگر در خود
مانده است و بخود گرفتار است هر چه گوید و هر چه

حوزہ نامہ دانت بلکہ مرکب است کلمہ حضرت فرید الدین عطار
 رحمہ اللہ مویہ کلمہ حضرت فاضل رحمہ اللہ عید و
 توفیق با خودی خدا کوئی مشرب باشد و خدا آرزو
 نیز کلام میرزا جلال الدین عید و می رحمہ اللہ مویہ عطار
 حضرت فاضل رحمہ اللہ عید نامہ صورت موصوفت
 باطل اندکی صورت رشتنت نامہ صورت موصوفت
 اوست کوہ موصوفت و بیرون نذر پوست یعنی
 آہر قلم را نامہ صورت موصوفت یعنی منزہ کفایت تو باطل
 آمد و بھی بنی مصور و صورت کفایت تو باطل
 فی خلص شدن از صورت یعنی منزہ و مشبہ کفایت
 بیش از آنست کہ ہم موصوفت و بیرون نذر است
 از پوست یعنی مفاقی الہ کشته و باقی نذر است

حق و صیقت امور بروج مشکف شده که او نیز
میگوید در عین تشبیه در عین تمیز پس این
از بدی خود را جدا کند خدا را خود را بکنه خود را بکنه
و چون ترا اینم را از تقیه هر که خود را هر که در آن
مرتب بهمان دیده بیکر ظاهر صورت خویش شد
بهورت یار بیدرین معنی بحسب طریقت جبارانش
بقدر حضرت فریدالدین عطار چه خوش میفرمایند
خود انبیا علی زو از لب منهور خود برآمد ز شوق بر دل
گفت لانا احمد بلا میهم ز زبان مبارک مختار است
ارنی بگوش خود خود گفت خود بخود کرد حسرت دیدار
باز خود رفت و لی ترا فی نه هر چه هر که باز
ناظر خود خود است خود منظر خود طیب خود است خود مبارک
عالم

جانم خود خورد است و خود ملوک خود نماند و خود
 کار خود چو نماند و پیام آورد گشت خود و خود
 از برای فریب خود و خود گشت خود و خود و خود
 نایب و زلف و و سپهر و و سرحد و و خان و و سر
 رنگ و و آب و و آب دریا قوت بوی و و شک و و شک و و شک
 خود کند و و نماند که است خود کند و و نماند که است
 خود و و طوطی و خود و و آینه خود و و پیش طوطی و و آینه
 خود و و پیش از زبان خود و و گفت تا که بر خود و و پذیرفتار
 من نیم او خود است کافیج من نیم او خود و و گفتار
 مدبران بحال در مقام تصور و و غدا بداند که چون مالک
 از سیر لطیف ستم و و زلف نگاه داشت و و داشت

بهره‌داری می‌اندازد و مثل این مقامات میگردید و
اشتراک میکردند و کیفیت این نوع میفرمودند و در
نسبت خدیه بانی نقل میرسانیدند و ارباب میگردند
که بقلع حضور مقامیست نازک و در بیست و یک
و اشتهای سادک سالکان است و اکثر اشیاء بر
زبان می‌نهند حضور کریم فوایدی از و غایب
حافظ انان بیان مفصل این مقام را بر یک صفت
ما نیز نداشته اند بلکه اظهار آن بر کسی ناکس موجب
الفتاح باب سرور پیدا شد اند نهاد فهم آنرا
بر فهم طالب منتهی داشتیم و در این بیان سه بیت المعجز
از سیر افلاک که نیر نشان میدادند و میفرمودند که
در آفتاب این راه است و در سیر افلاک بسیار
جزای

چنانچه پیش می آیند و شخصی با این صورت و تکلیف هرگز می رود
 بیت الحمد زیرا که در این مقام بکند و از احوال طبع
 انشاء علیهم الصلوٰۃ والسلام است و اولیاد کرام نبی ائمه علیهم
 بعد از زیارت بوقت نوبت بسید بابت سوادت حاصل
 سازند چنانچه این فقیر محبت را در پادشاهت بنیاد حضرت
 زکات الله علیه آیه که در ستم محلا است که آن طور سلوک
 مرقوم شده حقیقت علی سلوک فقیر جهانی است و کیفیت
 این مقامات را مفصلا در عبارت تحریر نموده اند لهذا بر فهم
 سالک منتفی دانسته شد که سالک بجز بنور راه و
 رسم منزله اما باید دانست که نزد محققان طریقت در علی
 سلوک بسیار اختلاف واقع است لیکن سلوک لطیف
 ستم و دیگر مقامات نزد حضرت ماحضه الله علیه و آله
 که در حین عبارت در آورده و این فقیر را به این سلوک
 تشریف فرموده اند بیان طریق قربت حضرت ماحضه الله
 علیه و آله تشریف فرموده بود که طور نیست حضرت ماحضه الله

حکایت است که بجلد هفتم رسد و مفصل لغت را
قلم نیست که بهر برادر و نادر را محالی نه که تیران را
ضمان کنایه که او ناوان است که اگر یک اینها
از مجاهده کبر و شکر بلایغ نمیکند و در فم عمی اندازند
جذب به نظر میفرسوزند و یا از چشم مبارک نیم
ساعت بطرف او میگردند و از گوش میروند
و بهر میوه بود و او طی انتقام نیکو دای عزیز تر شود
وصف آن چشم محو و سوسر را که از میان
و در خود عمی مانع بلکه زبان نطق را میگرداند و پس چار و ناچار
برین شوخ فطرت شیرازی قدس سره افتخار نمودیم
علامه مرکب است تو حاج داران نزد خراب بار
عمل تو بهوشی را نزد گاهی طریق تو به حضرت مارت
از عید اینجه و کربلاک را میفرسوزند که چشم فرزند
کفر و شوق به قیام حضور رسد و مقابل نیستی طایفه
اوست که درین محضرت جو دست مبارک خود

و در روز قیامت و بیف زاده دست خود را بر قلب منور
 او می مالیدند و فی الفور سالک میدانست که گویا
 بقدر هر باطنی در قلب اش زاده اند و در آن روز و
 گذشت از روز میرفت و **عظیم** میکرد و یاد ایه را از انعام
 بچشید و کبریا که حالت قبضه رو میداد بسو قشوق
 زده بر دست مبارک سلم کمره در و روزنده بر قلب
 او می مالیدند فی الفور رفع قبضه میشد و بطح عظیم
 در دلش حاصل میگشت و در هر حال توجه بر قلب
 او میشد و تعریف از جذبه میفرمودند و دیگر اینست
 که بجا خزان و غایبان تعریف حضرت ماحضه العلیه
 یکسان اثر داشت کوسانت بعیده بحسب ظاهر و
 باشد چنانکه گفته اند که دست پیر علیمان کوتاه است
 دست اویز قبضه و انبساط و حواس سالک علی

سلوک میکرد و از هر مقامات عبور می نمود بناج نیت
سرفراز میفرمودند و بکدام شهر رفتند می نمودند و بسیار
طبیعتی که نزد عمار محمدی المصلح در سلب امراض ظاهر می یافتی
و رفع قهقرا حاصل بسط و سرد روان بدو که طریق سلب
امراض نزد حضرت ماحضه الم علیه السلام است که اول استخراج
کنفی بطریق سنت تا مرض و نیز مرضی حق جلی و علی در
صحت مریض دریافت شود و بعد بطور آن مشغول
شوی و جرات غائی اگر دریافت شود که مرضی حق تمام
در صحت این مریض است هرگز قصد سلب کنفی نکرد بجای
مشغول باشی و اگر مرضی حق سبحانه بر صحبت معلوم
شود باین طریق بر سلب او مشغول شوی که مریض را
مقابل بنشانی و یا صورت مثالی او را روی
صورت حاضر بنشانی و متوجهی سلب او باین صفت
شود و بعد از غائی که گفت که این مریض را میزد و میزد
صدا

چنانچه شخصی مقابل از قالب در بر مراد و میکند
 و مرض بر مری اید و کند و شود و بانفی که برون
 می اید تصور غامبی که عارضه معهوده مریض بیاکنده
 بر زمین می افکند و مرض بر زمین افتد و نیز تصور دارد
 که از صاحب مرض و از صاحب سلب بیرون می اید و بر زمین
 می افتد و روی سواد پس باید که بوجه حسن از صاحب
 مرض و از خود بر روی زمین افکند و بر روی تا
 اثری بر خود و صاحب مرض نماند و اگر از رد کردن
 و افکندن تصور می تواند کرد که بیا فکند اثر مرض بر صاحب
 سلب خود بماند از این بسیار چیز دار باید بود و اگر مرضی
 بهایت بی قوت و ناطاقت و طاققت و طاققت حرارت
 و صدمه سلب ندارد یا اگر از سلب دفع مرض شده
 و ناطاقت و درین نیست و ناطاقت و ناطاقت سلب

عود مرض میسود پس باید که در آن مریض مهت کند و
 قوت القا نماید و القا در خلعت انداختن تا کوبیده و این
 سلب امر باطن نیز بدستور است و در سلب تبصر بر روی
 زمین افکندن ضرورت فقط توهم کائنات نیست بلکه در سلب
 قبح و حقیقت ماحضه الهم عدم فقط و است مبارک و فیه و این
 قلب صاحب قبح و سکه کرامت می نماید و فی الفور رفع حالت
 قبح می شود و بسط و سروری در همان جلد حاصل می گردد و بد
 بیان طریق در باطن و شناختن کیفیت باطن سخن صالح و
 طالع باید دانست که طریق در باطن کیفیت باطن سخن
 صالح و طالع است که اگر خود بهی حقیقت صالح و طالع و این
 و معلوم کنی باید که تبصر و زاری متوجه حق سبحانی
 نوی و کمال التجانی و در حجب بکمال خضوع و شوق
 بصفت علم بهیر غائی و از دل و زبان بگوئی که یا
 علیم

علم و یا خیر را از حال و کیفیت باطن ابریه مشخص مقابل
 الکاه ساز و مطلع گردان باید که خود را اول از نسبت
 متکلیفیه که لوازم باطن است خالی سازد و خود را
 چون لوح ساده ساده نماید و منتظر از صفت علمی
 او سجاد قلم باشد و خود را در میان نهایی بود از آن
 آنچه آثار و احوال در باطن خود و متعکس است بدان که عکس
 این سخن مقابل است از ظهور نور و سرور و شرح صدور
 اطمینان خاطر و جمعیت باطن و اینها طم و قلب خود را
 آثار نسبت ذکر و عبادت صلاح و تقوی است و اگر
 ضیق و غلظت و پریشانی و خطرات نفس از حسب
 جاه بر قلب طاری شوند نشان فسق و فجور است
 و آنکه آینه قلب را صاف و پاک کرده اند و در آن
 آینه صفت درنگ ندارد و مجرد و مقابل شخص صورت

کیفیت اثر او را بیستم خود منعکس می بیند و در بیان کیفیت
در بیان کیفیت کشف القبور بدانکه کشف القبور نزد
صفت ما ائمه ادر علیه السلام است که روح صاحب قبر بمثل
می شود و بصورت مناسب از صورت مثالی و صاحب کشف
ویرادران صورت بدیده بصیرت مشاهده میکنند
چون شیاطین را هم اینقدر قوت داده اند که بعضی
از مکان مختلفه بمثل گیرند و شکل شوند از بی صفت
ما قدس سره ازین کشف اعتباری نگرفته اند و معتقدند
اند تا بران طریق کشف القبور و زیارات اصحاب
قبور خاصه معجزه نموده اند که چون خود به احوال میت
در یافت کنند باید که اول چون بکریستان رسد و مقابر
را بنشیند بر اهل کوریستان سلام گوید و این دعا بخواند
که لا إله الا انت انت المستلک علی اهل الدنیا
من

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقِيمِينَ
 وَالْمُتَّقِينَ آمِينَ يَا أَيُّهَا اللَّهُ بِكَ لَا حَقِيقَ لَهُ
 سوره فاتحه بكيار و سوره اخلاص ستر بار ~~بكيار~~ و سوره اعراف
 باولج و سوره ايهاب هفت بار و در و اول و آخر ستر
 رت بار بجز نذر و ثواب ان بجز روح ان صاحب قبر بخند
 بعدو بسم الله گفته مقابل سینه میت بخت بجانب سجده و رو
 بجانب میت کرده برابر صبر و بنشیند بکبر قریب قبر بجز نذر
 بهتر است و بعدو متوجه بصفت علمی او سبحانه تعالی کرد و
 خود را از نسبت میکیفیه بکلی خالی سازد و همان متوجه
 بصفت علمی حق حل علی گردد که انار خرد و شر صاحب قبر
~~بجز نذر~~ ^{بسم الله} ~~بکبر~~ کرد و بداند که عکس این صاحب قبر
 هر چه التوالی او منکشف شود و معاینه کند باید که بکس
 ننویسد و پرده او نبرد و اگر حال او دیگر کون بیند

برای او استغفار گوید و فاتحه خواند و اگر حال او نوز
و سرور و سوادت و برکت یارنگ گوید و برای عیال و
او دعا نماید و رزار و اح انمغفور باین خصوص مقاصد
دینی و دنیوی استمداد خواهد داشت و مقیوضات و برکات
کند و این تجلی را حضرت مافور الیه مرقده تجلی مقابله فرموده
الله و ظهور این تجلی بعد از صفای باطن حاصل میشود
در این کیفیت موقوف شدن بر خاطر و اخبار غیبیه باید که اول
خود را از جمیع خطرات پاک سازد و از نسبت
تشکیف خود را بکلی خالی کند و بر جمیع صفت علمی
و سبحانه قیام نماید و متوجه بخاطر خود شود و بباطن خود نظر
کند بعد از آن هر چه از نیک و بد و خیر و شر و نور و ظلمت
لغو نماید و در خاطر افتد بداند که عکس این شخص مقابل است
اما در این احوال خود را استمداد بداند که عکس این شخص مقابل
است و عکس او است و این نیز اول نسبت که باید در
راز

بر از مصدق ریاضت و مجاهد ضیاء پاک و صاف
 کند که هیچ عیار از حجاب چهره مقصود نباشد و
 نسبت متکلفه بکل نفی کرد و ضیاء که گفته اند رو تو
 ز نگار رخ او پاک کن بعد از آن نور را در آن کن
 و این کلمه است که هر که بر خاطر خود قادر است او را اشرف
 بر خاطر غیر حاصل است و دوم آنکه از خاطر کسی معلوم
 کند آنرا یک اظهار نکند و از عیب و صواب او هیچ
 بر زبان نبرد که عالم الغیوب ستاره عیوب است و ترا
 باین اشرف داده اند تا لکوی سر سلطان را بکس
 تا نریزی قند را بسین مکس و اگر توانی را از رایتان
 آری باز اشرف نگردد و معلوم نشود و اگر گوید بدورت
 برای منده و نهایج بطور اجمالی بگوید و بگوید که من

کرد و ممالک کرد و در اختیار عیبی خاطر خود را نیز از جمیع خطرات
بدشور خالی سازد و بصفت علمی او بجهان قیامت ملتحق گردد و بدل
و در آن بگوید که یا علیم و یا مجید علم شافی مراد بر زبان
عظایر ما و تا و قیام آن امر واضح نکند و مشکف نشود و نیز
مناجات متوجه و متحول باشد در دل نه بر زبان قیام است که ان الله
تعالی و یک حبله خواه در دو حبله و صوابه زیاده از آن البته
معلوم شود و ظاهر گردد اما کف اسرار نکند که تشریفات از اہمست
ذکر در طریق دریافت کردن احوال از حضرت رسالت پناه صلعم
و مضرب و پیر منکر دیدن در مجلس سرور صلعم و دیگر اولیا
حضرات فریض باید که اول اتباع رسول مقبول صلی الله علیه
و سلم بطریق اہل سنت و جماعت بظاہر و باطن حضرت
لازمی خود گردانند و از انہیات دور باشند حق که از حق
کشدین خود را از حق کشتن آن بر سر پند که حضرت ما رحمہ اللہ
علیہ میفرمود کہ از بوی دہان حق کشتن و طرح نظر کشتن
استراح

استخراج ان نور را بنیامنتظر است و بعد از ورود بسیار ظهور
 قلب خواند و در جمیع بجناب او سجاده تمام احوال مخصوص نماید
 و الحمدلله از قباب سفیع المنیر بنیام و حجتی عالمانی خواند
 منتظر افول ان سرور را بنیامصلی السلام و سلم باشد و در بر قبه
 بسم الله الرحمن الرحیم گفته تبصیر جمال جهان ارادی اخفرت علیه
 الصلواته و السلام بنشینند خود را بقیاس دهند که بجهان ان صفت
 صلی الله علیه و سلم نشستند و تصور نماید که در مدینه منوره
 زاد الله شرفا و بروی مرقد منوره و یاد مجلس مقدس حاضریم
 ان شاء الله تعالی از فضل الهی و از عنایت حضرت رسالتیابی
 صلی الله علیه و سلم و از توجیه صفات پیران خود و حجتی الهی
 علیه هم اجمعی باریاب محفل قدس مشاکل شود و دل و جان
 را از انوار جمال جهان آرا منور سازد و دیده را از خاک
 قدوم تفضل نماید و محبت لزوم اخفرت علیه
 سلم که کل الجواهر دیده را مدد دیده است بمحلول و منور

گفته اند و هر یک درین سلسله علم برگزیده جوید اصل
طریقت است بلا شبهه از دیدار جهان آرای انی سر و انبیا
صلی الله علیه و سلم خواه در رفیع و خواه در خواب مشرف گشته
است و اکثر از زبان پادشاه بنیالک بعضی چیزها تعلیم یافته
است و نیز از زیارت صفات طریقه حوزر رضوان الله
فعلیهم اجمعین سعادت اندوخته است تا قیام قیامت
ان الله تعالی فخره الحمد لله علی ذالک انیکم نوشتیم این
طریق ملوک طریقه برگزیده مفت گنبدیه و قادریه حضرت ما
رحمه الله علیه بود و آنچه طور ملوک چشیده صابر حضرت ما
رحمه الله علیه است آنرا نیز باید فقیر از شما و کرده اند و نسبت
فرموده اند لیکن آنرا برای تطویل کلام شرح نداده ام هر
دگر در بیان مقول حضرت ما رحمه الله علیه بطریق و حد
وجود بدانکه مقول حضرت ما رحمه الله علیه باتفاق صدور انبیا
صلی الله علیه و سلم بر انا احمد بلایم است و بر مقول حضرت
خواج محمد باقی بالله و حضرت خواجه محمد کسیمی حضرت خواجه
علیه السلام

بعد از این بر حسب خواجہ محمد باقی بآلہ قدس سرہا از بیانی
 وحدت و ربوبیت پر نکہ ذکر مقولہ حضرت خواجہ بابا
 احمد لازم افتاد کہ چند کلیات از حدیث شریف و کلمات
 قدس آیات مقولات حضرت خواجہ بکمال رضایہ عنہم
 از تصنیفات ایشان از جامع بنام تا حقیقت وحدت وجود
 از مقولات حضرت خواجہ کہ در خاطر طالبان دسالکان و
 پیروان ایشان منقوش و منظم گرد و وقول حضرت ماحضہ
 الہ علیہ بالتبایع سرور انبیاء صل اللہ علیہ وسلم و صفات
 خود دانند و از جادہ یقین با بیرون نیند و تردد و
 شک و کما را بخاطر راہ ندیند مقولہ حضرت خواجہ محمد باقی بابا
 رضوانہ عنہ کہ رفیع شریف بجانب هیچ کمال توہم اند قال
 نبی صل اللہ علیہ وسلم صاحب المقہ صانی لل
 حلالۃ و الحلال یعنی ہر کم ذات و صفات تیر کردہ
 را دودند و تہہ زند اورا خلوت ایمان مباح شریعہ جز
 خدا و دیگر موجود است و دیگر وجود نیست لکن

الا لله المملوك العالم للمحبوب العالم الحمد لله كما خاف
جمع نشد از جانب ان برادر و ملاکوم برای بدو در عارف
هم کارهای نیک میکند بی آنکه خویش در میان باشد و از هم
کارهای بد بجنبت باشد بی آنکه شکر کار بد باشد و خدا را عین
هم داند و در هم بیند بی آنکه هیچ یکی را خدا گوید و خدا عالم
باید بی آنکه در وی در میان باشد مشرب عارف از هم مشربها
جداست بی آنکه مشرب هیچکس را غیر مشرب نداند و در
هم مشربها بر می آید بی آنکه آلوده مشرب شود و خدا را میجوهری عالم
در داند شود و از خدا کل عاقل میشود بی آنکه خلقت را غیر
حضور یابد و در عین خلقت حاضر و در عین حضور غاظر
شهود عارف در دنیا زیاده از شهود است بمناجوت
بنور اکمل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم کار عارف خدا در دنیا
و حیرت و حیرت و هیچ فکر و اندیشه ندارد و خود بخود
است و خود را بی خود است و اخلاص در میان نیست و در
در عالم

در عالم واقع می‌آید نه خواست عارف نه بخت خواست عارف بل
 نه مرد و نه عارف نه مقبول عارف عارف نامی نیست
 عین موقوف است که عارف و کو موقوف اینست حقیقت
 حال که هیچ حقیقت ندارد که ال موقوف عین موقوف چنان
 کی موقوف و حیرت که هر دو حقیقت در ذات عارف گشت
 این عارف را معلوم است عین و انفس و را و باقی هم او
 به معلوم و به مجهول و نه معلوم و نه مجهول عارف چنان از
 زمان و مکان برآمده است دنیا و آخرت او را یکیت
 و بیست و دو رخ او را یکیت لب نو که سخن مجمل گفته
 می‌شود و درین وقت کنجانش تفسیر نیست مجمل اینست
 خدا را یا دکنی بی آنکه خدای خود سازی یا از خود عاقل
 یا عقل باشد یا آنکه خدای خود سازد یا از خود عاقل باشد
 یا بیله عاقل یا حضور حقیقت دعوی معرفت و آن باشد

حاضر باش در غافل باش نه بنده باش نه خدا فیه فیما بین
 بینم خدا اهل اولاد و سلم لازم و از بی اگر محراب حق دانی
 یا حق را منحصر در محمد دانی بدانکه محمد حق و حق محمد عالم و
 عالم محمد حق و محمد و عالم قوی حق حق محمد محمد عالم تو تو محمد
 حضرت فوادم خور زین حضرت فوادم محمد باقی بالله قدس سرها
 ای سید چون بحقیقت تو حیدری و وحدت صفت تو بودی
 که نسبت تو بحق بود از ملک هیچ بنیفروده است و همان نسبت
 است که پیش از سنگ بوده است بلکه تو پیش از وجود و بود
 از وجود بنیفریست آری دانسته و پیدا کردی و یقینی بر
 بندی که هیچ آب و آتش را ایل نکرد از ازل تا ابد
 موجود است پس هرگز دیگر سوخته نشده و تو هم باطل
 اعتباری ندارد و زید را بیماری نداشت که خود را عمر دانسته
 از مردم او صاف نیدر سینه در طلب او ندر جگر نیدر جگر
 ندر لب بیماری او رفع نند عمر هیچ فای نبود زید بود پس
 حق تمام

(۹۵)

جمع نماید خود را بصفت ای خود میدانت ابر حقیقت
ای چند نام نه بعد از آن بان صفتها خود را اظهار نمود این
عالم است اینجا عیرکی است و غیره که موجود شد ای لیو حقیقت
کار اینچنین دانست معلوم نمود که قرب و بعد و مسافت
از قوه هم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شود کی جدایی
و است تا بهر سنگی پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر
حقیقت مطلقه که عیبی و حدت است نیای و هیچ ذاتی
و صفاتی و هیچ حقیقتی و هیچ جبهتی چه خارجی و چه ذهنی
و چه و بهی میرسد که غیر او بود بهر اوست و او بهی است ای
سید هر چه در او را که می در آید اوست و هر چه در او را
نی در آید هم اوست و آنچه وجود گویند ظهور است و آنچه
او را عدم گویند بظنون است اول اوست آخر اوست
باطل اوست ظاهر اوست مطلق اوست معین اوست

کلی است جزوی است منزه است مثله است
مقوله حضرت مارحمه الله علیه بر همین مقوله حضرت خود را
بود اما آنحضرت میفرمودند که اگر شیخ از قید است موز
رسته و از اینست مستخلص شده است هر چه گوید و هر چه خواهد
و هر چه در اندامش است و مباح است بلکه عین حق است و اگر
در خود ماند و جزو گرفتار است هر چه گوید هر چه داند نادان است
بلکه مشرک چنانکه حضرت فرمود بنزد عطار قدس سره میفرمایند
و در قوی با خودی ضاکوی مشرک است و خدا آزار و نرسد
مولانا جلالت الدین رومی قدس سره میفرمایند نامصور
صور گفتنت باطل احدی ز صورت رستنت نامصور
بامصور پس حق است که هم نمونست و بیرون نذر است
الغرض بینخلص شدن از صورت منزه و شبه گفتنی است
بر دو باطل است و گاهی بطور مقوله حضرت محمد و الف تالی
رحمته الله علیه و حدیث و جود را تملیق و حدیث شهودی
ایم بهمت

هم بجهت فهم مبتدیان که قدم از جا و تسریع بیرون نه بکنند
 کلام میفرمود ز اما اصل مقوله حضرت ماحضه العظمی و وحدت
 وجود است بدانکه حضرت مجید در حق الله گفته بپاسش بیرون افتاد
 وحدت وجود را بهر حاضر و عام مناسب ندانستند و سلم
 وحدت وجود را بطور وحدت شهور بیان فرموده اند اما
 اصل مقوله حضرت مجید هم رضی الله عنه وحدت وجود است
 بر مقوله حضرات خواجیه با بورد و قایل بر وحدت وجود بودند
 انوفیر بر بیت ابنی فخر الخفیه بر مقوله وحدت وجود فرموده
 اند الخفیه ظاهر و باطنی اتباع انبیاء صلی الله علیه و سلم
 داشتند و اگر کسی با حضرت هدیه می آوردی اگر لایق قبول
 نمیدیدند هرگز رو انرا جایز ندانستند و در زیر امر مقوله حضرت
 است که فخر را باید که طمع نکند و منع نکند و جمع نکند و درین

وحدت وجود را

سیریت المود و انکس من ان به انکس چون اینجقدر در خدمت
 انحضرت اتمام سلوک نمود و طریق مقامات که در چون از سیر
 سلوک بکلی انقراض یافت انحضرت از راه دوزخ پروری و
 بنده نزاری از شرق و کلاه خلافت از فراز منظر اجازت رسانادند
 و شکل حج مسلم عطا فرمودند و ارکان کردند تا ترک نکنانند نیمی
 و منتظر وقت باشی و دست بکار و دل بیار داری و بهند نهای دیگر فرمودند
 و بعد سیر الیحدی و سیریت انرا تعلیم فرمودند و گفتند که چنانچه متوجه سیر
 بیت المود بطریق معلوم شد به شش اول نزد بانی طریل و طریق انکس
 بمان چسبیده و در روی بر زمین نهاد و به شش تو خوانند نهاد و سخی با این
 شکل و صورت را بران نزد بانی لجام السب در دست گرفته و نقابی بر روی
 منجم بر روی آب کشیده استاده خواهد بود اول نقشه راه را و سیر
 و آنچه ترا پیش خواهد آمد بر قرطاس کشیده خواهد نمود و باز بر آن
 لوازم کرده و نقاب از رخ خود و از رخ آب دور کرده و سیر
 سیر از راه

شده از راه همان نزدیان بمنزل مقصود خواهد رسید چون در ان مقام
 رسیده کیفیت آن بر تو متکشف خواهد بود و حقیقت انرا در ریاضی
 این فرمودند و اندکی سرعرا قریه بردند و هر رنج حجاب از نسبت جذب
 متوجه شدند و بجای جل و علی برای حصول مقاصد دینی و دنیوی دعا
 خواستند و بجای آن عزوجل سپردند چون فقیر از حضرت رخصت شده
 مکان خود رسید بوقتی خاطر بدیدر آمد شمع مکارا خالی از مایه و اختیار دیده
 شب الدرد را دیدار بیت بنیاد آن قطب الدرد را در بکر بیان مؤلفه
 فرمود و متوجه به سیرت المعجزات منتظر انعام الهی و امداد
 حضرت رسالت بنیاهی شد چنانکه بشستم منتظر الهی اندم عالمی پدید
 آمد و غایت ایزدی و دولت برمدی در رسید و ما را از خویش بردو
 از اثنیت در ربود و دیده شهو ر بگوید در آن ربودگی و بهیودی
 آنچه دیدیم دیدیم چه نویسم شب که بایاد خوش ربکر بیان کردم
 عجب گشتم و تماشا گشتان کردیم انوضر در آن بهیودی و

پیشتر چه معانی میگفتیم که چنانچه مردبان سیمین نهایت طول
و عریض از اسلانه فرو و او ردند از زمین تا آسمان چنانچه
و شمع نهایت و جبهه نقاب چنانکه انداخته فریب مردبان جام
اسب در دست گرفته استاده است و آن اسبی است عجیب و
غریب که تمامی جسم او چون اسب است و چهره او چون چهره انسان
و نقابی بر چهره کشیده است این نقیصه چون نزدیک مردبان رسید
آن شخصی که استاده بود یک قرطاس از جیب کشیده و در
دست می داد و دیدیم که تمامی نقشه مردبان و اسب و بیت المعمور
و دیگر عجایب است که در پیش آمد و آخر از نظر گذشت در آن کشیده
است چون در آن قرطاس و آن شخص و آن اسب نظر کردم شافتم
که آنچه اخفیت زبانی را رسا کرده بودند بعینه همان شکل است هیچ
فرقی نیست الا فی الشیء ما را بران اسب نمودر کرد و نقاب از چهره
نزد و در چهره اسب برداشت و خود پیش آمد و بران مردبان رسید
بنام

بنیاد و خرمات تا با آسمان بر دو عجاایبهای ای غور چون بیخ
 هم خروج و اتم اندر بقای رسیدم و مکانی دیدم که از بیت المومنین
 و آن مقابل کعبه نزدیک است و آن را بر آسمان چهارم نشان داده اند چون
 در آن مکان رسیدم حالتی پدید آمد دیدم که آسمان است و نه زمین
 و نه آسمان و نه زمین و من چون طیر در بر و در آن طیران
 بطرف آن مکان گوا کرد میگویم فی الحقیقت بی برقی
 سفر کردم بی لب و دندان لکرم خردم بی لب و فکر
 فارغ از رنج و مانع کردم با ساکنان خراج بلع چشم
 بسته عالمی نمیدیدم و در دریای بی کف می چیدم لیکه تخم
 تمام بخور میکنم که با وجود بودن تمامی جسد و بهر اعضاء مسلم
 و بهر بالباس منسوب هرگز جد و لباس محوس نمیشود بصورت منافع
 و در صورت سوز جسد باز نگاه میکنم می بینم که هر جد و لباسی

موجود است اما از دست من نمیکنم هرگز جسد و لباسی محسوس
نمیکرد و لهذا باز بار خیر بر خنجر من فزاید و حیرت به حیرت میریزد
ای برادر می براهی میروم گاهی قدم تا آخرت و زمکاتی
حرف میگوید که دم نامحرم به من صفش بکنی و در زشتم بکنی
که انرا چشم خام ندیده و هر سالک مستی بر آن چشم نکند ده کفایت
است چرا ز راز و اسرار فارغ از یاز و افکار نه جهان فارغ
نیست و همیشه بکجهان بیجایی و چون می نگریم در همه جای انوار
چون قدم در آن وادی نهادیم جهان مستهلک و مستغرق خود را با دور
ایه و تجلیات نامتناهی یافتیم که هر چند خود را می جستیم نمی یافتیم
و غرض دلتج نیستیم و کجایم و کجا میروم با بنده اشنا گشتیم
خاکستر جان و دل فدا گشتیم فنا گشتیم غمیدانم کار فتح یارب چه
خوشتر بی دمان فزادین بیواسطه چشم جهان را دیدن
نبش و سوکنه که یقینت خوب است بی منت پاگرد چهار دیدن
(ای برادر)

ایضا در حق از بنیقام هم از توحید اخذ است عروج واقع نمیشود
بقای رسیم که از انکسار ان معتقد این فقیر فانی گشت که
در کون و مکان بظاهر و باطن جز وحدت مطلق هیچ نیست
بلکه اوس بجان از فیدا اطلاق هم مطلق است و همان وحدت است
که بسبب است ظهور و استبداد نبود کثرت بنظر آمده و حجاب
چهره خورشید و من و تو نام نهاده والدن اتحاد است میان
من و تو من و تو نیست میان من و تو چنانکه افتاب که
ندت انوار و کمال ظهور او حجاب چهره اوست پس باید دانست
که ارغایت ظهور و عیانیت نیست پس کثرت
عین وحدت ظاهر است وحدت عین کثرت و عین وحدت
ظاهر است در کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و او بصر
کثرت موجود و ظاهر است بوجود ذات و بی سحاب تعالی
که عین وجود است بلکه وجود وی سحاب ظاهر است در یک کثرت

و این کثرت است که در کثرت است

هو الاول هو الاخر هو الباطن هو الظاهر هو العلم هو الحكيم
بس ذات واجب سبحانه وجود مطلق است از مرتبه وجود
حتی که از قید الخلق نیز مطلق است و در مرتبه ذات
خود نه کل و نه جزوی نه واحد نه وحدت زائده نه کثیر
نه هیچ و صفی زاید از اوصاف او سبحانه متقدس است از تعینات
و در مرتبه ذات خود واحد است بمعنی آنکه نسبت ترکیبی
اصلا و او سبحانه قائل واجب الوجود است بذات خود عالم
عبارت است از تعینات و لهوفات این ذات که وجود
مطلق است پس او سبحانه منزله است در حروفات خود او
مشبه در مقام گویند که اینهم مراتب وحدت از کلمه لا اله الا
الله ظاهر است اگر چه در حقش خافه در اظهار این را از طور برآ
اما آنحضرت اطهار را بهر امر را اجازت نداده اند بلکه
حکم بتسبیح و تهنیت فرموده اند پس چارناچار لازم افتاد
که زبان

که زبان بکلام جیبان و خاموشی به نشانی که کسی نکند و گشاید
حکمت از او فهم انرا بر فهم طالب مشتق نگذار
که مالک بیخبر بنمود زاده و ریح منزل با ای برادر اریحا قوه
و دایت در روز باطن حضرت ما حجتی الیه علیه فهم باید کرد که از او
یک نظر کما اثر میجو نادیده را طرفه الوبی بدید انجم را نماید
بس اگر همچو زبان هزار نادیده را الیک بدید و بدید حق و بدید فوذ
بدید حق برسانید ندید عجب انا که حجت است یک صید
و اکند سک را ولی گنند و مکسل به گنند ای غیر
چند اشارات و استقلات و دیگر مقامات تصوف که حضرت
صوف عالم قدسی السلام ارسا فرموده اند بنوعی عرض میکنم
بنظر قوم است که رنگ را در وقت رفتن و آمدن در
نظر و همرا و بهر جانظر اولست بانی اویت تا نظر او
برآیند شود و بجای که غریب است نه بیند و میاید که نظر بر قدم

از آن جهت بر رانک بود و در وطن است که که
در جمیع برای گویند یعنی از صفات برای صفات ملکی و از
صفات ضمیر صفات حمیده انتقال فرمایند حضرت مولانا
عبدالدین فرموده اند که شخص خبیث بهر جای که انتقال کند
خبیثت از وی زایل نشود تا که انتقال نکند از صفات
خبیثه و پوشیده نباشد که احوال شیخ طریقت قدس البر
هم در اختیار فرو افتاد است افتاده است بعضی از
اینان در بدایت سفر کنند و در نهایت مقیم شوند و سفر
نکنند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کنند و مقیم شوند و خلوت
در انجمن از حضرت خواجہ ابوالدین نقشبند قدس سرہ پر
اند که بنای طریق ~~چهار~~ چست فرموده اند خلوت و انجمن
بی ظاہر خلق و بی باطن با حق سبحانه از دون شواشن
و از بیرون بیگانه و شن اینچنان زیبا به روش کم می شود
مستور جهان حضرت فرارم اولیا کبیر قدس سرہ فرموده اند
که در

خلوت در انجمن الهی که استغفار و استغناء و استخوان و استخوان و استخوان و استخوان
 که اگر بیایم از راهی که سخی و آواز نشود و سبب استغناء و استغناء و استغناء و استغناء
 یاد کرد و آن عبارت از فکر است یا قلبی است یا کلامی است یا کلامی است یا کلامی است
 و آن است که هر یک از اینها که در زبان و دل کلام طبعی را بگوید و در
 عقب آن و همان زبان گوید که خداوند مقصود من قوی و
 رضائی تو زیرا که این کلام با کلام فنی گفته است و ملاحظه
 که بنیاد از نیک و بد تا ذکر ظاهر کرد و نگار است و در
 عبارت از مراقبه خود طریقت است چنانکه در یکدم خفا نموده و یکدم
 صمد با کلام طبعی را بگوید که خاطر او بعضی نزد و یاد است که مقصود
 از این همه عبارت از دوام کاهی حق سخنان بر سبیل فوق
 است و بعضی باین عبارت گفته اند که صورتی عجب است
 و نزد اهل تحقیق مانده که استغناء شود حق است بر دل
 بنویسد حسب ذوق کثایت از حصول یاد است

وقوف زمانی صرفه ایها البتة هر سه ایبره فرموده اند که وقوف
زمانی که کار گذارنده و رونده غیر ثابت است که بنده و قف
از احوال قوفیند که در زمانی صفت حال او صفت موجب لکنت
باینچه وقوف زمانی نزد صوفیه قدس سره عبارت از محاسبه
که هر ساعتی آنچه بگذرانند محاسب میکنند و قوف عدد روان
عبارت از رعایت عدد است در ذکر حضرت حق سبحانه و تعالی
قبله و آن هر دو معنی محمول است یک آن که دل فدا کرد و اوقف و
لکه باشد حق سبحانه و تعالی از مقور باید دانست است و حضرت لایق
و معنی کلمات قدس سره فرموده نوشته اند که وقوف قلبی عبارت
از آگاهی و حاضر بودن دلست بجهاب حق سبحانه و تعالی و آگاهی
که در راه حق نیست غیر از حق سبحانه و تعالی و دیگر فرموده اند که
در ذکر ارباب و آگاهی بگوهر شرط است و این آگاهی را بشود
و حصول وجود و وقوف قلبی میکنند اگر کسی بشود بقوف

چیست بگو انقطاع قلب از مالمای و مستغرق
 و مستهلک بودی با ذات مطلق و امکانی که برسد
 شک چیست بگو تعلق قلب با منع اگر برسد حلقه شد
 بنوعی طولی از آن کویندگی شنی در شنی دیگر فرو آید و داخل شود
 خاتم شمع و زغالوس برسد از شمع و دیگر فغانوس شنی دیگر
 اینجانی خن لا در شنی کفر است بلکه تو جید است است
 است با قطره و بالنت قطره با زلاله در راه که صورت
 و این معنی از و هو حکم اینها کنت بود است اگر که برسد که
 محبت بگو خود را فنا کردی در ذات حق سی از آنکه
 برسد که کنونی چیست بگو با فانی بغافل حق سی از آنکه
 برسد که فرق چیست بگو که عین را غیر نبدان حق اگر که
 اجمع چیست بگو که غیر حق سی از آنکه در شنی اگر که
 که حق را طبع چیست بگو مستغرق و مستهلک از آن طالب
 را در ذات حق سی از آنکه از بهیست خود مطلق و امکانی

ندانند بآدم باز حق تعالی از غایت خویش روی
طالب برای تعلیم خلق است مخلوق نماید اگر کسی برسد که
اولیای الهیه را به طور شهادت بگویند باقیات زبانی و حسن
الخلق و قوامه روی و سخنان نفس و قلبت اعتراف و
پذیرفتن عذر هر که عذر خود بدینش این و تمامی سفت
بر هم نیل کار این و این و این و این و بد کردار این
اگر کسی برسد که فقیر حسیست بگویند نسبت الفقر اذا
تلمع الخواصه یاران از حضرت ابوالخرقانی برسیدند که
صوفی چیست گفت صوفی بموقع و سباده صوفی
نه بود صوفی آن بود که بنور و پیر رسیدند که صوفی چیست
گفت که دل سخن گوید یعنی آن گوید که درونش بود پیر
که اخلاص چیست گفت هر چه برای حق کنی اخلاص
است و هر چه برای خلق کنی ریاست از ابوالخرقانی
بر رسیدند که صوفی چیست گفت ای همه بر سر در برین

ایچ ورسو دار به بنی دایم در کف دار بر بدلی وایم بو
و بدیجی و بهم در کفتم که وارث انکس بود که بغیر یون
صلی الله علیه و سلم افتد انکس نه ان بود که روی کاخند
سیاه کند و الله اعلم بالصواب نام رسم فایده لطائفی
من الضیف جیایک یادینامرشد با انشنان قلند و صفت
صفت متجاکش ف و فایق صف و صفت میان نسخ امیری
صاحب مولود نو خط فام نابکار انم مجرایم بنارح سبح
عمر مالیشانی ۱۰۵۹ هجری محمد اند علی خطمه کلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلوة والسلام عليك يا خير الانام

يا جليلي يا كريمي يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام يا ذا الجلال والإكرام

يا ذا الجلال والإكرام يا ذا الجلال والإكرام

يا رسول الله صلوات الله وسلامه عليك يا خير الانام

يا رسول الله صلوات الله وسلامه عليك يا خير الانام

يا رسول الله صلوات الله وسلامه عليك يا خير الانام

يا رسول الله صلوات الله وسلامه عليك يا خير الانام

يا رسول الله صلوات الله وسلامه عليك يا خير الانام

يا رسول الله صلوات الله وسلامه عليك يا خير الانام

يا رسول الله صلوات الله وسلامه عليك يا خير الانام

(٩٤)

اللَّهُمَّ سَرِّتْ هَذِهِ إِلَى عَوَّةِ الْقَائِمَةِ وَ
صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْوَسَّاسِ

وَالْفَضِيلَةِ وَابْنَةِ مَقَامِ مَحْمُودَاتِ

الَّذِي وَعَدَ تَعَالَى أَنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِعَادَ

صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ



بسم الله الرحمن الرحيم

(٩٥)

يا حبيب الاله خذ بيدي

ابدوت فداك بدمتي ما العجز بي سيوت صنتك
نت مرعا وفوارين عجز تو تكلم مجلس

كن حيمالذي تشي واشفع

فوزهم كنده بولان فوارين تشي
يا شفيع توسلني الى الصمد في
اي لبيار شفاعت كنده فلق بطون من سماوات

اغصصام سوا حبنا بك في

بناه خير صاب تو شيت مرا
كنس يا سدي الى الاله خذ بيدي
نصيف اي بيكوي من بسوويج كس

غَيْرَ عَرِّ وَأَكْسَبِينَ فِي الدَّارَيْنِ

غیر و سید تو نیست و بر دوستان
لعلیل ذلیل معصم کی؟
مرصافه عفت و صوفی زنت با اعتبار کی؟

صَلُّوا إِلَيَّ عَلَيَّكَ فِي الْمَدِينِ

درود من بر تو باد در شهر
کان صبحا و عن العبدی
که باشد تجار کنند از صد و شمار

وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ طِبَّانِ

و بر اهل بیت او باد درود من
وَعَلَى إِلَهِي الدُّبِّي
و بر ایلد او باد تا ابد

وَعَلَى الصَّحْبِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِ

و بر یاران او باد تمامی ایشان تمام
هَمْ مَحْمُومُ الْمُدَاةِ وَالرَّشْدِ
که ایشان ستارگان راه نامی و راه راستند

وَعَلَى الْتَابِعِينَ هُمْ كَانُوا
 وَبِالْغَيْبِ الْإِنْفِصَالِ دُرُودٌ بِأَمْرِ الْإِمَامِ
 لِحَيَاةِ التَّائِبِينَ كَانُوا تَدْعَى
 برای خیرهای حدود اسلام و احوال

اِسْتَعِيْنُوا الْعَاجِزَ مُضْطَرَّ
 بفریاد رسیدن برای عاجز و مضطر
 وَذِيْلَهُ إِلَى الْمَدَدِ
 بیقرار و محتاج و بیناب جنگ و جدل
 بدامن نرم خود

سبحان محمد و آله
 نام گشت جز تو یارم فریادگر
 از درم بقرارم فریاد رس الهی
 بیماری را توانم بر لب رسید جانم
 جز تو و اندامم فریاد رس الهی
 مرگین در مندم نوزند چون سیم
 جز تو دلی ندیدم فریاد رس الهی
 شهباب طعید غمها کشیدم
 آنون بجان رسیدم فریاد رس الهی

کلمه است زندگانی افزوده بود تغییر تو را می فریاد کردی
 دیدم که با تو کردی به خطای بر نفس خود فریاد کردی
 بیچاره فقیرم از دست غم السدم بیوسه تنی جعفرم فریاد کردی
 چون رحمت از تو دید رحمت نهی نباید صحت شفا غایب فریاد کردی
 به عالم عالم الغیبی به سائر العیبه به غافلانه غفله فریاد کردی
 پروردگار دوائی بر رخ راشفای از تو گفتم که ای فریاد کردی
 شکسته خاطر در بند گیت حاضر هست و حیدر خاطر فریاد کردی
 سلطان باد بر خلاق با نظیر زراق و شکر فریاد کردی
 مجبور بی روانی دلپای رضایی موحود لایزال فریاد کردی
 جیح از تو ند معلق قرین است مطلق بسخت خدای حق فریاد کردی
 درد سرا دوا کن ایمان بمن خطا کن رحمت ز من جدا کن فریاد کردی
 هستم ضعیف نا کم در مغرب بلکم نه اندوه دردناکم فریاد کردی
 من نبوده رضوان الطوفان قبول بخوانی رو انوار ایان

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک درد ذات خویش منفردی با صفات کمال مندی
بس فرو مانده ام بچاه بدی یاجیب الالم بیدی
مالجری سوار مستندی

رتبه قربت از هر رفیع مستفید از نوا سبیا جمع
نام پاکت بدر دای انفع کن رحیم الله التوفیق و شفیع
یا شفیع الوه را الی العمدی

من که هستم قربین بد عملی از تنبیه کاری خفی و جلی
بر درت اندم خسته دلی اعصاب من سوی جنابک

نيس يارسيد في الاحدى
اي مظهر حقايد بر صفاين انكر ادم وملك صفتين
مهمت درت تو شاعرين غير عرواى ليس في الدارين
لعل دليل معمدى

يا رسول خدا كه نبى آف خير العاجدين
از دل و از زبان از شفتان صهواة عنيك نه الدارين
كان متجاوزا عن العددى

بعده از زبان خود چرا از دل شده دم بدو چرا
القولن فده دهره و على اهل سيرة طهره
و على الله الى الابدى

انکم بوند از خدا خشن در عبادت او بخت خف
گویم از دل برای مجمع و علی الصبح کلیم
کا النجوم هدی الممدی

عن ذنوب المد قد صافو
فی عباداته لما خانو

بای ملت فشرده تارانو
و علی التاتعین بهم کافو

لخیام السداد کا الومدی

ای هم ایلیت دین پرور وی عامی صحابه اکبر

از برای خدا و پیغمبر استغفرو تا خبر مظهر
شمار یلکم فی الممدی

متبلا می پرو کرد ز درخت بیکس و دروغ افرونی
 نس نذر از کرم پریم جو یاشفیع الام اعطونی
 ولدم من ضباب لم یلدی

بسم الرحمن الرحیم

یا حبیب الله خذ بیده ما یخرجنی من سجنه
 ایدون خدا بگرد دست من
 کن رحمتی و شفیع یا شفیع الوسی
 تو رحم کننده برای من و شفاعت کنی
 اعظم سو اجاب فی لبس یا سید
 براه من بزرگوار من
 کان محاوره عن الواسع
 بود محاوره در دهان

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند ای قدرت فویشل جنتی عزت پاک عزت فویشل

جنتی آیت لافطوئے جنتی رحمت فضل عفوئی

جنتی ان ملک بار افلاک جنتی ان کلام صحف پاک

جنتی آیت و حمد پیران جنتی اودیا بیدایس فقیران

جنتی حضرت ادر صفیہ جنتی بریک نام نبیہ

جنتی شیشیم ادریں سلطان جنتی نوح ہم دولس سلمان

جنتی صالح جی و موسیٰ جنتی ابراهیم اسحاق و یس

جنتی نام السعول محبوب جنتی یوسف و داود ایوب

بخت نسیم بایکس مهر بذر گریا و برضیا نسیم
 بخت آن نبی خام زمانه بال اصحاب اویم ^{عادل}
 ابو مکر و عمو عثمان صید بان حسن و حسین هر برتر
 بخت عالیشه بود اجنبیه نزدیک مادر صفیه
 بخت عونه و سلمه ام کلثوم رفیده زینب و فرزند حوتم
 بخت طیب و طاهر و قاسم بابر ابریم کل از تدر اشتم
 بخت حضرت عباس و حمزه زبیر و جابر و سعد و طلحه
 بخت آن سعید و عبدالرحمن بلال و ابو بلال از نه ایمان
 بخت زین العابدین باقر و جعفر بخت موسی کاظم
 بخت آن علی موسی رضیم تقی و ائمه ماه محرم
 بخت کربلا و مهدي مطهر بخت اهل بیت اجبار

بحق ان امام اعظم کم سالک بحق شافع زحمه و مالک
 بحق بقره حسن بصره لبری سقط و ذوق منور
 بحق زبیر مریم و منصور جنید و بایزید و شاه صبور
 بحق خواجه معروف کرخی بایں شبلی بخوارى حسن بلخی
 بحق یوسف و یحییٰ بن عمر ابی صالح حبیب کجی یوسف میر
 بحق سید عبدالواحد بجلی سیدی السید زاهد
 بحق سید الدین صراف بابا برهم ادبم حمد پیران
 بحق ان جلالت الدین جهان شهاب الدین بیا الدین
 بحق شاه اشرف ان قلندر بهاد الدین خواجہ جان برور
 بحق ابو یوسف بشتی حاج حضرت مود و حشمت
 بحق ابو شرف و ابو عثمان با خواجہ موین الدین سلطان

جن قطب میں بہ شکر کنج جن ان علی ہابر صبر ع
بان قطب جمال ملک عالم بان چشتی سلیمون سرفراز
جن شیخ عبدالغنی حق کو نظام الدین نصیر الدین جن جو
جن شاہ الشرف انجمن کبر جن شاہ شریف علی محمد پیر
بان جابر سواج ہند اسن حیدر الدین واسد الدین دہلی
جن شیخ عارف جی مانوس جلال الدین محمد آقا بک
بد عبدالواحد مخفوع ایال محمد الدین عبدالہ اند
جن حضرت برہان عالم ہوجہ الدین ہم سلطان عالم
جن ازلی بخش محمد بزرگ الدین وراجہ خوارزم
بان محبوب عالم دین جن سائیکری سلطان کور
بان سید راجہ رکی عالم برکنی ۱۱ جنکو

بأن سید حسن انکلی خدا داد

بجن خوابم باقی سید احمد (۱۵۱)

محمود غوث بلوچ ماه عالم

بافغان ایشین به خلیف ارزان

بجن ان الہدی علی جان

بأن سید حسن بہ شاہ ناصر

بن داء طای سید و باب

بہ شمس صادق جلیل و سید بہر شاہ عالم

بما فطر مولود بانج بجن نوح سعدی پیر محمد

بیدل دہوری و نبی بجن خضر زری و نظامی

بأن پیر و کریم و شاہ شہباز کبیر و نفع کوک مروان ہزار

[illegible]

برای حاجت دنیا و دینی لا به بخشش بی حد صدق و یقین
 بر آن ابروی پر دو عالم رحم سارن کرم فرما و عالم
 ربانی از عذاب قبر ما را با مسکن جان کنی بخش و ما را
 بر دوش رحمت نامحای که به بخششی و ارحمان ربانی
 کنی اسوده از ضرر ضائی نماند در دم حرص هوای
 بکشد از آن نفس اماره الهی مرا مغلوب کس بر کنز نغزای
 مرا بخواد مملوئی زنی ز فضل خود بهر طلب نوازی
 ساری خشم و غایه بعین هم بدینیا و آخرت
 در مانند هر که گشتی من مسخر بر بگی دل در رضائی
 به بر خواه به تو هم دایم ملایم یک محبت فریض خوانند
 بهر یک رنج رحمت باشا بخشد و وقت ای جباری مرا بخشد
 بهر یک از شک اولاد به ابر و دردی دایم شود
 بهر یک از کفر کفری مار بهر یک عالم خوار

نگهداری از روز و خور و خورانی
برای داری مرا از خورهای نرسد و بعضی کمزورانی
نمیست و الدین و سیراوتار کنی از بیم به روز و خورانی
رضا و خورانی و خورانی خورانی را قوی است
کنی مقبول باری اینهاست ز فضل خود براری و خورانی
همه اینهاست

گر کنی توقع در روز نکر ای سینه بگفت از روز
قطع روز و شب و خورانی با خورانی
قطع بکنید بکنید بکنید بکنید بکنید
قطع دو شب و خورانی بکنید بکنید بکنید
قطع از شب و خورانی بکنید بکنید بکنید
قطع روز چهار شب و خورانی بکنید بکنید بکنید
قطع روز و شب و خورانی بکنید بکنید بکنید

قطع روز جمعه امده رزق و انبیا تو اوردن امده
 سوز تو بگر نیاید در دغ قبا و دران باشی تو با حق
 لایک کن طبع تو در اون تبار نماند که در دوی رزق و طهار
 مگر کنی تو قطع در روز آخر پس شقاوت بهیست و طهار
 قطع فوید گفتم حال نشو ای جوان احوال پوششهای نر

که بدوش اوز ششم ای جوان و سوره سلطان رساندت بجان
 و دور کشید مگر ما از پیکر کسی با هم زور دران خط

و شش روز دوشه در ابراجوان نیک مرد اوراق نار
 شش روز از پیش تو حاضر میرسانم متبلد باشی منظر
 ز رویت چه کشته رن مال بیش فخر بدیند غور ازین زلف
 ز رویت روز دوشه مگر بهش ای اندران رویت کسوف
 شش روز از پیش تو حاضر از این روز جمعه

فبدین صفات از انقیاد و شکر و بی غرضی
ببین سرور استیسیان و ان ابر حیرت بکشتا حضرت
تکذبات خود بر دو جهان ماری مشکل بیکر
شوم من پیدا فرادشت بیکر تو فرادشت را حضرت
ذات پاک تو بر جمع اهل حق رحم کن پیر خداوند غوث الشیعی
مرد دل کش تم و ما تو می آید مرده رازنده عاقبت
خاک را بی تو بود و نوشته اند که دیده را بخش
علی الاضنه لم انت کسکم بود و نه افزور را حضرت
عزت عظمی تو بود و در جهان را بی نظر و نه نا حضرت
اندر میدان که تو لا سکا ندر از شد بدی زاده پیر حضرت
کاین من شکسته بیکر پیر و رحم کن باریک شاد حضرت
قد بیکر بیکر می درت نیست باغ هر شریع
عالم

و چون چوین ز جادو ملک قیامت
کند جلاستند کاکود و انار
صدف از این گاهم مقدس درین
بصر عجب کهنه بجایان و باده
جان خدا تو یار رسول البر
دلگیر تو کدر تو یار و اله
کاش بر مورسی زبان نرود
در رخسار تو یار تو یار و اله
کرمیایم بجای سرمه کشم
نما کپای تو یار رسول اله
از همه خلق شسته بیکانه
استغاثی یار رسول اله
فارسیم ابتلائی کونین
مبتلائی تو یار رسول اله
ولاک که نازل شد در کج
بزرگ است از او جادو
زنده بجای صفت
حریفان امین است
عشش و افتاد و در شوم
گشتند ملوک هم قربان
میر و غریب و دست بستار
از جان و طام و ناز
است

نیز بر کلام پشتر اغفار میدانم بدخا جرم عصیانم تو عفو فرما
منم و زلفت بروم نه از دنیا ز اوینم برون از وقت بکینم در وقت
بانی استم و منی و انکم که جزو نیست جز بدل الصدوق میدارم از او برقرار
بود وقت جان نخرج اید ملائک فرج نماید و رواندم فضل تو باید تو عفو فرما
و ندیم در ره لطیفان نهاد و چشم خصل از آن زندان بر خصلان بروم و انکم
نه و نبادوست میدارم نه عفو فرما بدلم نه دیگر از دوارم سر بردار یا الله
چه عا بد فانی که لعنت کار شطرنج حواجر صریف از من بر در یا الله
خسفت سخت بد کارم ز تن با کار امید و فضل تو درم بد بسیار
خارج از نهادم بغفل خود و شیامم دلان زوینم در مانم تو چه یا الله
عام عمر در مانم ز نگویم خون فرشتانم بنود و نوران را که نگویم
در مانده او بخون تو فریاد بر محول چندی یاد دل تو بدنه ایکنه یا الله
ایا ارکرم ما را بدنه توفیق بر طاعت تو را اطاعت تو را
چه جانم بر گشتی از تن نور بریز و خلق تو را غایب من میکن
دین تخیلی و تاریکی که اندر تنم مانم فراخی بخش و شوق
نقد خود را بکنید بر خاک تو بکار تو انجا جرم خودک زوینم زوینم یا الله

به در پیشگاه پادشاهان و در پیشگاه
 خاکی قدم او است که از کحل جواهر
 بر خند زلفش است هر که بر او
 علم نگیرد که او است من و

105

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

در این وقت از نو نوشته میاید که هر وقت
از این وقت نوشته میاید که سیاه اندازد و کار

نوراندہ حضرت
سبحہ سلطو یکمیت

محمد بن عبد الله
الحسن بن علي
الحسين بن علي
الحسين بن علي

البرفاید که تمام شب باز نفاق محاموت کند و هیچ وقت خواب منزه نشد
مفویید این قوی بر کاغذ و زر گزیند و چنانچه تعویذ بر ماه باشد
جماع کند از آن نفوذ انیت

در این ساعت که در میان کف خیابان
در این روزی که بکین هر کس آمده
منم کاکو که بدکرم بر این بدکرم
عین دین کاکو رخ زرد و در این
عالم سبز و زرد

(۱۵۶)

106

[illegible]

نسخہ برائے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

10

اَنتُمْ صَلِّوْا عَلٰی سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَخَلِيفَتِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

عبد المظفر العطار ومطهر الخراساني وسمو الله الخراساني وسمو الله الخراساني

وہابیہ حضرت امام حسن علیہ السلام عورتوں کی صحبت و باہر نشینی از حدیث

سنة ١٢٠٠ هـ في يوم السبت ١٢٠٠ هـ

[illegible]

عمر بن عبد العزيز بن محمد بن علي بن ابي طالب

عزیز و ارجمند دوست سید علی زاهد علم
عزت و ارکان حضرت عبدالرحمن

عمر بن الخطاب رضي الله عنه

[illegible][illegible]

خبر منار ما جسد سو عقلم از عسل
عمر در زمانه سید الوصال

عمر بن الخطاب رضي الله عنه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 اللهم صل وسلم على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطهر الحی و مطهر الخویست و مولانا انصاف دمر لکھنوی علی ابن طالب رضی اللہ عنہ

عمر الشافعي رحمه الله عليه
عمر الشافعي رحمه الله عليه

عمر بن الخطاب رضي الله عنه

محرم الحرام ۱۲۸۵ هـ

[illegible]

مرسته از غرض خود است و اینست که در هر یک از اینها

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم آية في الدنيا والآخرة

حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

عزیز الدین از حضرت شیخ ابوسعید احمد علم
عزیز الدین از حضرت شیخ ابوسعید احمد علم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱۵۹)

ذکر چار پر چهارده خانواده و فروغ ان اول

حضرت زینب کبری علیها السلام و اول فرقه

شکر باره دوم فرقه هزار میسم سوم

تذکره میسم حضرت باره چهارم زینب کبری علیها السلام و اول فرقه

مکتوبه خاتمه حضرت اول محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

دوم اوم صفی علیها السلام و اول سوم ابراهیم علیهم السلام

علی بن ابی طالب و اوله السلام چهارم حضرت علی علیهم السلام و اول

طریقت اول حضرت امام حسن علیهم السلام دوم امام حسین

علیهما السلام سوم نواد حسن و حسین علیهم السلام چهارم نواد حسن

چهارم حضرت عیسی اول خریس علیهم السلام دوم تکالین علیهم السلام

سید اسرافیل علیه السلام چهارم عمر را نعل علیها السلام چنانچه
 موقت اول آن اب و دین السعوم خاک حمام بار
 خانواده که بواسطه علی علیه السلام به نعل صلی الله علیه و آله و سلم رسید
 از علی پاک فلقیم که این نعل به سر و دله و زینت و کبر
 یک حبیب و محمد روح عبد الله بن ابی و در سال ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸

از حبیب و محمد روح عبد الله بن ابی و در سال ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸

حبیبان طهویان خدیوکاران حبیبان

کرخیان صفیان اوهمیان همیان

حبیبان کادونیان حبیبان

طوسیان قزوینیان

سیدان

در فصلی که خانواده که از حبیب و محمد روح عبد الله بن ابی و در سال ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸

طهویان

طیور یان نه کرده

(۱۱۵)

طفاقتان فاونان
طفاقتان فاونان
طفاقتان فاونان
طفاقتان فاونان

طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده

طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده

طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده

طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده

طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده
طیور یان نه کرده

ازان مشایخ و بابی ررافا^{ناده} ای محمودیه
خاک ری بو^{شاه} ای کلکون^{شاهی} قاضی^{قاسم}
علائقه قاضی^{قاضی} شاهی طوسی^{طوسی}
سیرودبان بابروده کرده

مرغیابی حبیبی کیلانی بی بی باکلی بی بی
مرغیابی بیرون کلا امامت بی بی دودش بی بی
سیدان بی بی لوانی شہابی سدا سدا
مرغیابی بی بی سدا سدا

کادر و میان یکدیگر و در میان یکدیگر و در میان یکدیگر
اولیای شهر
چرخ تلواده که از عبدالواحد بن زید قاضی دارالنداء است

نزدیکین یک کرده ^{هفت} ~~مناقصان یک کرده~~
 ادبچیان نزدیک ^{هفت} ~~یک کرده و نزدیک~~ ^{دو کرده}
 ملاصحت ^{ملاصحت}

پیرخان کاه کرو

(۱۱۱)

جستیان - شش گروه

جستیه - نظامیه - حاجریه - کریم

اسیه - قلندریه

تفضل ده گروه دیگر که فروغ ایشان از مشهور عالم

محاسبیه - قصارده - خورده - شمارده

صوارمان - حکمه - حنفیه - سیارده

شماریه - ملاصیه

توجه داشته باشید که نظایر بر طبق جدول علی السلام

میرسد و از روی اجابت بواسطه علی علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رسند و ششصد و سیصد

قلندریه - فاروقیه - عظامیه - امامیه

تغافل چار پیر که با خدا و نبی نوع مدد دارند

نصف كفة

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

(Faint handwritten notes in Arabic script)

[illegible]

مجلس اول در بیان احوال و حال

۱۱۲
 الیوم ۱۲۰۰
 باب ۱۲۰۰
 من ورنه
 ۱۱۲



اگر خطی از این دو کس جدا می شود این تصویر را نوشته در راه

يا فها يا فها

ماہنامہ سائنس و ہمارے ماحولیات

۱۴۱۸ هـ، در بخش رانوشته در قرآن مجید

هر کس که در دنیا باشد حکم او در کند تا که دردی

نہیں کہتا اور ان پر رشور ہے الغور و در

در بر حوت بد بد و قمر و قمر

امیر

این تصویر بهت نام است
که در این تصویر
این تصویر بهت نام است



۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

و در کوه سبت و یکبار
بگوید بخون زبیده

و در یک بار دفع موشان و ملخ بر درخت بگذارد
و در یک بار دفع موشان و ملخ بر درخت بگذارد
و در یک بار دفع موشان و ملخ بر درخت بگذارد

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹

منه که از عشق خود دیوونه و میند
کردند باری که وقت لب بیکدیگر
نزد مطهر جگر کرد ای زلف سلسلت بلبل

دل من بروی کجیت مکره کنشای دل من

من دل ندمم بکس و را ای دل من

دل ندمم بکس و را ای دل من
بسیار بروید که شمع بر گل صفت کمرت یکدم این عشق
بسیار نذر دنی و یا بنجامه فرمان بردار شود

درواقع در اطمینان نماند است
طل کمال نوس هفت سواها دیگر برادر

این افیون را با سکه جابر بن عبد الله بن محمد
 در سکه در خانه ای که در روز و شب خداوند
 قلبه پیدا کرد و مال له له له له له له له
 له اسع البفضر فلان بن فلان هر که این تصویر
 نوشته و در کردن آب فروخته و در خانه بماند
 و بپزد و بنظر این اعمال نوبه اسیر فروخته شود و سلم
 الرحمن ارحم فانتبشش و بیدارم الله و
 یعتنم یکر و ذکر الله هو الفع و
 و در هر دفعه شش و شش در سوره و
 در هر روز و شب

۱۰	۲۳	۱۰
۲۲	۱۱	۱۹
۱۲	۲۵	۱۵
۱۶	۱۴	۱۳

۱۰	۵	۴	۱۵
۳	۱۶	۹	۶
۱۲	۲	۷	۱۳
۶	۱۱	۱۲	۱

در هر روز و شب
 در هر روز و شب

اللَّهُمَّ اِنَّا لَنَدْعُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ
وَنُجَاهِدُكَ مِنْ اَزْوَاجِ دَعْوَا رِقَابِ اَهْلِ الْاَوْثَرِ
وَنُؤْمِنُ بِكَ وَنُتَوَكَّلُ عَلَيْكَ
بِاِيَادِهِمْ اِيْمَانُ بِتَوَكُّلِ غُفُورٍ فَتَوَكَّلْ عَلَى رَحْمَةِ رَحِيمٍ
وَنَسْنِسُ عَلَيْكَ الْحَاقَّ سِدْرَتِ الْاَعْلَى
ثَنَّا لَكَ كَوْنِي تَرَانِي شُكْرًا بِمَا رَمَدَ بَدَلُ كَاظِمٍ وَرَفَعَهُ
وَنُخْلَعُ وَنَتَوَكَّلُ عَلَى نَجْوَاكَ
اَنْ تَبْرُدَ بِي مِنْ اَزْوَاجِ اَهْلِ الْاَوْثَرِ
اللَّهُمَّ اِيَّاكَ نَسْتَعِيذُ وَلَكَ نَضِلُّ وَنَسْجُدُ
فَاِنَّا لَمُعَاذَتُكَ لَمْ نَزَلْ غَايَتُكَ نَسْتَعِيذُ بِكَ
وَنَسْنِسُ عَلَيْكَ وَنُخْلَعُ وَنَتَوَكَّلُ

یوست و بدیدم که بزم امیرم بر جنت و آستان
و ختمی علی است آن عذاب الیکاف
مترسم از قوت قدرت امیر کفار خدیو
ابن سحر و جنت تا چشم بعد غار باز خواند
دست رو چشم رساند ازا مار شدت عینی فلفلی
تدابیر پیش نهی بو تراب

هـ البکاء فی آداب لیل

هو الفحاک فی یوم طرب و دیگر
الها بکر و کاغذ نوله سوره لیلی
ماتر یاد در دیار و طاق و در و سوره
امیر و صراخ و در و زنده و در و زنده
و در و زنده و در و زنده

ادار حاضر شده درین وقتی از سر برآید
عابد باین نام ابرام ایوان مهد و مانع
لی و محبت کرد و بیک در شکله نقاشی
از تاج و تاج و تاج و تاج و تاج و تاج
ترتیب و اول و اول و اول و اول و اول
منطقه و منطقه و منطقه و منطقه و منطقه
و انوار و انوار و انوار و انوار و انوار
اینها را بعد از این که در چشم دم کند و از ده
ببیند و بعد از این که در چشم دم کند و از ده
واقع است که کشفنا عنک غطاءک
و انوار و انوار و انوار و انوار و انوار

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a library stamp or inventory record. The text is written diagonally across the page. A circular stamp is visible in the bottom left corner, containing the text "Dr. ZAKIR HUSAIN" and "JAMIA AL-QADIR". A small rectangular stamp is also visible in the bottom right corner, containing the text "LIBRARY" and "JAMIA AL-QADIR".



